



بازمانده فرس

۱۴۷۱۳  
۵۷۵

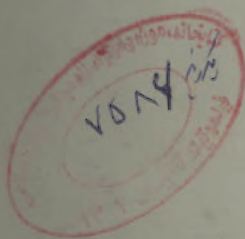
۸۵۹



بازمانده فرس

۱۴۷۱۳  
۵۷۵

۸۵۹





بازمانده فرسنامه

۱۴۷۱۳  
۵۷۵

۸۶۹



- ۲۲
- ۳۱
- ۳۰
- ۲۹
- ۲۸
- ۲۷
- ۲۶
- ۲۵
- ۲۴
- ۲۳
- ۲۲
- ۲۱
- ۲۰
- ۱۹
- ۱۸
- ۱۷
- ۱۶
- ۱۵
- ۱۴
- ۱۳
- ۱۲
- ۱۱
- ۱۰
- ۹
- ۸
- ۷
- ۶
- ۵
- ۴
- ۳
- ۲
- ۱
- ۱ ۲



مجموعه سرساله  
فرستاده

۴  
۱۸۲۰  
۵۷۷



و سنه ۱۲۸۳

۱۴۲۸۳

مجلس

و رسم حواص



۱۲۸۳  
مجلس  
کتابخانه  
مجلس  
کتابخانه  
مجلس  
کتابخانه

و رسم حواص



محمد چو درج پیغمبر صلی الله علیه و آله که کل دل خرم بود  
لطف پیمای شکستید و روح عارف شمع کمال شام  
جان اهل ایمان ساینده و قابل قلب قابل نفس سحر  
و معانی و محرم اسرار حکم سبحانی گردانید و دیده عقل عقلا را  
مدار که اسرار عالم کبری صغری ساخت و صد صد وانی را  
از مدارج قدس تحف تجمیلات نامعد و از معارج انجمن  
جانی که زنده و برگزیده آب و خاک مدرس مدرک کلام  
مهندس اشکال احکام و افلاک و لیس ساق پیداران بیک راه

طیب پدران کنانه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باد  
کردن پاکش محل حلول خطاب ادعای اسپر کمال حکمت  
و المعطف احسنه و جان قد پیشش تزلزل منقوشی حکمت  
فقد اولی خیر اکثر بود و بر آلاء اولاد آنحضرت باد و زینت  
که جهان و جهانبینان شمول امری است و ظل بادشاهان  
پناه سایه حضرت آیه مجیدی را پس خلافت عاتق کمال سلطنت  
کنارنده چهره دولت فیر و زنده مشعل طبع برانده مسند  
جنانانی برانده رایب سلامی صورت عقیقه فیض بیانی  
خداوند شاد و پادشاهی و اسطوره عتد سلطان فی فرمان قوی  
محمود و عالم مالک قاسم الامم ظل الله فی الارضین و قطب  
الحق و الدینا و الیه یتقون شاه خلد الله سبحانه خلافت و سلطنت  
و اتقی علی العیان بره و رفته و بجهاد الله تعالی که از شمشیر شربت







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

در بیان کجکون فخل باید و ادب و چهارم در بیان خیر کرد  
اسبب است پنجم در بیان پس کی در که که رفو و دوتا  
باب ششم در آداب جو و اول بکار آوردن اسب  
باب هفتم در سبک روی و آداب آن باب هشتم  
و معرفت اسب کیش و تدبیر آن باب نهم در سیر اسب  
در کاسب باب سیام در تدبیر اسب بالغ و تولد  
باب سی و یکم در تدبیر اسب نر که کلام با یکی و دوم در تدبیر  
اسب مرد و نر سی و دوم در بیان اسب بعلی کاسب  
سی و چهارم در آداب بعلی سی و پنجم در آداب  
و علف و اول اسب باب سی و ششم در تیمار اسب در  
زیست و نایب کتاب سی و هفتم در جوید و است  
و ادب اسب سی و هشتم در بیان علفی که اسب را لغو کند

چون که اسب را در دست  
کسی که اسب را در دست  
چون که اسب را در دست  
کسی که اسب را در دست

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

باب سی و نهم در معرفت جو و دوتا و سی و نهم  
در سبب تشریف باب اول در آرایش اسب از خندان  
کرد و اندام آنچه در کتب متقدمان مطالعه شده است  
که چون حق غرض نه خواست که اسب را پافیند با و را نو  
که از شش خلقی خواست آفرید با و عا که که از ما خلق میاید  
که از آرایش عذاب عذاب کنی پس اسب را آرایش  
کرد و در و اسب را بکلی چنانست که از و سببی نه و عا  
صد اسب از و پافیند و پیرون فرستاد و این را زیارت  
میگردند و تمام اسب را تخم ایشانند فی الجمله اتفاق بر آنست  
که بعد از انسان از حیوانات هیچ چیز شریفتر از اسب نیست  
و چنانچه حق سبحانه و تعالی مردم را بر تمام مخلوقات مهتم  
نموده است اسب را بر حیوانات نصیب نموده و صورتش

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



اینکه اگر کسی از این کتاب بخواند  
 در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند

میکویند صورتی ایستاده و بر وی برکت کرد و عزت کرد  
 و مرکب این و همه پادشاهان ساخت و ایشان را بواسطه  
 برایشان خضر داد و از پیغمبر علیه افضل الصلوات  
 که در قیامت پس از محقق شدن نواصیهها آخری بوم القیام  
 و ثقل است از پیغمبر ادا و اید یا بر جل جلاله و مرکبها  
 و طبها و دارا و اسعادین فرموده اند که نعم الخیر را که  
 عزیز و مالکها غیره و در اشل عرب آمده است در شان  
 اسپ فی طهر غزنی بطنها که گفته اند عزیز تر مکانی در دنیا  
 است از می است و حق تعالی طایفه را که بواسطه سواری  
 دشمنان فی طهر یافتند از ایشان چندان پست فرمود  
 که بوضف است ایچا که هر کس که سواری نامور و دور راه  
 خدای کار بند و فاضل ترین همه کارها کرده باشد و الله تعالی

که در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند

که در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند

اینکه اگر کسی از این کتاب بخواند  
 در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بالجنة  
 و در روز آل عمران و فرموده قال الله تعالی و لا تحسبن انکم  
 قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربکم یزفون  
 فحیون بما استم الله من فضله و در روز برات فرموده است  
 الذين آمنوا و باجروا و جاودانی سبیل الله بائنا لهم و اقمهم  
 و آیات من ان ربنا یزید ما زادنا من ان ربنا یزید ما زادنا  
 کجانی سید و در اجزاء آورده اند که انصار پسید از رسول ص که  
 خواهم بدانیم که از طاعتها و اعمال خیر کدام نزد تعالی دوست  
 تر است تا بدان مشغول گردیم این آیه نازل شد قوله تعالی  
 ان الله یحب الذین یقانون فی سبیل الله کانهم میضون  
 و چون را را نظر در کار آخرت باشد و انکه با کافران  
 بغیر انکه بغیر از انکه ترموک پس طایفه را می باشد و او را

که در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند  
 و در روز قیامت بر او صد بار دعا بخواند



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و رایت غایت عند انبیا و مراد باشد و فصل خاست  
که از ناموس ایشیده سوال کرده که نکورس خیری در جنت  
جواب گفت که سوار نیک بر اسب نیک در صحرا و او را شیر با جال  
گفته است که اگر نه اسب سوار بودی ملوک و بزرگان و مردمان  
فصیلتی ندانستندی در با فصیلت سواران اگر غازی  
آیات احادیث و روایات بسیار است و ما بذقده رمایه  
کردیم که غرض کلی در یک کتاب شرح فصیلت اسپان  
و رسول ص فرموده و اسب اسباق دو اینده اند و کردی  
که بنده شرف جایز نیست بغیر از اسب دو اینده تیر انداختن  
و فصل است که رسول ص اسی است و با صحرای مقرر کردند  
که بگوید و نمند مغنه که از ایشان هر کس اسی بود و غیر  
کرد و از آن سواران و بجای که دو اینده فرستاده و

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و در رکعت نماز شب بگذارد و از سوال فرمود که هیچ معلوم دارید  
که این نماز را کردم در جواب گفتند که در خاطر داشتیم که سوال کنیم  
فاما رسول خود بفرماید آنحضرت فرمودند که نماز حاجت بود که اگر  
من برد و موعده فرسخ کرده بود و بعد از آن اسپان میدید  
که می آمدند و اسب سوال از ایشان پشتر بود و آنحضرت را آن  
معنی خوش آمد غرض آنکه اسپان را بهم سابقه کردن جایز است  
و تعالی امیر نماید و اعدا الهی است طعم من قوت من ربنا  
ایمجل و از عباد الله عیسی و مهیت که تفسیر آیه الذین یطوفون  
اموالهم باللیل و النهار که نصفه کردن است شب و روز و طریقت  
اسپان و تعالی او را عظیم تر فرماید که شسته است و آورده اند  
که او را کسی بر اسب نشست اسماعیل بن ابراهیم عم بود و او  
نماز اسپان پیش از او و حشی و دنیای قریل غالباً درستی ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



فقره اول  
در بیان شرف و کرامت حضرت امام علی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



و دندان لب در او ای که بر آید خنده و گوشت این پس بود که  
صفت و چون می کند رنگ بگرداند و برنگه بر آید و اگر چنانچه  
زیاد یک یک با قطعه آب از امره و غلیظتر خوانند و ستودار  
چون بینی که تمامت دندان او را شده باشد به کمک یک سال  
و قطعه آب از اخوان خوشند چون سال دیگر بر آید و دندانها بحد  
زردی که در او رسال ششماه بگذرد و ششماه که گشت میند  
افتادن کند و چون هر چهار می کنند و راست کند رسالت تمام  
و چون سال ششماه بگذرد و پناه دندان اسطاف افتاد  
کند هر چهار می کنند و تمام راست کند چهار سال و چون چهار  
و ششماه شود دندان اعیان او شود و چون می کنند  
و تمام باز آورده چهار ماه باشد بعد از آن افتادن دندانها  
باقی کند و چون ششماه شود و مرغی دندان تمام می کند

و چون سال شود سیاهی از دندان یار بود که اول آن  
آمد است و چون شت سال کرد سیاهی از سر و پشت  
برود و چون سال کرد سیاهی از دندان یار سیاهی از  
جناخ و پاهای دندان و از دهان که تمامت سفید کرد و چون  
ده سال شود دندان یار رنگ انگبیس کرد و چون از ده سال  
و اسطاعت و رباعیات از رنگ که نیر و دین و ده سال  
همان باشد که و از ده سال بود و چهار ده سال چون  
دندانهای نیر سیخید کرد و چون پانزده سال شود دندان  
نیر سیخید شود و چون شت ده سال شود تمامت دندان  
نیر سیخید شد و باشد و اسطاعت را که رنگ  
و چون هجده سال شود و رباعیات سفید کرد و چهار ده سال  
شما از که نیر بود و ده پست که روش و تا نوزده سال پست که

و چون نشت سال شود سیاهی ز دندانها یارود که اول  
آمدت و چون نشت سال کرد و سیاهی از سر و پشت  
برود و چون سال کرد و سیاهی از دندانها بیاید نیز در  
چنانچه برای دندانها و از دهانه تمامت سفید کرد و چون  
ده سال شود دندانها باز رنگ بگیرد و دو و چون از ده سال  
واسطت و ربا حیات از رنگ گوشت برود و نیز ده سال  
بماند که ده از ده سال بود و چهار ده ساله چون  
دندانهای زیر سفید کرد و چون پاره شده باشد  
زیرین نیز سفید شود و چون شتر ده سال شود تمامت دندانها  
زیرین سفید شده باشد و آن واسطت را رنگ گوشت  
و چون چوبه سال شود و ربا حیات سفید کرد و دو چوبه دندانها  
شمارا از گوشت برود و چنانکه گوشت ده تا نوزده سال چیت یک



در این کتاب که در این باب است  
در این کتاب که در این باب است

وخت و دویست و سه ساله است که تری نک باشد و چون  
پست چهارپا شود و با عیالت از کوه بگرد و چون  
پست و شش سال شود و در با عیالت کثرتی پستی بد آید  
و چون پست و هفت سال شود و واسطه است که در دویست  
و شش سال شود و با عیالت را بخند که بد آید و چون سی سال  
شود و واسطه است را بخند که بد و چون سی یک سال شود  
آن زمانها پشه و اخطه آب باز آید و اندر وی  
چرخاند و غایت عمر او چو حق رست و نادر باشد که  
باین حد رسد و چنان آورده اند که امر او قه و کاه وقت  
دوازده سال است و بصورت و زورمند تر از همه وقت باشد  
و چون ازین عمر بگذرد و غایت است که تا هجده سال نرسد و چون  
از هجده بگذرد پست ساکی رسد و چون پست ساکی گذشت

چون که چهل سال شود  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است  
در این کتاب که در این باب است

در هر صد سی میرسد فای قوت باشد و الله اعلم **باب دوم**  
در نکمای پستان چنین آورده اند که بهترین نکمای پستان  
سیاه است از آنکه سیاه می اسپرست و غلبه از او می نمود  
و آن چندی نک باشد و بعضی در غایب سیاهی است و بعضی کمتر  
و بعضی بیشتر و احوالی است که سیاه پیش از او کم تر بود  
و تر با می نشیند و سیخ باشد و شکم و شکم بزرگی نرسد و بعد از  
یکت بعد از او و بعد از او ابلی کینه و اسپه نیاری همه  
اسپانست و خنجر است اسپان کیست و دودند و تر پستان  
بور و خوبر و مشهور تر باقی چون سیاه یک یک که شست نک  
سیاه چنان خنجر است آن اسپان باشد که چهار و سه سال  
او میقتد باشد و روش سفید باشد تا حدی البی برین سفید  
باریک و بعضی از بزرگان برین اند که بهترین نکمای است او که

در این کتاب که در این باب است  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است  
در این کتاب که در این باب است







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

از پستان صورت و رنگش تر و زنده و درجه یک است زانو  
سیاه و دم از خمر صورت و پست که از پستان شتر است فی الجمله در  
مقدار میان طریق و نو و ده اند و تجربه بود باقی رنگ پستان  
آنچه خونی و جو نیست بجز خمر و سیاه و غامض از سخت تر  
و صورت خال چینی باشد که ذکر کرده شد و الله اعلم  
**فصل** صفت رنگهای آب بر چنگال را نیز اخضر می خوانند  
و آن آب می باشد که بر سرش میان رخ و سیاهی باشد و پهلوان  
و شکم و گوشش بزرگ باشد و آب نیزه آب می باشد که روی و  
گوشش و پوزه پنی برنگ خاکستری بود و در آب از او خمر می خوانند  
و خطی سیاه از گوشش تا بن دم داشته باشد و بهتر تر از  
چند کوناست بعضی اخضر می گویند و آن سخت زرد باشد  
و پیش برنگ زعفران و خطی ریشته داشته باشد سیاه و او را

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

دیگر که در خای صورتی باشد چنانکه سیاهی مایل باشد و پیشانی  
بزرگ اندام باشد روشن تر باشد از آن شتر است و جو باشد  
و اشتری میگرداند که از آن شتر است تا خوانند و آن آب می باشد  
که رنگش زردی گراید و بن پوشش نداری بخار شده  
و اشتری دیگر باشد که از آن فصیح خوانند و ناصیه و خیمه بود و  
اصدا هم رنگ شتر است و پس بود و لیکن از آن رنگ صافی تر بود و  
نیز و قهوا اصدا می خوانند و آب صفر است که سخت زرد باشد  
چنانکه برنگ زرد نماید و بر اندامش دم و از زرد باشد و صفر  
صافی الصفر است که پیش و ناصیه دم زرد و ارد و هم از  
زرد و خوانند و فرو میان سپهر و زرد و آنست که پیش دم  
و ناصیه سیاه بود و زرد و زردی بود که سفیدی گراید و  
باشد که برنگ سوسن و پیش دم و ناصیه و سیاهی گراید

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

سخن در صفت که گنیت کم که شب است احمر بر خفته و سر که  
بر عمدت اسب بویهای سفید و سیاه بود و سیاهی سفیدی  
باشد از آنکه گنیت است و سر که گنیت گنیت پاره پاره باشد  
تایمخ از آن شب طلوع خفته و پهن آن باشد که سر بر روی  
و اندمش سفید بود و پاکیزه و روشن چنانچه هیچ از یک دیگر با  
اینچنان باشد و بر که چشمش از رقی باشد و بر که چشمش  
باشد و این تهرات و سر که سفیدی اندام اسب در بود  
کردن یکدل از آن بقی خوانند که گنیت بقی بود و بقی و سیاه  
بلی که اسب و چون سفیدی برابر باشد از آن بلی خوانند  
و چون از شکم پرون نیند باشد بلی خوانند و سر که که نقطهها  
بر اندام اسب بود از سر رنگ از آن نقطه خوانند باقی اسب  
تازی رنگ مختلف که در دست میدهند و رنگ مختلف بر اسب

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ترکی و خراسانی و ترکمانی بسیاری باشد که فعل و کلام بر دایان  
می باشد وقت هست که ابلق بر جرم می افتد و وقت هست  
که جرم بر ابرش می افتد و وقت هست که ابلق بر جرم می افتد  
و از آن دایان گنهای غریب عجب بدیداری آید و از آن  
مینداند و اندام علم **باجا** درشت نهانی محمود که بر  
پیشانی اول است که بر پیشانی اسب نینداید و ایره بود  
و ایره و دیگر که گنشت از چاک و قلا و دواشته باشد و  
نشان از این چنین کرد و ن اسب باشد از دست راست چو  
و اگر از هر طرفی نشان داشته باشد بفال نیک تر میزد که  
بر سینه اسب خطی باشد بدرازی بخاک نیندازین باشد که  
پشتی را که تیر مبارک میداشت و چنین اگر نشان بر کرد و بود  
تر بند و زینت ملاده بدرازی خوانند محمود و دیگر است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

کیرینه از سوی است چپ چون باد ام نرنگ تیرا که  
نشانه باشد سوی بر کم کشیده و در جبهه می کشد که  
بر کس پس است باشد که ازین نشانه کی بر وی بود چگون  
نکین کرد و پیغیده که بر اسب چنانکه در مبارک می کشد  
که پشانی پیغیده باشد از آنجا که زیر تاج است تا زیر چاک  
و در یک چنانچه تخت پشانی پیغیده باشد و در جبهه  
که بر اسبی این نشانه دارد و در تفریق هر است پشانه  
وی و جبهه البته منظره کرد و در مخمس اسبی که سر و پای چنان  
دارد و مبارک باشد بر طانکه دست است حرکت تن است  
بود و از آن است چنانکه پیغیده بود و تفاوت نیست و  
پشانی اسب چنانکه در یک پیغیده باشد مبارک است و در  
و چنین که اندک که چپ لب مبارک تر از اسب طرف می است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بر طانکه چشم و لب خایه و چشم و متعش سیاه بود و آن  
پادشاه باشد که اسبی از آن درون آن ایره باشد مبار  
خایه از مبارک می کشد و اگر در و ایره زیر پشانی باشد  
یک لب طانکه از یک باشد هم آورده اند که در پشانی  
برکت باشد و اگر لب برین سر ایره داشته باشد پندیده  
و خداوندش پوسته درخت باشد و اگر در چشم از یک  
لب ایره بود محمود است چنانکه این بر یک طانکه باشد که  
این ایره بد از ایامینار دست یار بای مبارک کردن  
بن این باشد چپ است و رغبت در خیدن او باید کرد  
**باب پنجم** در نشانه های منوم اسبی بر دوش او آنجا که  
کو به نیز است و ایره بود که دست و بنایه از او است  
آورده اند که بر کس اسب چنان است باشد و او را ملائمتی است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

یا درویش کرد و یا میر و پیشین کرد و ایره و یک پیش و شنبه  
بر پیشان هم نمومست و اگر بر پهلوی است و ایره بود و  
مبارک نیدانند آورده اند که اگر کسی بروی حرب که کشیده شود  
یا کوفه شود و پیشین اگر بر پهلوی یک ناف که از اشی کاه  
میکنند و ایره بود و یا پسندید دست که اندک پست که البته  
صاحبش بکون چیده و پس که و ندان چند باشد و شش  
بشتر مبارک نیدانند و اگر بکشت زیر بش نشاند با چیدن  
مکومت و اگر در زیر کوهنیز جلالتی رسته باشد بر کف  
مبارک نیست و اگر بر نیمه بش نشاند باشد از پائین  
میدانند و در حرب کوی حاضر و شکار بروی نیست و نشاند  
که بکند کادوست بود و مبارک نیست و چشم و کف و کوشش  
چنین که دوست و حرب آراشوم میدانند و پس که این علقه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و در میسایه خرد و بروی ناید نیست و ایره چون دود  
و پای میند با شنی پسندند و مبارک نیدانند و چون شانی  
است خلی کشیده باشد از چشم تا چشم نمومست اما در شوی  
است پس است پست میفید میرسد و از او شکر ناید  
کرد و طست که سادات عرب که اینجی کجاست سادات که کان و  
اینگر و نفا قتی که آرا سازم و ندان معنی چنان بود که در حاکم  
آورده اند که قتی با خستی رفته بود که غارتی کنند  
و از لشکریان گمان یکی بر است میفید و او بود و چون  
که سادات میبگفتند با و میگرد و قتی که مبارک نموندند  
که اگر این است با ما باشد بدین خبر عزیز و مع عاقبت بر گمان  
نشینند و در راه بروی رسیدند و ارا قامت بستند  
که شد تو اگر بر است میفید سوار بود و پیش در میان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



این دانه را در آب حل کرده و با سرکه بپزند  
 و در وقت خواب بر روی دانه ها بزنند  
 و اگر دانه ها در دهان باشند با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند

رو خطا کرد و صاحبش غرق شد سادات و عباد  
 از باغی از شد که تخمنا سید و آب بکشد  
 و در آن آب پی پی سید را همین کیو از خواب بیدار کرد  
 را کی کند که گمان کند آتش شده و کشته شد که این آب  
 باشد که در آن آب پی پی سید را گمان کی بر آن نشسته  
 چون رفتند و غارت کردند و خمار از پی ایشان در شده  
 و در حمله اول جان و دار که بر آن نشسته بود و تیر ملاک کردند  
 از مهران عیب یکی چون ارجاع شد که در شمشیر کشید  
 و آن آب را بکشت بعد از آن و از در او در روی  
 بشتن آن دانه و آن سکر را منتهی کرد و ایند و چپ کرد  
 که در دانه ایشان با کشید و منوفا منوی شش تر کجا  
 در غایت چندان لیکن جنس است و ایراب پی سینه

که اگر دانه در دهان باشد با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند  
 و اگر دانه در دهان باشد با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند

این دانه را در آب حل کرده و با سرکه بپزند  
 و در وقت خواب بر روی دانه ها بزنند  
 و اگر دانه ها در دهان باشند با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند

این دانه را در آب حل کرده و با سرکه بپزند  
 و در وقت خواب بر روی دانه ها بزنند  
 و اگر دانه ها در دهان باشند با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند

و پی شومست که پایش سینه باشد که نموده تراست و اگر  
 بر سینه بخش یعنی جای کار و دانه شانی سینه بود و بار  
 شمش سینه بود و چپند یکدم نموم میدارند و اگر بر با  
 اسپ خطا بود و دانه و نقطه های سیاه چمن مبارک  
 میند آمد و سر پسی از این علامات نموده کی و در پی  
 خرید و آل آنچه تجربه رفته است و از نموده دست سینه  
 پوش رتکان هیچ اسپ شست که از مبارک میند آمد و آل  
 آنکه اندامی فصد باشد مثل سخی یا دانه یا فصد و پهلوی  
 یا در پیشانی خنجره ما در بودی علی و سببی و چمن که خنده  
 که اسپکی که چمن باشد سینه باید داشتن که اصل مبارک  
**بشیم** و معرفت نامهای اسپان یا دانه شست که  
 اسپان را چون می سینه باشد و دست و پای نیز آراشید

و اگر دانه در دهان باشد با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند  
 و اگر دانه در دهان باشد با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند

این دانه را در آب حل کرده و با سرکه بپزند  
 و در وقت خواب بر روی دانه ها بزنند  
 و اگر دانه ها در دهان باشند با سرکه  
 و آب حل کرده و با سرکه بپزند



اینکه در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود

گویند و اگر هر یک باشد و عیندی بر انداختن و آنرا  
 به هم خوانند و هر که در پیش عیندی بود یا بر انداختن و هر که  
 بر یک انداخته باشد آنرا محبت خوانند و چنین است  
 میگویند و هر وقت که در پیش عیندی بود و هر که  
 مغرب میگویند و اگر یک چشم چپ باشد و یک چشم راست  
 بخلاف چشم میگویند و چون غره همه روی باشد و چشم  
 آنرا غره خوانند و چون غره تاپش چپ راست باشد  
 آنرا پس از میخوانند و چون غره بر روی چپ بود و تاحک  
 بعد از آن برید باشد آنرا غره منقطع خوانند و چون  
 غره سرخی یا رنگ مخالف باشد آنرا غره شهاب خوانند  
 و هرگاه که غره یک سوی دوشی بر یک تر از غره باشد  
 و هر وقت که بر روی عیندی دارد و آنرا پس از میخوانند

اینکه در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود

اینکه در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود

اینکه در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود

مربع میخوانند و عیندی که بر روی لب بود و یکم که بر سپید  
 آنرا قی میخوانند پس نسبت قی شکل همان یکم کند اگر که بود  
 قی مستدیر و اگر که پهلوی قی مستدیر و اگر که پهلوی قی مربع  
 و اگر اندک عیندی بود آنرا قی خفی خوانند و اگر در میان  
 موی مخالف باشد قی شهاب و عیندی که بر بالای لب  
 بالای اسپ باشد آنرا قی خوانند و عیندی که بر چپ بینی  
 از بالا و چشم برسد آنرا قی خوانند و اگر در عیندی که لب  
 یا چپ دارد و نقطه پایانی باشد آنرا قی همان یکم میخوانند  
 و زمانی که میان نا عیندی باشد لب چپ یا راست  
 میخوانند و زمانی که میان نا عیندی باشد آنرا قی خوانند  
 و اگر نا عیندی بود آنرا اصبع میخوانند و چون عیندی تا  
 اندک بود مثل نا عیندی خوانند و چون عیندی بر چهار دست

اینکه در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود

اینکه در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود  
 و اگر در وقت خواب بر روی بیدار نشود







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

در بیان توفیق و چون در پیشم گری خطای سیاه بزم  
پیدا باشد و فرق میان مجمل و شبه است که چون دست و پا  
پایستم بجا سینما باشد مجمل است و چون دست و پا  
باشد و هم سیما آنرا شبه خوانند و واضح است  
محبتی جان و رو است که آرمای مار و شمشیر است  
است سفید است اما میگویم که دست سفید آنجا که هست که  
شش سفید بود چه وقت که دستش سفید بود و شش از  
دست سفیدی می شمارند از بهر آنکه موی پستش سفید بود و  
که دم اسب برهنه سفید بود از اسفل الذنب خوانند و اگر در  
سفید بود از آن اسب خوانند و سفیدی که بر پشت اسب است  
یا جای بر بند بود از آن زمین آنرا توقع میگویند و علی شعل الذ  
را بینه میخوانند و الله اعلم **باب نهم** در صیقا که از آن

در بیان توفیق و چون در پیشم گری خطای سیاه بزم  
پیدا باشد و فرق میان مجمل و شبه است که چون دست و پا  
پایستم بجا سینما باشد مجمل است و چون دست و پا  
باشد و هم سیما آنرا شبه خوانند و واضح است  
محبتی جان و رو است که آرمای مار و شمشیر است  
است سفید است اما میگویم که دست سفید آنجا که هست که  
شش سفید بود چه وقت که دستش سفید بود و شش از  
دست سفیدی می شمارند از بهر آنکه موی پستش سفید بود و  
که دم اسب برهنه سفید بود از اسفل الذنب خوانند و اگر در  
سفید بود از آن اسب خوانند و سفیدی که بر پشت اسب است  
یا جای بر بند بود از آن زمین آنرا توقع میگویند و علی شعل الذ  
را بینه میخوانند و الله اعلم **باب نهم** در صیقا که از آن

و کار فرمودن و نایب است که سوا خیز و اول صیقا که از آن است  
خیز و معرجه و چون در صیقا که نایب است و شش که در  
و درونی و صیقا که شش دست و پا بر زمین و در سر  
و در ارمایند و نیز سوار نایب است و نایب بر نایب که  
و پهلوی کردن میان اینوی شدن و نایب شدن و در سر  
و کشیدن توبه و دیدن منع کلام کردن از دست ستور  
رمیدن و شکم بزرگ کردن استخوان کردن و پیش دم و صیقا  
کردن دم اندر دیوار مالیدن از شش صیقا کردن و چون  
بر نشینی میان شش بر آوردن و چون فی پای مذخون و در  
و آینه شکیبا بودن و روده و احشا باریک کردن و خیا  
آماسیدن و از بر آوردن و پای ماسک قرص شیمی کردن  
پشت نازل کردن و خارش آوردن کام کو تا که در و افکار

در بیان توفیق و چون در پیشم گری خطای سیاه بزم  
پیدا باشد و فرق میان مجمل و شبه است که چون دست و پا  
پایستم بجا سینما باشد مجمل است و چون دست و پا  
باشد و هم سیما آنرا شبه خوانند و واضح است  
محبتی جان و رو است که آرمای مار و شمشیر است  
است سفید است اما میگویم که دست سفید آنجا که هست که  
شش سفید بود چه وقت که دستش سفید بود و شش از  
دست سفیدی می شمارند از بهر آنکه موی پستش سفید بود و  
که دم اسب برهنه سفید بود از اسفل الذنب خوانند و اگر در  
سفید بود از آن اسب خوانند و سفیدی که بر پشت اسب است  
یا جای بر بند بود از آن زمین آنرا توقع میگویند و علی شعل الذ  
را بینه میخوانند و الله اعلم **باب نهم** در صیقا که از آن

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

در بیان توفیق و چون در پیشم گری خطای سیاه بزم  
پیدا باشد و فرق میان مجمل و شبه است که چون دست و پا  
پایستم بجا سینما باشد مجمل است و چون دست و پا  
باشد و هم سیما آنرا شبه خوانند و واضح است  
محبتی جان و رو است که آرمای مار و شمشیر است  
است سفید است اما میگویم که دست سفید آنجا که هست که  
شش سفید بود چه وقت که دستش سفید بود و شش از  
دست سفیدی می شمارند از بهر آنکه موی پستش سفید بود و  
که دم اسب برهنه سفید بود از اسفل الذنب خوانند و اگر در  
سفید بود از آن اسب خوانند و سفیدی که بر پشت اسب است  
یا جای بر بند بود از آن زمین آنرا توقع میگویند و علی شعل الذ  
را بینه میخوانند و الله اعلم **باب نهم** در صیقا که از آن















در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این باب است

که پای چوب برانند و دست راست بعد از آن برینند و بگویند  
زین یکم بگویند و بگویند و در برشتن باید که پیش  
و نه نماند و راست باید که برین نشینند و در حال برشتن  
باید که این سه را بنحویست بجا آید که از آنجا که  
مترقی و بد کند و از پای کباب و آورده و بر نشینند  
و در خط است پس بگویند است که هر چند زودتر بر نشینند تا بی  
خط باشد باقی سواری و در دست اول که بر نشینند و  
و در کباب دست که بر نشینند و باشد دوم که با وجود بگویند  
بر نشینند و در کباب همان دست که بر نشینند و باشد  
و در صلب است محکم باشد بنشینیم با وجود این و خلعت و پرا  
هر کار که تواند کرد و شکر گویند و تیر انداختن و نیزه بازی  
و غیره غرض از سواری است که در این کتاب می آید کرد

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این باب است

نه اندک بر نشینند و بر این راه که آن چون بی است که بر نشینند  
مناد و اندک علم **باب دوم** در آداب احتیاط کردن است  
چون کسی که اسب را نگاه می آید باید که آن را به گردن  
پس گردن مال و سر و گوشش برین و سر و گوش و دست و پا  
که هر چه از این جایگاه و نیزه پس برین است و پاشنه  
ساق دست پای و زانو پس بی است و پای که بر نشینند  
یاد کند که هر که در برین صفت و است از این جایگاه و نیزه پس  
و باز و شانه و شکم و پهلوی و کمر با هم بر پشت است یا نه  
احتیاط کند که چون را بد بر که تمام زود کند زیاد و انگه با  
اسب کرده و پاق می گویند چنانچه پس که کین و دم و خفا  
چون نیک احتیاط نماید و اگر درین جایگاهها صحت نیست  
بدانکه نیکو و بی شایسته است **فصل** بدانکه بر پای که باشد

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این باب است



*[Handwritten notes in Persian script]*







[illegible]







دیکھو کہ ان کی زبان کتنی جلدی ہے  
ان کی فکر کتنی بڑی ہے  
ان کی بات کتنی بڑی ہے  
ان کی بات کتنی بڑی ہے

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

انکه باید که گردش دراز بود ششم انکه بختی داشت پوخته  
 باشد و بر پشت نداشت باشد ششم انکه پایها سخت و قیام  
 بود و بازوی دو کانه قوی ایستد باید که از پی درک و  
 استخوان شانس هر اسپ که اعضا بنویسند کفایت و  
 باشد بضرورت و دنده بوده و از دیگر اسپان بجز این  
 بعضی از متعربان عرب برانند که اسپ و دندکی از گردن  
 و پشت و از گردن پوخته باشد و خردگاه در انگشت و  
 اسپ که از برای بستن میدانند باید که در کوهی بستن میدهند  
 تا عاود کنند و مردم ششم برانند که چون پان گله اسپ در آبی  
 هر اسپ که پروان گله شاکر و دو چون گله روان شود و ارش  
 کلید رود و ابلت و دنده باشد اما اعتماد بر این شواکس که  
 معقول نمی باشد دیگر در باب و دندکی اسپ تجربه نیندازند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
الذي كان من قبله  
والذي كان من بعده

چین بر کوه چین  
بسیار چو منور  
جدا شد از  
عقل و ادب  
نزدیک

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى بن جعفر عليه السلام

شماره نظر انجمن  
کتابخانه انجمن  
شماره نظر انجمن  
کتابخانه انجمن  
شماره نظر انجمن  
کتابخانه انجمن  
شماره نظر انجمن  
کتابخانه انجمن

دو اسپ در محرابه و انداخته باید کرد که اگر نشانه ناپاک  
که ام فراخ تر باشد که بغیر سبزه یک سبزه برود اگر بر بار  
که اسپان جسته باشند از آن هر دو اسپ چنانچه هر کدام که در  
باشد بهتر بدو این و در یکی که شش آتش شده در دو این  
یک فرسنگ و دو فرسنگ هر یک پیش آن باشد که مکمل مطلق  
بدان یکی در انصورت چنان باشد که ذکر گرفت اما در این  
سیصد کام و چهار صد کام ماصد کام اعتباری دارد و هر چند که  
این آلتها را کرده باشند و بعد علم **باب چهارم**  
در انواع اسپان که در هر کار را شاید اصل است و نیکویی  
و خوبی است که نانی باک باشد و اعراض پانصد و  
سرفا نیز از آن است از آن نانی میگویند و چون نام همه  
قبایل را کرده آیه مطلق شود اما اسپان منزه اعراب میگویند

در این روز که غرض  
 از این مجلس است که  
 در این روز که غرض  
 از این مجلس است که

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين







و پشما اسپان سخت قوی و آید چنانکه هیچ عیب در آن  
 نباشد و در میان اسپان کنی ال اسپان یک اندام خرمی است  
 اما اغلب اسپان را ب نیم جاست که باید که در اویم و از آن  
 پس پس ال کنول اگر اسپان از برای دیدن خست مکنی باید کرد  
 و پایش قوی و محکم باشد و در کشش از او شکم در او سینه فراخ  
 و ران پر پوشش قوی و فراخ منی و پایش پس پشما  
 کف و پسته و کمر فراخ و اگر از برای سوار شدن و نشستن  
 باید که دست و پا قوی محکم و کوتاه باشد و در قوی و کوتاهی  
 پشما و کف نام پسته و اگر اسپان از برای کنی و در خست  
 نخواهی اسپان قوی و در او خوشتر کار باشد بهتر چندان  
 که در کنی و در سینه با خست و اسپان باشد و هیچ عیب  
 با سپید چو احتیاط اسپان کنی باید که در سلبت نگاه

به یکبار

چنانکه بیک بدن چنانچه شریکست فتمت مکن و هر چه  
 در کتب یاد کرده اند که که ام عضو چنانچه میاید اسپان را حاضر  
 کرده اند و میگویند احتیاط کند و باید که بداند که که ام اسپان کنی  
 کار است چنانچه مردی کلای استاید بر اسپان سوار می شود  
 شاید و دیگر اسپان از ازا خجاست که دست آوری و در کوه  
 یا حوالی خرمی و بر نوع که خواست پرورش می و تربیت کنی چنانچه  
 اسپان یک بی عیب که فروشنده مکرانها با افروزی کردن  
 باقی مزاج سواران انواع است بعضی اسپان و نده دو  
 دارند و بعضی اگر چه باریک اندام چو دونه باشد و دانه  
 و بعضی اسپان قوی با عجمه اگر دانه چندان نه است  
 و بعضی تعلو من این شخص دارد باقی از انواع اسپان اسپان  
 اکثرش رنگانی مکن اسپان و بهر راست اندام قوی و



و پای پاشستان را زنت لیکر باطل و سپاس کرد  
 و راز و سری کو چکان و سگمی دراز و پهلوی فراخ و نیکو اندام  
 میاشد و شط و خنای کشنده از خنده از خن و جستن  
 و هر چند پستان از باشد چون است پستان فیروز  
 و زنده و چون ارد و حال نرست از وی در آید و از خا  
 قوت از جانی بند و چون بر نشینی بکام رود و لبسته و آفتی  
 و اکثر بهترین سپاس است هم از بهر نذران و دراز و آن  
 عیب از آن که چون در آب بسیار باقی میماند و بارش شود  
 اما اسپان صبور میباشند و چون از خواب که او را بکجا  
 باز دارد بخلاف اسپان که از پای میانشینند و بار  
 بزرگ کشید و ادایشانست و از آن برنج نیامند و بار  
 زحمت نرسانند و در زمان قحط قطعاً سود را نمیشناسند

اکثر

و اکثر اگر پیش تکان باشد قطعا سود را نمیکند و الا که بکام  
 اما چون مسافر بیفتد اگر سوداگر و است و در پستان  
 و یک خاصیت دیگر در اسپان اکثر است که قطعا ایشانرا  
 پشت نیفتد و هر مرد و سپاسی که یک اسپان بازیدارد و با  
 که اکثر است آورد چه کاریرا شد چه و ایند و این  
 راه دراز و الله اعلم **باب نهم** در معرفت اسپان  
 و انی اول منی انی زبان کی عین کی حج زبان ترکه  
 و انی کو مست و آن اسپان اصل چنان چنانند که در  
 ترکستان اسپان بسیار میباشند و تمامست در صحرای بکر و ما  
 کرده اند و مسکن کام کس و دیال اسپان محل نامیده که چنانست  
 و هر فعلی چند ما و یا از حمایت میکنند و کس را میگویند و خوشی  
 میشوند و بکام پستان میباشند و هر مرد و هر مرد فرونی آید



و متعابین میگذرد و هر چارایشان منراید از ادای میگو  
 و هر که که خواهند که ایشان را بکنند چون کنیا میبندند چنانکه  
 عادت است بکار روز جمعی سواران میروند و ایشان را میبندند  
 هفت شت سوار قریب روزی یکبار میبندند و بوسیله  
 تا سواران برین دور رسیده و بکنند و او را بکنند و بعد از آن  
 کشته و پرورش دهند و زین بکنند و بکار آورند پس  
 بغایت دوند و دوند و بربور باشند و صف ایشانست  
 که از اسپد بگرد و بر کمر میباشند و دست و پا  
 کوتاه و بی گوشت میباشند و اسپهشان گردنی کوتاه و بر کمر  
 و کفلی که در آنها میباشند و بکنند و بکنند و بکنند  
 و هم کو بک و بک و و ایشان را حاجت فعل زدن نیست در  
 کوستان پرورده اند و کوشهای ایشان از راست

و چون میروند و در پیش اکلند و کام میزنند بکن سر  
 میبندند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
 به جای که باز داری ناپسته و حاجت آن باشد که یکی از  
 کلاه دارد و در دستن هم پای از جای میبندند و بغایت  
 چابک و کرم و نرم باشند و صف ایشان منعی در کتاب  
 مشاهده در شهر زیاده از تصور است **کایت** آورده اند  
 از پادشاهان قبیله که چند بار از آنها فرستاده بودند  
 از سمور و سنجاب و خردان و لایت از انواع طرایف باشد  
 از جمله اسپه ای میباشند با آن همراه بود و بغایت صغیر بود  
 و خلیفه تبرکات و طرایف تبرکات و کف این اسپه  
 بکاری نماید و طایفان بوقیان بر اسپه چینی سوار شوند یکی  
 یکی از آنها که در اسپه ساسی مشهور و معروف بود و در اینجا حاضر



بود از وی سوال کرد که این اسب چگونه باشد اینها را که در  
 آلات سوار است و شرح آن را از آنکه که اسبی نیک باشد پس  
 بوی خنجر بعد از آن از آن شخص که آمده بود پرسید که چگونه  
 اسبی است که اگر پستان و روزه شرح آن را از آنکه و بعضی از  
 صفات آن تقرر کرد و همان سوار نیز از اسب نهاد و تسیاط  
 نمود چنانچه و بلکه زیاد شرح تکلیف با گفت که این اسب از  
 قامت اسبان مازنی تیره و مقرر کردند و چند اسب را  
 خوبان زد و کردند و چهار فرس که میعاد نهادند و تقرر  
 کردند که چون کباب بر آید هم از آنجا بدو استاده اند و خفیف  
 با تمامت بزرگان نشسته و بصر باشند در حال که برین  
 همان اسب دیدند که می آمد و اسب را خفیفه پدیدانود و  
 قوت میکرد و سوار بر دو دست غسان نگاه داشته بود و از وی

سوال کردند که چه وقت اینده جواب داد که وقت طلوع است  
 و هنوز صد یک نوبت برین مد و جمعی از سواران برین  
 همان اسبان بدو اینده نه همان که بر اسب نشسته  
 بود و بیشتر از آنها سواران که سبب میدادند و باز  
 بعد از آن مانی سواران بول آه و خرد و برینده و اسب که  
 چنانچه که هنگام طلوع کباب دو اینده بود و در حال  
 را از آن اسب شگفت آمد اسوارین بوسید و گفت این  
 اسب لای خفیفه است و او فرمود که من این اسب را خوبتر  
 نشسته از آن باشد و پیش آن را باز ماند و بعد از آن که  
 او را اتفاقاً طرف ولایت گستان افتاد و در آن وضع بود که  
 میبود و زود پدید بر گستان میساده بود و بر اسب ازین نوع  
 بهم رسانید و در تاخت و شپن چون اسب با آن می آمد غا



که گزینت بدو شب یکروز و نو سپسک تاخت کرده بود  
و یکی و سختی ایشان هیچ بخت نیست خامی نیست و کجکند  
و بادشاهی کشته انقلب اوقات که یکدیگر این  
نوع اسپد از دوازده داشته اند از برای روز حاجت  
این مان این لایک که تعلق یافته و **اسم** **شبه** **تیم**  
در پسر اسپد شاهان را می باید که در زمین دادن کلام کردن  
با وی از کنی تا خنجر یکدیگر و در حالت نشستن یکی  
بگوئی که یا کبیر و چون بنشیند مانی باز دارد و جلوه  
بخود راست کن تا بهین عادت یکدیگر بعد از آن ای بخت غایب  
بدست آنکه چون اسپد خواست نشسته و می شود و در راه  
باید که بگذارد یکی قطره کند و در کار فرمودن برست و میزد  
باید که دیند تا بداند می کند و چون راندن ده دیند تا

کرد و در بازار که کوهها باید راند و بدکان است کران  
در و کران میبرد تا به بانک تنگ آوازهای مختلف خود  
شود و همچنین پیشین و شتران و برای کشته راند  
تا ایشان را بسیار بپزند و از ایشان زنده و باید که باز  
و جانور باز دست نشاند که جلای در است باشد تا اگر  
پادشاه خواهد که جانور را بپزد اندر زنده است باشد  
و در روز و خانی که باره و دوباره بر آب بگذرد و زمان  
باز دارد و چون بر آب زنده او را بریت کند چه  
آرامت و آب خض است تا و خد غدا زن باشد  
و در جو بهانه باید که زانیند چون می بخت باشد است  
بر آب نهد و بگذرد و اگر قهرش و بر بود و مقرر باید زدن  
و عنان ناکردن بر سر آن جوی بسد و در آلات حرب

و آب



با خود بر کرد تا پدایان شود و چون بیشتر پهل باختری  
 بر مدجایی که جان چرباشد و را شکیل پدینما و ن فرخ  
 نجان که چیده و در آنجا باز در تاپسته شود و در آن  
 علف می رسد و چون که از خیزی بر مد او را بناید  
 که چنان تصور کند که آن چربا و می رسد و بلکه چون از خیزی  
 بر مد او را ساگر کرد و اندوایست نیز یک آن چربا اند و اگر  
 نزدیکی را بگوید تا رسد کپرد و از پیش برود تا نزدیک  
 آن و چون یک شود و بر مد او را باید زدن و شش سوی  
 چربا می کرد و عفان دست و اگر شتر و ساگر و ساکن را  
 بقضای زدن تا نزدیک آن چربا بعد از آن سعی دارد و برگرد  
 یکد و بار است که در این شود و نزد و اسب پادشاه  
 باید که هیچ علف نباشد و هیچ عادت بد نباشد و خوش رود

آهسته و کاهن باشد و چون راه رود هیچ چیز شغل نکند  
 کبر راه نگاه داشتن در فرق سر می چنانچه و چون از داری  
 بجای دایستد و کاهن میخاید و جای زرد و دیگر است پری  
 پادشاهان بست آورند باید که بزرگ و خوش رنگ باشد  
 و نیکو منظره و کاهن زن و شیار و آهسته و حیم چه اگر خمر با  
 داشته باشد و یک عیب در این بود و آهسته همان عیب کجا  
 ایشان نباید و الله علم **باب هفتم** در معرفت اسب  
 رنده و کراسپان تازی و آلات ایشان چگونه باید تمام  
 اما اسبان از برای دندگی دارند باید که چندان خرد  
 ایشان جو و باشد اول سپه های قوی و بزرگ باید بود  
 و نرم تابرسنگستان جای نرم و سخت تواند رفت و خرد کاه  
 و کمر و تن نیکو تاه از برای آنکه چرخ اسب کوه باشد



بزرگ تیر آید کشیده و او را زور و قوت بیشتر داشته باشد  
و آنچه گفته شد که اسب را گردن دراز باید اندازی و دندانهای  
و اسب را تازی می بینند اما آنچه از برای دندانهای  
کردن که ماه مناسب تر است و راههای دو کانه پر گوشت  
و قوی و فصل و پایا که ماه و استخوان است و پانجمی سی و اسب  
که از برای دندان منحنی کشیده است سر پر گوشت و پشت  
و اعضاء در او عیب نیست و میان ساق و فرنگ باید و شکم بزرگ  
و بعضی در از می پسندند اما آنچه از برای دندانهای است گرد  
بسته و تعدیر باید که شکم از پس بزرگ و چنان علامت باریکی ندارد  
و اگر سوار می که یک اسب میدارد باید که دست و چوبسته  
و خوشتر از او پر گوشت چرب است تا فربه است کار از وی  
نیاید و نباید که اسب را باشد چه اگر کار می پس آید

بجای

و تحمل باید را ندیاد و سر و زپا پی تا خست باید که اسب گره  
طاعت نیارد و دل مرده و هر روز گردد و باشد که چارها  
از آن که کند که علاج آن شکل تو اگر و سوار یکمین باید که اسب  
کوچک بخورد اگر چرب سیار اسب کوچکی گوشت که اگر سوار نیز  
کوچک بود خد کند نه و طاق آوردند اگر سوار سیکمین باشد  
از کار باند چار و را بضرورت اسب بقوت از کار است تا زور  
چو و دو با سپ ند و الله اعلم **باب هجدهم** در تربیت  
کره اسب حال است که کره اسب در آن زمان که کوچکی باشد  
نمی توان شناخت غیر از آن که توان است که از اصل است  
یا نه چرب بسیار باشد که در زمان کوچکی سبک باشد و از آب  
بگرد و یا رشت باشد و از آن بگرد و غرض که در حالت که کره  
سبکی و بدی چنانچه شربت نمیتوان است که از جای بجای میگرد

و غیر بسیاری نیرد از آنچه است و آن است روزی است  
چه روش و اسب طبعی بسیار شده و هر چه در میان کجی خوش  
اگر نه راضی باشد که از آنرا بکشد و از آنجا نفع خواهد بود  
اما علامتی چند هست که دلالت میکند بر یکی کرده و آن آنست که  
بما در مجامع و زور شیر میخورد و با ما و طاعت را بسیار بخورد  
آزاد و دیگر علامات محمود است که مهر چشم و بینی کشش این  
نزد گرفت که بر بالائی نوامیست و زیر بندگاه پای میباشد  
و موی بینی آرد برقرار خود باشد و چو نرسد در می رود  
کردن افراشته بود و بسیار بود و جنبه حق اندر و اولی  
**باب نهم** در زمینها و کسب و پستی است این  
عادت است که اگر اسب چون شده ما بر شود زمین بر بند  
آنچه از برای خود باشد و اسب اصلی بود اگر دو سال بگذرد

بزرگ

و ششاه پیش که در زمین ناید نهاد چه افرونی که بایده خواهد کرد  
کرده باشد و در حالت که زمین مینداید که بدخونی کند  
چه اگر خوش باشد دلالت بر پستی و بی رکی است که چه کرده چند  
که افرونی او بد و بدختر باشد بهتر است چون بی او نهاد  
چنانکه یک روز با دو روز و نه روز را در میزد و در سینه می چام  
سواری بجای سبک بنشیند چه بسیار عیب باشد که اگر  
شکستن شستن بداید افرونی میگویند که درون دوم اندر خود  
نیک خوانند شانه سوم اندر پایدار است و قیام نه است  
چهارم اندر شش افرا ده شود و پا و اسب و شش  
و ساکن میزند بر تن مادر که اندکی خسته کرد و درون  
بروز اندکی را بران اضا کند و بهر چند روز یکروزین  
نمونه و آن بعد از یکبار آورده چنانچه هر چه از چنانچه



چنانکه همان زمان بر بدترین حالت او حال را بحال توان آورد  
 و مدار که با کرم بسیار کردن است که خدمت زیاده با و  
 و از جوی باز نماند و از جایگاهی دور بر نماند چنان  
 میاید که اگر کار برود پس میگوید که گرفت بدین مرد  
 زیادت میزند تا زمانی که گرفت تمام جای که رود  
 و زورش ما و در بعد از آن بت میاید و آنست که مرد را  
 که و اندک که را از آن بجای نرسد و وقت و ایندن از  
 آن و معنی میگوید که بعد از چند روز بدو است که  
 که به تنافوت و وقت که در رفتار تمام جای که شده باشد  
 و از هیچ چیز بعد از آن میاید و باید که میاید و اندک میاید  
 و ایندن میاید بسیار و مثل بند کاهما قوی کردن و کاه  
 نشاندن گوشت از آن سخت کرد ایندن انکه خیر اندک کن

کرد

کرد و در قالبی کند و چون بزرگ شود و هیچ چیز نزد او  
 چنانکه زیر نهادن که و باشد بکند که که در هیچ باشد و ام  
 خدمتی از آن رنج نماید چنانچه میاید میاید میاید اگر  
 بنویسد که که گرفت شد تربیت نماید میاید میاید  
 مثل شوی از آن کله شش و بد کله میاید بدین تا چنان  
 چنانکه از غرور میاید پس چون میاید تمام کرد و از  
 و راست به نفع که و از خواهد او را میاید و اندک بعد از آن  
 زیاده ترکند و میاید و اندک و در دیگر بدین قاعده  
 لا غشود وقت علت و در بار رسیده باشد او میاید  
 بست و بیمار داشت تا فریب شود و چون و زنی باشد او را که  
 بار را میاید و او را تربیت کند و بعد او را و دیگر باره بکار  
 آورد و لا غشود و بعد از آن و اندک خدمت میاید

آورده اند که اسپ باید وزنی نمی باید بخانیدن لاغر کردن  
 اما بنزدی از نرم و تیار باید داشت چون در سزنی مهر آید  
 تمام میکند و تمام خلقت میشود و مرفوفی که خواهد کرد و در سزنی  
 میکند و چون آتر مالک افرونی خواهد کرد و او را رخ مایه تیغ  
 افرونی کند و زود پست کرده و الله اعلم **باب هشتم**  
 در ریاضت اسپان شرط ریاض اول ریاض باید کرد و سوزی هر دو  
 جلد باشد و اگر کامل باشد بهتر چه جواز است غوری باشد  
 و وقت باشد که در میان مردم اسپ حرکتی کند و او را بزجر  
 که تهاج نباشد پس وظیفه ریاض آنست که طبع اسپ بشناسد  
 و بداند که او را چگونه کار باید نمود و در کدام حالت مدارا باید  
 کرد و در کجا او تربیت کنند و اصلا باید که با سبب تیز  
 و بحاج بسیار کند و او را بسیار از زنی بحاجا که ستم است

که با آن اسطریو از کرد و چاره آورده اند که وقتی سوار می شود  
 با خست و اسپ را چیزی بر مید و نیزه از دستش نهد و سوار  
 از خست خالت مغرور بسیار بر سر و روی او نیزه تا مغرور  
 شد پس قاتی داشت از این بر کشید و نیزه تا چاقی گشت  
 بعد از آن محسن میخواست که اسپ را با زور در اشت و قطعا  
 ساکن نشد و بعد از آن که حاضر بود نه گفتند که اسپ بگوید  
 و بر این اسپ نمی آید نیست و در حدیث بود که اسپ  
 و دید که دو صد یصد کام بدید و سوار از خود جدا کردند  
 و بر سر او بایستاد و او را بکشد و ندان راه پاره کرد و پست  
 و روی در پناهنده و کس آن اسپ بعد از آن ندید پس اگر  
 اسکیانی صدا زد و زجر و بحاج با او میباید کرد و بعد از  
 و راندن بسیار با زحالی آید و چاره را که در کتابی در تربیت



چنانچه شرط باشد از ان طبعت گردد و نیک شود و اسپ  
تازی اصلی را بر تربیت که کنی قبول کند و راضی نماید که کلام  
بر سر اسپ کند و اسپ تازی رهوار کند مگر اسپ که نیک نه و  
پیر اسپ تازی چون هواری کنی نه پیشش است شود و پاهای  
نیز پسند زور کرده و نامیسباید که اسپ تازی طبعی  
بگیرد زیرا که بهر چه کند و راه را از ان طبعیت باز توان آورد  
و اسپ تازی اصلی هر بی ادبی که کند و او را تربیت کنی باز بر  
زود و راضی نماید که طبعیت اسپان بکوشد و بداند  
که که ام اسپ از برای کدام کار نیکشاید و لایق مرکوب چنانچه  
اگر اعتماد تمام بر راضی مست خوب آلا باید که بحضور  
بگویی تا اسپ را تربیت میکند و میراند و چون میان باز آید  
و کوچا کند باید که پیش مردم اسپ باز ندارد زیرا که از آنجا

کند و به جای کسی چند خواهد که بایسته و در راندن باید که عنایت  
راند کند و میراند که عنایت را زکیر و پاشنه و هر چه میراند  
و راست دست بر میدارد و از جای میجد و اگر اسپ عادی  
بدو اشتباه شود خواهد که از بد که شرط است که او را بسیار  
براند و پوی میرد و بعد از آن که مرغ ندانسته باشد از ان آزاد  
زیرا که در آن حالت که غرور دارد و تربیت پذیرد و چون سخت  
لاغر و بی تحریر و محتاج بر یا خشک شدن است و در کرمای  
کرم اسپ را راضی نمیسباید و او که زیان دارد و اگر ضرورت باشد  
میگشاید تا هرگاه بر نشیند و پس از آن که آفتاب سایه افروز  
آمد و باشد و اسپ مادیان اسپ خصی طاعت که داشت به  
که اسپ خصل و کیر راضی نماید که عنایت اسپ است و از دور  
بکلفت کند تا اسپ را تیر چنان بر راست و اشتباه میزد

در نقطه از طرفی بگرداند و باقی را بیض باید داشته و صاف  
 باشد چون بر آب نیشند و طبعت معلوم کند و اندک  
 او را چگونگی کار میسباید فرمود همان موجب پیش کرد  
 و الله اعلم **باب دوم** در فرق میان مادیات و غیر مادیات  
 و سیرت هر چه بر آب زین پسندیده است از آلات که  
 شریک و همچنین فرق در آب مادیات و غیر مادیات و در آلات  
 فوقینت اما صورتی چند است که خلاف هم دیگر اند و اول  
 تا حسن مادیات را عیب است اما از آن دویم بسیار عیب  
 است و چنانکه پوست است یا ساد و بود و عیب خوردن و شغل  
 باشد مادیات را پسندیده نیست چه آب مادیات را چنان باید که  
 خسته و چون علف خورد و بکشد علف تمام خورد و پس آنرا  
 رعایت می کند و اگر از جای کاهی یا آشوبی بشنود از زمین

می خورد و پوست و در آن می رسد و زین پسندیده است و پوست  
 چه آب نیشند و طبعت معلوم کند و اندک  
 او را چگونگی کار میسباید فرمود همان موجب پیش کرد  
 و الله اعلم **باب دوم** در فرق میان مادیات و غیر مادیات  
 و سیرت هر چه بر آب زین پسندیده است از آلات که  
 شریک و همچنین فرق در آب مادیات و غیر مادیات و در آلات  
 فوقینت اما صورتی چند است که خلاف هم دیگر اند و اول  
 تا حسن مادیات را عیب است اما از آن دویم بسیار عیب  
 است و چنانکه پوست است یا ساد و بود و عیب خوردن و شغل  
 باشد مادیات را پسندیده نیست چه آب مادیات را چنان باید که  
 خسته و چون علف خورد و بکشد علف تمام خورد و پس آنرا  
 رعایت می کند و اگر از جای کاهی یا آشوبی بشنود از زمین



صبور تر و کوتاهی کردن اسب و یا زان چندان عصبیت که زان  
 و مادیان قوی قوی کرده و پس فخر کند که کرده پا و رو پا  
 مادیان که از برای سواری میدارند فعل منیب باید و او که چون  
 شد و از بزرگی بیمار باید داشت و کاری از وی نباید داشت  
 که بد و اند و الله اعلم **باب بیست و دوم** در فعل دادن اسب بکنند  
 اسب مادیان پیش از آنکه دو سال تمام بر او بگذرد نشاید که  
 فعل آهنگند و اگر نیز بکنند غالب است که پذیرد و چون  
 پذیرد بغایت لاخوه را کرده و بد و پستی نیز فعل نیست  
 و او که اسب در سبکی افزون میکند و قوت بخوان قوی  
 میکند و چون آسب شود و حوت شود اندک و در کم که ضعیف  
 باشد و هم مادیان پس اولی است که چون سال تمام کرد  
 فعل دهند تا در چهار سالگی کرده پا و رو و چون فعل بخوان

یک گانه

که بجهت باید که اسب پاره میل بلاغی کند و چون کشتن آب  
 و آب انداختن باید بکشد و آب بخن از دو کوب است یکی  
 آنکه چون اسب مادیان فعل میند و خود را بهم آورد و آب انداختن  
 و از علامت شستن نیست پس اگر پای فراخ نهاد و باشد و آب  
 فرویز و از علامت شستن است و فعل باید جهانید و در حساب  
 که یک نوبت بجهت باید بکشد و از برای احتیاط باید  
 جهانیدن اسب یکمقدور غایت و در روز همان شستن است  
 چون فعل بجهت نیست روز را باید کرد و بعد از آن فعل  
 بروی عرض باید کرد اگر کشتن آید و دیگر باره فعل باید جهانید  
 بطریق که گفتیم و از آن روزی که فعل مادیان آهنگند تا چهل روز  
 بار و شکم است حکم شده باشد غایت و و ماه که حمل تمام  
 چون و و ماه گذشت و دیگر باره فعل نباید اگر منع کند دلیل حمل

پذیرفتن است و صحت دیگر چنانچه تمام شود پستانش بیا  
 شود و از آب کیزد و از مردم شیر برد و هر که که پستان  
 پستان اشک را بود پس راست که کرده باشد و صحتی دیگرست  
 که اگر اول پستان است بزرگ شود شیر بیاورد و کرده بود  
 و اگر علامت از جانب چپ باشد کرده ماده باشد و علامت  
 دیگر چنان است که پستان چپ بکشد و چون آب بپزند  
 بر هم بزنند و بهر صحتی از موده بر محل پذیرفتن است که چون  
 آب بر کبابی بول گذرد و دیگر بکشد و بهر پستان اگر خشک  
 شده باشد پس اصل است و اگر محل نرسد دست باشد و نمکینه  
 مادیان شده و و کرده آورد و کی کمتر شد و آب چکن  
 پاورد و او را خشک کشته و ساکن بعد از آن یک مادر برد  
 چسبیا مادیان است که بواسطه رحمت که از کرده آوردن

لیکته بر

کشیده است و او را شش و اند و قصدش کند بعد از آن که خود را  
 خوی کم کرده باشند باید که برین سخت از پی مادر و دست  
 کرده و دست و پانی بگویند چسبیا که پانی تازی باشد  
 که از پستی زمینی که اینجا می باشد دست و پانی و هم خرا  
 کنند و خمی سیاه بگریده اند و اند و اند **باب سی و دوم**  
 و معرفت فعل که چگونه پیاده او اگر مراد آن باشد که اصل  
 آب نگاه داری باید که فعل تازی بیکو بر مادیان تازی اندازی  
 که که و نیکو آرد چاکری که و کوزه اصلی باشد که که باصل بر  
 یا مادر مادر کرده و اگر مراد آن باشد که آب دونه باشد  
 هم پستان زمینی فعل مادیان تازی اندازی چه آبی بود که آبی  
 تازی می باشد و اگر آب بقوت اعتماد و حضور خواست  
 آلودگی مادیان تازی می کنند یا تازی اصلی را که شش افکنی کرده

یا پدر پدر



نیکو آرد و قوی دست و پای توست چنانکه از کار کردن ستود  
 کرده اما چون پستی بازی بر بازی چو کن که پیاورد تمام  
 آفرینش بود و قوی دست و پای بود و اندام و پند و فراخ و  
 بزرگی مثل بود اما چون در و پدید مرد و نازی بود بدین نوع  
 که تفاوتی افتد فی الجمله هر نوع که مست باید که فعل قوی و دست  
 اندام باشد و تمام خلقت و بی غیب چه غلبه صیبا که در فعل  
 بود و بکره می باشد هم چون کشتی و حر و بی و خرد و بی نقصانی  
 که در اندام باشد پس آتی است که بهتر پس فعل کشته و پستی  
 بیغ نمایند تا ازین صیبا هیچ در فعل نباشد و از برای ده مایه  
 یک فعل تمامست چنانکه مادیان یاده ازده باشد فعل ستود  
 آید و در حساب که آنچند فعل خورد استن شود و اگر تیر استن  
 شود که راقوت چندانی نباشد و در اول بهار فعل جابیند

بهتر است تا که در بهار برای بهجت ترزک شود و اگر از کار  
 کرم و سرهای سر و بهجت باشد و که که او را پدر و مادر دو  
 نازی باشد باید که یکبار به کوهستان و جایگاه چمن ببرد  
 و کند از کار در میان جل و آب بدو که مخاطره بود و بسیار  
 دست و پای کج کرد و معیوب شود تا آنجا که دست و پای وی  
 کرد و معیوب نشود پس از آن اگر نوعی که پیش ازین ذکر رفت  
 او را ساکن و آهسته بهر جا که خواهد میرند تفاوتی نیست و هر  
 چند که از نوده اند بهتر است که آن بود است که نازی که پا  
 با که شش کنند یا که شش نیکو بر نازی انداخته اند چنان  
 میان نازی پاک واکد شش که بی نظیر بود و انواع اسپا  
 بسیارند که نام دیگر آنچند کنند که میگویند و در چنان نوده  
 و میگویند و است و است و غنی با این صفت که گرم چمن

اندازند که میک باشد و الله اعلم **باب چهارم** و خصی کردن  
 اسپ آورده اند که اسپ فعل در محکا را بهتر است و مردانگی و قوت  
 پشتر و او و خصی کردن پسندیده است الا اسپ اگر محنت  
 سوار دهد و دیوانگی کند و شورش اطلب نماید یا شال را بد و خود را بخواهد  
 باریج آورد و تن اسپان می اندازد و چون خوب باشد  
 از خصی کردن عاره بود تا هم اسپ آسوده گردد و هم سوار و خصی  
 کردن چند فایده دارد اول بر تن می کند و قلم سید که بکار  
 کند یوم آنکه فعل کرد و گشت و میان پهلوان و بهترین قوی  
 است و خصی خوانند که در پست روز پیش از نوروز است چون  
 یکماه بر آن بگذرد و صفت تربید آمده باشد و در سیزده کس چاه  
 باشد خصی کردن مناسب است چرا که اسپ را چون خاصه خصی کنی  
 باید که اسپخوان و رک پنی تمام قوت کرده باشد و در چهار

سالکی بخند و میرسد و اسپخوان که پنی تمام قوت کرده است  
 و چون کسی که خصی کنی باید که شش هفت نوبت بباران افکند  
 تا بر زمینش پاک شود و بکشد و بکهای خایه باریک شود و پنی  
 مخاطره بود از آن که خصی کنند باید گفت تا دو دو از دور و  
 او را بد کشند تا مالایش تمام کند و پس از آن اگر سوار می که جاک  
 که بر اسپ چندانی لیر نباشد بر نشیند و میراند و پیش از چل  
 روز باید که سوار پس بکین اسپ خصی کرده نشیند و بعد از  
 چل روز که بر نشیند باید که او را زیاده و زنجاند و تا دو ماه  
 با او مدارا و محال میکند و پس از دو ماه شاید که او را شش  
 بد و اندک خنک کند و زوری یاد و بر او کند و بپایق نشاید که  
 بد و اندک تا چهار ماه بر آید پس از چهار ماه از مخاطره برده و در تن  
 چهار ماه باید که تا زمانی که علف تیره است نخورد تا زور او



پاید و بواسطه این باشد که در بهار زخمی کردن بهر اسب چند  
 متر از عین زخمی کردن می پندند اما پسگی از برای شست  
 برنگان باشد اگر زخمی شده مناسب است و از زخمی کردن  
 عیب پیدا می شود باقی تا مرتب بهر باغ می گردد و اول آنکه  
 پای با زخم گندم دوم گندم و درین نقصانی پیدا می شود  
 این که گمان می کنند با عصب پای پشت پوسیده است و چون  
 بریدند بعد عصب است می گردد و در ویران یک سبب  
 نقصان پیدا می شود و الله اعلم **باب بیست و نهم** در زخم پای  
 اسبی در گره کار نغمه و باشند یا در آنست که از پای  
 اصلی چون گره دست مردم جلاست افند و از اینا ز پروند  
 و قطعاً و از اینجی نمایند تا مادامی که شل باشد و بال بکند  
 و فرجه بود تا چون خریداری باشد به بهای سینک و نه و شد که اگر

چمن دست نیست یکد جلاست و از آن شست و  
 آنکه کام فرخ زنده و دم آنکه نیک بد و دیوم آنکه چون را  
 زخمی می کنند و پنج ضایع هر روز در یک و در کام می فرایند  
 هر دو بنایت بر پند و چون ساکنی دست سوار می آید که  
 که او را کاری فرماید حق کند باید که از بر پستان تابست  
 جل نسیم آنکه در چون نشینند او را پیوسته و بسیار بپزند  
 تا مسامکاش ده کرده و چون بخی بد و پسته و آن چنان  
 که در تراب و پسته مهابه و ن رود و اسب را دل نگیرد و در کار  
 کردن باز نایستد چه هر که که اسب را غرق خفند چون او را کار  
 فرمایند زود و دست نکشند و با دوش و نفس در شکم گیرند و زود  
 مانده کرد و در هر وقت که غرق کند چنانکه بدین معنی هر روز  
 از آن شکم دل و جگر عرائق که در اندر دست بفرق هر روز

و دلیل بر این سخن گفته شد آنست که بدین صفت باشد و او را  
 بدین صفت که ذکر گرفت تربیت نمایند هر روز در تکلیف کام  
 می فرایند و سر آسبی بدین صفت باشد که یاد کردیم باید که او را زیاده  
 از عادت دهند و در کفایت یکبار او را آب پنج دهنه بزرگ  
 آنکه آب بنجاشنه باشد تا آب سرد تمام بخورد و دل بکشد  
 را سود دارد و ممتا شرب در آن گیند و بخورد اسپند  
 تا شرب با آن آب عروق اسپ رود و مشرب شود و در کفایت  
 کرد و همچنین که با کمی شیر کشیده اگر دست ندهد و بکشد  
 یا شیر که سفید یا شیر اسپ را پنج دهنه تا بغایت سرد شود  
 و اسپ را با دوا آب نهد و بکشد و تا پیشین جان شیرین  
 شود و بدین تا بخورد و پاشد که درین باب سود دارد و ممتا  
 خیار و کاشنی نیز بخورد اسپ میخند که فایده تمام دارد و

اسپان خیار و کاشنی اوج دارد خاصه در کرم و دیگر  
 اسپ که بکشد که از فرموده اند گوشت انداختن است باشد  
 و بنده که با هر چند که قوی بود سخت باشد و چون و شنی  
 اگر چه خرب بود بر کشت نرم و پست رود و از سواری بوی  
 پنج رسد اگر سواری را به باز در چکی می شود استادن و  
 اسپها پسند که عادت کرده اند و زیر سوار راست نمی آید  
 و این بائی ان بای می نشیند اما فرق میان آنکه اسپتانی  
 چنین کند و آنکه از عادت است که اگر همیشه است و با  
 و دافش بخیر کرده و کوشا راست و سخت و زیر سخت  
 و چاکت ازین سی اس می ایستد و چون از اندکی نرسد  
 بر کاشنی در حال حرکت آید بداند که از عادت است و اسپتانی که  
 که اسپ باز داری ازین سی اس می ایستد و پس درین



یکسند و کاه بدین می کاه به این می یکسند و پیش میزد  
 از پستی و خفگی اسب باشد و سر اسبی که بکرده بود  
 و ریخ پرورده و لاغر گشته پس از آن بدو زنجی رسد و هم  
 سوار داشته باشد و هم طاقت را همای دور و چون  
 کاه زعفران بود باشد بسیار ریخ در آن باید بود تا کم رنگ  
 بر آید پس بسیار عیب در آن باشد مثل رنندگی و در آن زنجی  
 و چون آب رود و خواهر چسپد و در کوفی دن فیندنی  
 فرمان نبرد و راست و چپ بکزد و در رنندگی اسب یعنی  
 از بدلی می باشد که نگاه آواری بشنود یا چیزی در آن  
 افتد یا سوار می نماید بر اسب خود زند او از جای برده و  
 تازی که فریاد باشد و جام پهای بسیار و را بدید آید  
 فاما چون اری نیک و ریاضی چنانچه شرط است او را بر چسپ

آن صهار و ذرا لیل کرد و دانند علم **باب بیست و ششم** در جود اسب  
 و بکار آوردن اسب اول باید دانست که اسبی که بکار رود  
 آورد و بفریبی بلاغی چه بسیار اسب باشد که بفریبی که بهتر  
 کند که بلاغی بفریبی این نیز است پس اسبی که بفریبی بهتر  
 چون خیمه است که او را بکار آوردند و بدانند باید که بدین  
 او را میزنند تا اندام او کوشش سخت کند و چه که او را بکار  
 و از کوشش خنری کم کند و اسبی که بلاغی که بهتر  
 که بفریبی او را بکار کنند تا حدی که بفریبی که او را  
 است که بفریبش در بار می باشد و بر کوشش چسپ بود  
 با دوش و کفکش چنان باشد بلاغی نیز صدمی از مقصود  
 که قوت اصلی او باز کم میاید که چون اسب بی قوت کرد  
 و ترا شود کاری از دنیا بد باید که پوستش چرب بود و کش

کوش

خاک آلود نباشد پس چنانچه که اسب برق کند تمام او را  
 بپاشد و از بدین رو هر روز بپاشد افزون تا در اندام  
 برق کند چنانچه شش و پشک او را پاک کند بتوان  
 را نذوق کند و بپاشد او را کم و بیش هر روز بعد از آن او را بقطر  
 و سر و زخم های یابو بکشد چنانچه در سر و زخم های کند  
 بعد از آن آهسته آهسته میزد و از چهار انگشت  
 تا قریب یک شعله که او را تمام و بپاشد بدین چنانچه  
 مصلحت باشد بر آن می افزاید پس اگر خواه که او را بدوی  
 بدو و بعد از آن برق کرده باشد و شعله او را است  
 بپاشد و او را بپاشد و تا دلش تازه کرده و نشاید  
 و باید که او را اگر ماسه یا کفاده دارد چنانچه بپاشد  
 و در شعله که اسب تمام خورده باشد چنانچه روزی او را بپاشد

و کس بر تریشند بعد از روز پنجم او را به زار کام تریشند و  
 فرمایند چون فرو آید او را بپاشد کس می کشد تا عرق  
 خشک کند بعد از آن او را بپاشد و زیر پا نکند و بر تریشند  
 بسیار هم ریزند و اسب را بکند از تاب و سردی و تمام کند  
 چند لکه خواهد و چون خیزد او را با خیزند و بپاشد که اگر  
 باشد چنانچه اسب پر امون آن که در بعد از آن بپاشد  
 بهر حال شعله از خاک پاک کرده و پیش می نهند تا خورد  
 و او را از زرد و خاک پاک کنند و دیگرین تریشند و شش  
 بهر مند و در بار دیگر بپاشد و اسب در بندش تا زمان جو  
 اگر زیستمان باشد تا پسین کاه و اگر تابستان باشد تا شام  
 و حق است که غباران بر سر خیزد و باشد و چون بپاشد  
 پاک باید کرد و در غباران باید کرد و پیش باید نهاد تا



و خاک پستی که باشد فرویزد و دم تواند زد و جو تواند خورد  
 و خوشتر بود از آنکه از توره خورد و زیر دست پایش که یک  
 خورد کرده باشد بجای سر کین تا خشن و بز جو آست آن بود  
 و نباید که آشت که جای ل تر کند و چون ل انداخت که این  
 تر حالی بر آند و یک خشک باز جای کند و یک که این  
 بسیار بهتر است در زمان نگاهداشتن آب فاما چون ش  
 سکت باشد یا خشک شده باشد بر سر کین نم کرده باز  
 داشتند سب بود که زود تر باز آند و باز حال خود آید  
**مسئله** باید دانست که این پنج چیز چون جو پس را گشت  
 و می باید که این را جو در جو بپزند که آب که چک اگر جو پس  
 خورد و بخور از حضرت مسیح فایده نهانی بحد این است و چون  
 باید و اگر مادام که بعضی خورد پیش از دو سه بار سر از آن

ندارد و اگر پیش از دو سه بار سر بردارد جو پیش بر پیماید  
 که بخورد و این بدانند و عادت پندیده آست که آب را  
 که جویده هندی تر شیب کین جو کم کنند که بسیار فایده دارد  
 باشد پس حن آب جو را تمام خورد و باشد که کام بر سر کنند  
 تا خشک بعد از آن او را اندک آبی بدهند چون روز سه روز  
 و بر سر آب رود و در آب بر آند و پروا آورد بعد از آن فروید  
 و بندگاه دست و پا می خورد گاه و گاه پیست که بدست آید  
 تا اگر نفی مادی باشد که تازه و پس این باز بخانه آورد و بپزند  
 تا نازک پیش و چون می خام غار پس بکند و دیگر باره بپزند  
 و بر آند و وقت جو و اگر روز اول او را اندک کام کند و روز دوم  
 چهار پنج کام کند بعد از آن که غریب شک و دیگر بد و خوشک  
 و خنک کند که نوبت ششم و ششم پنج و ششم و ششم و ششم

رسا و همچنین بی تواید انگاه که پنج و پنسک اورا می رسد  
 یزد باز آورده آن ده و پنسک باشد و زیاده از آن  
 کار نمودن باین اردو قاعده کلی است که از آن روز که  
 پناه و ضمیر کردن آب باشد تا زمانی که او را بقیه خورند  
 و دین چهار ماه باشد باید که نسبت کار نمودن باشد  
 و دیگر روشش از آنکه او را خواهد و آید او را بر آید  
 و آب در هر روز و سه قنار پیش نباید داد و در جایگاه فرا  
 که دیواری پستی باشد باید داشت و سر کبی بیاری  
 باید گسترده و آب الکافی بر سر باید کرد و دست نکرده  
 باید کرد که شب از آنکه دارد و اگر خند پیدا و نیش  
 و اگر مراغه کند از آنکه دارد و اگر خند پیدا و نیش  
 از جایی برود و در تک استقصائی واقع شود **کلیت**

آورده

آورده اند که دو کس از معتزلی که عوی استیفا می کردند  
 که به پست بودند که آب را با هم می پختند و همان آب  
 می خوردند و ایندی که یکی از آن دو کس پیش از پختن  
 زهر خورده و او را به جوی که در دست کشاد داشت چون  
 به جوی زدند که او را زهری از دندان استیفا می کردند  
 بود و میمان چو پارو از دندان آب بدان استیفا می کردند  
 روز دیگر عذر می آورد که من امروز استیفا و انم که عذر می دارم  
 میمان میگردند که تو زهره نداری بعد از آن که او که آب  
 میدهد و نم شیطانی که اگر باز نماند بعد از دو روز دیگر میگردند و باز او را  
 فی الجمله همان روز استیفا می دهند و این استیفا می کنند  
 شکست بود مقداری با نماند و کمپس کردند و اندک شکر کردند  
 بود بعد از دو سه روز دیگر می پختند و همان آب که در اول



با نماند و از آن پس دیگر کشت و کرد و دیار آن پس  
 شش ماهی بر وی معترف شده و من آن پس چون  
 دو ایند مانی نباشد و آنچه در اول گفتیم که چون کویا کاید  
 کرد و بغیر مال مالک باید خجست نظورین بود و همگیس را این خبر  
 نباشد که تا این مدت به کشتند و آب بدو است و یکدیگر  
 دعوی میکنند باید که این غمهای او در چون خواهد که آب را بدو  
 بدو است که ترش می است که آب است روز بخوابد و در  
 تا چون آب بدو نباشد اعتمادی بر او شاید که از غنی کرد  
 سفر و تردد باشد و آب را ریاضت نموده و کاه کوه  
 تها و قی میکند چه آب همان سبک شده باشد و کم  
 پست روز که گفتیم آب چو خوار و کندش قطعاً که  
 و شکلی بدو اندازد از یک سید اتفاق کند و اگر زیاد بود

هیچ اعتمادی بر او نباشد که و چون غنی که بدانی که آب را کد  
 یانه تمام قیست یانه دیت سیصد کام او را باید که تبریز  
 و باز دارند و حسیطانند که چون نفس میزند و پرمای غنی  
 میکنند یانه که خنجر است او را بناید و این که هنوز بکار  
 نیامده است و میزدند و باید که خداوند آب را یکدیگر و در  
 بر آب مالک اگر کند و غنا نشاید تا جنانچه طریقت است  
 آب میکنند چه اگر دانست که خداوند هر روز میبویست خواهد  
 سنگ نیست که در بیمار و رعایت تقصیر خواهد کرد و دانست اعلم  
**باب بیست و نهم** در سبب کردن آب بدانکه سوار کرد  
 را بسبق خواهد و دوسیند باید که سبک باشد و شرط است  
 که مرد سوار کرد اینچنیند و ایند نزدیک هم باشند که اگر  
 یکی سبکتر از یکی باشد در سبب سوار نخواهد و در این باب

بسیار کرده اند تا بجای که وقتی دو اسب بهم میدویند و بیکدیگر  
 از سواری پنج شش مرتبه بکند و مقدار پنج شش مرتبه  
 توبره کرده و در پشت سوار بکند و اسب بکند  
 غرض که اگر شرطها بجای آورده اعتمادی بر آن تو که و کله  
 اسب بر تیر میزد و سوار باید که تا زمانه بر اسب نماند  
 که وقت دیدن در آن باز بکند که از آن بفرود تا زمانه میاید  
 و چنانچه بکار باید اما تا زمانه باید که در دست داشته باشد  
 و بر اسب محبت نماید از سر اسب کف چنانچه اسب بماند که سوار  
 تا زمانه دارد و باید که پای اسب محبت نماید و خود سعی نماید که حرکت  
 و اسب بکند و نویسی را فرموده دارد و اندام و اعضا  
 هم که در غنای اسب یکی را بکند چنانچه اسب  
 را کند انگاه اسب را میاید و میاید و خود را نگاه باید داشت

و اگر غنای اسب در دست سوار باشد اعتماد بر سوار بکند  
 او و بدین باشد و اگر اسب از کله بکند و پنج شش مرتبه  
 بایوانی که و اندام بکند و تا آنکه اسب و نفس بهتر تواند زد  
 و اگر بکند خواهد بود و باید که کلام بکند از سر و زبان  
 و هنگام دو ایند چنانچه مثال ببرد و آن فنی است  
 و پیش فرود گیرد تا برسد و هر وقت که فنی اسب فرود گیرد  
 بر شد از حرکتی خالی نباشد و اسب را که بکند پسندد و خود  
 به تن خواهد بود و ایند باید که باز بر دست چهره چهره سوار  
 صلب باشد چنانچه تیر شود و اسب حرکت نماید و در این فضا  
 بدید آید و چنانچه از میدان باید که بهر چند کلام اسب بگوید  
 گاه از دست راست و گاه از چپ بکند اسب از دست و چپ  
 اسب میداند که گاه که بر سر میدان پسندد که اسب را خواهد



و ایند فواید او را در دو سه کلام بدست بکشید تا برین مصلحت  
 و چون این طبیب جای آورد اسباب با هم دیگر بدو آید و یکی سبق  
 گیر و اعتماد بر آن یکی و الا که این شرط رعایت نکند بر آن  
 نتوان کرد و اول علم **پنجم** و معروف است که  
 و در پرتان باید دانست که اگر کسی از چند نوع است بعضی  
 که معاجزه دهد و بشود و بعضی است که هر چند سعی کنی فایده ندهد  
**اول** آنکه اسبابی است که فایده ندهد آن میگرد و چون خوا  
 که او را بگیرد یعنی باز آن کلام حکام او میسرند و چنانچه میسر  
 که فایده ندهد و برای بر سر او کند و اگر بهمان فایده ندهد و در زمان  
 که او را نخواهد که میسر نشود یا با یک شیشه تا باز ندهد یا  
 را نشود و حکام رسد و خبر و رت باز است **دوم** آنکه در  
 باز کرده باشد و میدود و در هشتاد و هشت آن باشد که در

بود و چنان باشد که سوراخی در کلام دهم شسته باشد و سوراخی  
 کلام در آن سوراخ نشیند هر چند که اسباب از تحت رسد تا  
 و بجای کند و باز نایستد تا نماند و شود و در پرتان که در  
 بندی پس از دو سه کلام و ایند فایده را برینده تا باشد  
 که اگر ترک کند **سوم** آنکه از رخ کند و بر بال آورد و میدود  
 تا پرتان بسیار تنگ وانی و دانه او بپایک و در روز  
 تغییر میکند و گاه سبک و گاه سنگین تا او را که دم دانه بدو نماند  
 آید پس او را چند نوبت بال کلام براند و بدو انداخته شود  
 و در و کند **چهارم** است که از رخ و چنانچه میسر است  
 که از کلام سنگین میسر کند و بسیار بدو انداخته و اسبابی  
 وضعیف کرد و انداخته شود و اگر نشود از اصغر اسباب بدو  
 و درازد و در او را و پسندد باز که قرض تا زیاده بدست

باید گرفت و او را زهر باید زد و چنان باید دو هیند گشت  
 کرد و این را چند نوبت مکرر باید کرد باشد که برسد و ترک کند  
 و اگر فایده نکند بکوشد باید رفت که هم صحر باشد و هم کرا  
 بزرگ و میاید و هیند تا سر آب و چون نزدیک آب رسد  
 تا زبانه بندد و او را آب میماند که غالب است که ترک کند  
 کند و اسپ کشش می توانی و او را تربت توانی کرد که شب و روز  
 او را بر می نشینی و میگردانی مگر آنرا که جو آب خوانی  
 و در میان که جو باز را باید زد و پیش مردم باز باید استن  
 و سخن گفتن مناسب باشد تا باشد ساگر کرد و هیچ اسپ مکر  
 می باید که در کوچه باز از پیش مردم باز نراند که خوی  
 گیر و بغیر از اسپ کشش که تفاوتی نیست **چشم** است  
 که از مهره پشت سر کشید و از آنکه سر مکرده کس و شواسته

و سبب است یک مهره پشت از ویکر اسپان یاد دارد  
 و چون او بدو استند یا زهر می کشند آن مهره برده اند  
 و زو می کند تا سوار از خود جدا کند و این صورت تجربه بسیار  
 تحقیق شده و در حکایت آورده اند که شخصی پس از است و بر کشت  
 میکرد و هر چند که تدریس نمود فایده میداد و در انقضای  
 حاضر بود و میگفت که این اسپ تربت کرد فایده ندهد که او  
 یک مهره زیاد است چرمش از این صورت دیده ام که پدر مرا  
 پس بود و بدین طریق مکرر میکرد و هر چند سعی کرد که مکرر نکند شود  
 فایده نداشت پس او را فیه کرد و کشت و در اعضای آن حتما  
 کرد که مهره پشت او زیاد داشت و آن مهره نه چون مهره های دیگر  
 بود که مهره ها است که سوراخ در میان دارد و آن یک مهره  
 پنجاه و دو قطعا سوراخ نداشت پس او را کرد که آن مهره کجا



را بفرست بر وضعی نهادن پیشته بهما که از اینجاست  
 و از برای تجربه بهما که اینک بشنود و چنان بود که او تقریر نمود  
 و این اسپ که او مهر پیشته زیاده است بدو دلیل توان داد  
**اول** آنکه چون او را امید وانی و خواهی که او را با کسی بی  
 نه از دست راست و نه از دست چپ تا زمانی که خود خواهد بایستد  
**دوم** آنکه چون او را امید وانی روز زیاده و بخود کند تا زمانی  
 که او را خواهی که از کسی چپ آن روز بخود کند که چشمش  
 سرخ گردد و خیره شود و این اسپ را علاج گفته اند **باب بیستم**  
 در تندرستی سپاهان بدر کمال است که بدر کانی چند گونه است  
 و بدر کانی است که در حالت برپشتی اسپ است نایستد  
 و که از برای سحر و دوا که از آنست و گفته اند که سوار بر نشیند و بعضی  
 باشد که علاج بخورد و بعضی و باید دانست که اسپ چه بدر کانی

میشود و نوبی آن باشد که چون که باشد و سوار خواهد که بر نشیند  
 غالب است که رعایای کند و راست نایستد و سوار از برای  
 و لیری خویش در اسپ بدست پس نه و برقی نشیند چون در سه  
 نوبت چنین کرد باشد بدر کاب کرد و این را علاج چنان است  
 و علاجش آن باشد که اسپ را با لکتر نشیند و بکند و انداخته  
 کند و چون باز کرد و در اسپ بدست کسی نه و در آن کسی که  
 بر نشیند چون چند بار چنین کند آن عادت بدو طرف کند و نوبی  
 دیگر آنست که از برای کسی که در آنست و از نشاندن چنان خواهد که نشیند  
 چون چند بار چنین کند آن عادت بدو طرف کند و نوبی دیگر آنست  
 که شدی کند و بجهت چون دوسه بار چنین کند و سوار شود و عادت  
 گیرد و او ای این هم بدان نوبت که گفتیم و نوبی دیگر آن باشد  
 که اسپ را بستی بسیار بدو انداخته و هر که سوار برقی نشیند بی عادت

او را میدواند اما آنکه که اسب را بدو روز یا سه روز پیش باشد  
 و غرور و ابر باشد چون آنکه بر نشیند نگارد و راست باشد  
 این مرد و علاج آنست چون خوابش سنگین است  
 و پامی او نهند و بعد از او را بر وضعت میفرماید تا آن طبعیت  
 بد بر طرف نماید و چون نشود او را نهد دست پیدا فرمود و  
 فرو آید و آنکه شکیل کند و بر سر راسی که زد و مردم باشد  
 باز دارند و چنان علف میدهندش که کس که میکند میکند  
 که چنان شکیل رهنده بر نشیند و چون یک دو شکله کرد  
 آن عادت را کند و نوعی که آنست که سوار را شمن دارد  
 از برای آنکه او را بسیار زده باشد یا آنکه چون او را بر می  
 رنج بسیار سازد و اسب آنکس زده که دو کند از  
 که سوار بر نشیند و او را بداند آن یکیزد و لگه میزند و علاج آنست

کلمه

که است بر یک اسب رود و اسب را از ترند و رنج نماید و در  
 او را علف میدهند و بهر وقت که نزدیک او رود باید که چری  
 داشته باشد که نوئی است بر سر روی او مالده و بعد از آن  
 چون بخوابد که بر نشیند بقاعده دست بر سر و روی می  
 و بعد از آن که اسب بر آید و انگاه است و او را شومین  
 طریق نگاه دارد که آن دست بد طرف نماید و نوعی که آنست  
 که اسب را در گری رنج بسیار نموده باشد چنانچه از آن  
 بستو آمده باشد و طاقت نداشته باشد ضعیف و بی  
 قوت شود و پیش از آن که بی او همه پست و ضعیف کرد  
 چون بی باشد که بایسته و بیمار مند و حاکم کرد و اسب را  
 خوش آید چون آنکه که بر نشیند راست باز شود و دست برد  
 و محمد و نگذارد که سوار بر نشیند چون بار چنین کرده باشد



آنرا عادت کرد چون از خواب که بر نشیند خود را چنان راست  
 کند که خود را بر زمین یا پهلوی در می افکند یا آنکه بسکرت  
 شود و بقیه باز نشستند و اسب را بر عادت گرفت همچنان  
 بنیاید اما بعضی گفته اند که این نوع اسب را تیره است که چون خواب  
 که بر نشیند سر اسب بخیزی محکم در زمین میزند تا که خواب که گشت  
 شود خوابند پس اگر بر نشیند و لحظه باز دارد بعد از آن گشتا  
 و بر انداخته آنرا دست بر طرف کند و در حکایت آورده اند  
 که بزرگی اسبی داشت و این عادت که فرموده جمیع که حاضر بودند از  
 سواران اسب پنهانان تهر به چنان کردند که این اسب را  
 بآب بزرگ باید که تاحد کاسب باشد و در میان آن آب  
 سوار بر نشیند تا که ترک کند چنان که دند و چون میان  
 آب سوار میخواست که بر نشیند دست راست میکرد و بقیه

باز می افتاد تا ج شش و هفت میسکه و نه میسکه فایده اند  
 و اسب بر این اسطه که در میان آب می افتاد و خراب شد و بجا  
 نیامد غرض آنکه چون درین درجه رسیدند او را شکل است و  
 تهر و قمار است بسیار و استند و پروان آورده اند  
 و آنکه علم **باب سیام** در تهر پسران و التروال و غیره است  
 که چون از خواب که از اسب فرو آید را بکنند و بر شوشتن می  
 چند و در در که در خود میسکه و دو دست و بار از زمین نهند  
 و خود را و سوار را بر زمین دارد و این علت غالب است  
 که بواسطه آن پیدا می شود که اسب را چون پشت ریش میشود و  
 میسکه نشو و تمام نیک نشده باشد و اگر می نشیند و آن  
 جایگاه که ریش بود گرم در او می افتد و او را خارش می آید  
 پیدا شود و چون سوار بر پشت است باشد اسب از حرکت در آید

فی دین حق را که فرو آید یا باز دارد و استیلاست  
 و کردیش میسر دهد و خود و سوار میباید تا خارش او  
 کم گردد علاج او آنست که آن گاهی در اصل ریش شده باشد  
 بشکافند و نمیدی که باشد پاک کنند و پاره نمک کوفته را  
 جایگاه نمک آن گشت که پدید آمده باشد بخورد و بکشد  
 که سریش با هم آید تا زمانی که پاره یار که بر سریش نهند  
 و هیچ آلودیش نیست پس آنکه پاره خاک نرم بر ریش نهند  
 تا خشک گردد و بعد از آن چون آب خواهد کرد ایندوشت  
 او چون نیک شده باشد زین نهند و جل ریش بکشند  
 و سوار بر نشیند و چون فرو خواهد آمد ناکه بی کاه فرو داند  
 و چون چند بار چنین کند آن حادث را کند و چون کاه  
 کرده باشد ازین زین بر نهند و بر نشیند و اینست

یا خیر

را تجربه دانسته اند و حکایت آورده اند که یکی از اکابر پی  
 داشت و هر وقت که سوار شستی است میفرست و زیر سوار  
 راست نمی ایستاد و سر و دست و پاهای میباید و در وقت  
 فرو آمدن نمی ایستاد و چون فرو آمد نمی ایستاد و چون  
 زین از وی بر میگرفتند مراغبیای میزدی و خود بر دیوار  
 و آخر میسودی یکی از حاضران گفت ایراسی که میزدی  
 او را ده است چون احتیاط کردی همچنان و مد او را یکی میزد  
 ازین گرفت که ششمی می آید و دهشت او بشکافند و علاج  
 کرد و خوب شد پس شرط آنست که پس از چوشت ریش کرد  
 زین بر نشیند تا زمانی که خوشش گردد که این حدیث را  
 میخند و چون ضرورت باشد چاره بود سماقت ازین  
 که پشت ریش است باید برید تا آزاری بر اسپ نرساند و بد شود



و چون بدین مانع القبول سپید قطع سوار باید که بنشینند  
تا تمام بشود و آنکه علم **باب بیستم** در تدبیر پستان ازک  
کلام بدینکه ازک کاهی پاسبان است که اسپ چون کرد  
بوده و نه اول کلام بر بردی کرده اند و کسی نشسته که فتر  
سواری داشته و کلام باز زده و چون کلام دویدن  
سراسر اسپ یکبار باز میگوید و زبان کلام بکلام رسد و ریش  
کرد اند و علاج آن بکنند چون چند نوبت چرخ شود اسپ ازک  
کرد و وقت باشد که کمرش شود و چوبی که در باب سر  
اسپ یاد کردیم این پستان ازک کلام وقت باشد که در زمان  
کلام بکشدیدن است شود و بقعا باز آید و او است  
که آن اسپ اول افسار بگیرد و پس آنکه کلام افسار بدهد  
سواری دهند یا پاد و چون سوار بنشیند همان سوار یا

پاد و از پیش مرود و سوار نگاه داشته باشد و او را کلام  
میفرماید تا آن عادت نکند و زبان کلام نیز باید که گوش  
کند و بدین نوع او را میگوید و اندوخت میفرماید تا زمانی  
که کاشش ریش شده باشد نیک شود و آن عادت بگذرد  
و اگر طبیعت بگذارد که کلام او ریش شد عاقبت کمرش شود  
و آنکه علم **باب سی و دوم** در تدبیر پستان حرون بدینکه اسپ را  
بجای عینیت و از آنکه میگویند و آن را چند نوبت چرخ  
بعضی طبعی و بعضی از ناشایستگی سوار بدینکه اکنون پستان  
آن را میگویم که در بعضی سپان باشد که اگر در هنگامین  
نهادن ایشان از شکست کشیده باشد نگاه او را  
سخت بکشند و بنشینند از جای زود و کسی حاضر باشند  
که حرون فرد باید آمد و شکست کند تا برود و بعد از آن

آنرا که شکست باشد بدین سر و زپار زینا کند  
 تا بدانج کند و دیگر آنکه سپاهی چند باشد که در احشام بی  
 زمین بسیاری هواری را کرده باشند و چون پست  
 کسی شری افتد و زمین را دهند باز ایستد و نزد تازیانی  
 که او را نیز تیرا ساکن کن چون زمین برهنه بی آنکه سوار نشیند  
 و برانند باید اندک چون چند توبت چنین کن آن عادت باشد  
 و نوعی دیگر آنست که از غایت غرور و جاهمی که داشته باشد  
 چون بن برش نهند راست زود و دیوانگی کند و آهسته  
 و راه زود و چون او را تازیانه زنیست بهر دو پای راست  
 ایستد و باز میگردد و چون کسی بدوانی زدود و سر چرخه  
 زیر سوار کند او را عادت است که باید که چون زمین  
 را دهند نزدیک بکینند و او را برست می کشد و خند می خیزد

و چون خسته شود سوار بر نشیند همچنان کسی را سپید دارد  
 و سر و زپارین طریقی میگرداند که ساکن شود و بعضی سپاه  
 باشد که کوه دکان بر نشیند و باز دارند و با یکدیگر می زنند  
 و با وی بدان صحنه آمده و باشد که او را بسیار نیز تیرند و غایت  
 کند و از جای نرود و او را انداخته و جاساک که ذکر فرست  
 اما حریفی بود که طبعی بود آن باشد که چون ایستد و زود  
 و تازیانه بروی نهند و پایا بر زمین نهند و دستها بر آرد  
 یا آنکه دست بر ندارد و قطعاً از جای نرود و خنجر و نیزه  
 که بیشتر زنی او را فایده ندهد و در حکایت آورده اند  
 که وقتی هواری را پس نشسته بوده او را میگردانیدند  
 باز داشت و با کسی سخن آمد بزرگی که صاحب اسب بود حاضر  
 بود کف اسبش مردم باز نمی باید داشت که عادت بد



میگیرد و حرکت اسپ را که برود زلفت تا زمانه زود فایده  
 نداد و بهر چندی که او را میزد از جای میپسند و زلفت  
 همان بزرگ بخواست و پیش اسب رفت و سر چند میخود  
 فایده نکرد و از جای خود میپسند راضی میگردد که در اینجا  
 حاضر بود و گفت تا سوار اینجا فرو آید و کلام از سر آید  
 باز کرد و زین بر گرفت و اسب را بنواخت و خود برست  
 و خواست که او را براند و قطع کند که در بزم گرفت از جای  
 بخشد آخر آن بزرگ طیره شد و بفرمود تا با اسب زنی چند  
 آهین بیاورند و در کم میگردند و براندام آهین نهادند  
 و او از جای حرکت نمیکرد تا یک میلی گرم کردند بر قفسه  
 نهادند بر حجت و دیگر باز بایستاد و بهر اجداد او را باز  
 بخانه آوردند و احوال داشت که داشت را نکرد و بهر وقت که

بایستادی کس او را شواستی را اندک کردن در حرکت آید  
 که بزرگی اسبی داشت که حرون بود یکموبت بایستاد و قطعاً  
 میرفت و هر چند که او را میزد فایده نمیداد و بهر نمودن آتش  
 بزرگ میسر او را فراموشند و اسب سرور روی میخوبند  
 و میزفت تا پاره بخت و پشاد و زمینها که هیچ آفریده است  
 حرون میشیند خاضع در و هر چه که در حکایت آورده اند که  
 وقتی بزرگی بر اسبی حرون سوار بود و بتاختی رفت  
 بایشان سید بعد از جنگ لشکر او بهرست شدند  
 هر چند که میگرد اسب میرفت تا خضمان میسندند  
 بگرفتند و باز داشتند تا عازم تاراجی که برده بودند  
 باز آوردند و مسلح کردند بعد از آن او را را که در وقت  
 اکنون چه طبعی اسب باشد علاج ندیر میت فاما بعض

باید که در زمانی که اسب تربیت میکند و میان مردم و باز قتلها  
 اسب باز ندارد که اغلب آنست که این عیب از آن باز شود  
 و الله اعلم **باب سی و دوم** در بیان اسب نعل انداختن است  
 میروید و هیچ عیب بدتر از نعل نیست چرا اسب نعل کار  
 چند افتد و اندرون چون در پایانی که نه باشد و شکست  
 باشد نعل چنگ کند و اگر نعل بند می بیند چاره بسیار  
 ماند و شود اندک برود و نعل از چنگ کند و اسب بعضی اسب  
 حسی میباشد که هرگز نعل نپسندد و چون نعل اول  
 ایشان را نعل بند نمی نمایند و نگذارند که ایشان را نعل بند  
 و چون این است که ایشان را نعل بند یک دو سر اسب چش  
 نعل بندند و نگذارند و لویش بر لب او نهند و اگر هم نگذارند  
 لویش زیاد و بر گوش نهند و هیچگاه دست فرو گیرند و اگر

زخم بسیار و پیکین دست و پای سپاید نهاده و چنان باید  
 بست با نعل بر اسب باید که شیشه چنانچه بندد و بعضی اسب  
 آنست که چون کرده او را نعل خواهند بست استادی چنانچه  
 شرطت نباشد و در حالت نعل بند می بیند چنانچه  
 و چون از انجا رنج یابد و پای بدو آید بعد از آن او نگذارند که نعل  
 او بندد پس او را نعل باشد که اسب خواهد کرد و خواهر  
 نعل احتیاطا بندند و نگذارند که چنانچه نعلی سد و اسب نعل  
 چنانچه نعل بند می آید و اول نعل است باید که در نعل باشد  
 و الله اعلم **باب سی و چهارم** در آداب نعل بندن و اول آنکه  
 چون اسب را نعل نعل بستن آن کمتر روز از نعل نعل نعل نعل  
 و پای بر میندازد و زیر دست و پای اسب بر گیرند و نعل  
 و تابستان چندگاه و در بن و قطران بر نعل اسب میمالند تا



نرم شود و در زمان پشم گرفتن نشکند و اساقی گفت چه کرد  
 خشک باشد نرمه نه بغیر مال پستاد باشد باشد که از گوشت  
 زیادتی شکست نه شود و استاده از بهر چاکلی خویش همه پشم را  
 راست کند و چون پشم زاده گرفت باشد اساقی بگوید  
 سم خشک باشد و از پیش او را بدین نوع که غنیمت مدافا گرفت  
 باشد و لغ باید که تا نرم شود و اساقی آن گفت پس بر من فعل  
 خواهی بست بسیار پشم باید گرفت و اندک بسیار پشم است  
 تعلق دارد و پشم بقاوت در بزرگی و کوچکی و سختی و پستی  
 حرکت باشد از خود باید گرفت و هرگز نباید که شکست  
 بسیار بردارد چنانکه بسیار بردارد پشم است که منخورد و  
 اساقی زد و شود و دیگر آنکه چون پشم را لغی اصل میکنند  
 بقدر توان گرفت و اگر بسیار گرفته باشد تواند که برود و نیز

فی الجمل

و نیز نباید که شکست که پشم زیاد و بزرگ شود که در وی خطر است  
 و آورد و اندک هر چهل روز است چهار دست و پای فعل نوبت  
 بست و چون چهل روز فعل می بندد و حاجت بسیار تر نشیند  
 بیک روزی پشم را بکند چنانچه فعل را نشیند تمام باشد  
 و فعل بندان است و اتقا بسیار است بعضی اندک  
 فعل چنان محکم و سبک گویند که در آنها نیکوست و بعضی اندک  
 یکمشت و در روز نرسیده و بسیار که بکمال مکتوبت فعل دو  
 بار در نرسد که در افای بسیار است و چون پشم را خرد و کا  
 دست نرم باشد فعل را برد و پاشند و بوی تر باید که در منخ  
 که از طرف پاشند خواهند زد بزرگتر باید کرد و اگر خرد و کا  
 بقره خرد باشد فعل و منخ هموار باید و اگر خرد و کا باشد و بیل  
 طرفی کند از طرف کلیل از پشم زیاد و باید که گرفت و از

دیگر که فعل باهاش که که کرد باشد قوی تر باشد  
 است است شود مثلاً اگر دست میل به پروان کند از طرف  
 پروان هم زیاده باید گرفت و از طرف درون که تر فعل است  
 که با طرف درون از قوی تر است باید کرد چه کردنی بدین  
 فعل شد آن کثرتی را اغلب است که را کند و اگر کردنی  
 زیاده از حد باشد و هر یک را پس میند و کجاست  
 و فعل مطلق باید است که از آن فعل تا یک و نه چنانکه  
 کرد باشد و پس باید که شش تن باشد و شش کج  
 و میل کجی در حین کلام منحنی زدن با طرف کند و جلدی و چنانکه  
 است و آن است که منحنی دور پروان و برتر سازد و اگر است  
 شکفته باشد باز او هم بر فعل با دهنها و چنانچه از طرف  
 باز افزون شد و چون فعل تمام میند سر باقی آن را هم پس

باز با زبالا بند تا خاک در آن شکفته از زود و اگر معجز کند  
 یا چیزی در آن کند میند باشد و اگر هم است یک شود و تمام  
 بر آن باید که فعلی است باز یک مقداری که آنست پس  
 و سمار نامی کوچک و بدست و پای است بند و میسار  
 کشاده باشد و پس کیمی در زیر و پای می ریزد تا هم براند  
 و تمام کند و چون بخوابی پس زود باز اند و قوی و محکم باشد  
 و روغن بادامک کوی هر چند روز میند مالید که میند  
 و نافع باشد و اندر علم **باب سی و نهم** در آب صوف  
 و آن است که با آن حال است که است و در وقت آب بخورد  
 باید داشت بضرورت چنانچه از وقت که زود خاصه در تابستان  
 و در تابستان است چهار نوبت باید خاصه در گرمی و تابستان  
 چاشنی که و کین و پیشین و کین و آب کین و زود و آن در کین



دیگر وقت هر چه پیش ازین همذاسپایان دارد که  
 عصب آن شکسته و بند کاهش باد و نیست و چون که  
 دهند حکم شکر شود و از آن هر چه آید و پوست و استخوان  
 جوید و روده و استخوان شکست کرد و پس آن وقت و هنگام  
 باید داد و از پرچین شایه که آب را آب دهند که بکسر بکشد  
 وجود معدله را شود و زود نکند و از آن جهت افتد صحت  
 روزی که بعد از جو خواهد که بر نشیند و آن طریقی بسیار  
 مثل قویج و کشتن و بعضی میگویند که عاده خیار که اندک کعبه  
 جو اندکی آب میدهند و هر چه که عاده بان کرده باشد بکنند  
 او را از آب او را نشوایند که اگر او را از آب ناکری  
 چون کانی شد و بر نشینی زود نشیند و کل و جگر خشک  
 گردد و باز ماند باشد که او را قی برافشد و هر چه خورد و با

رو کند چو شیرین دست و بعد از قی او را اندکی آب تقدیر  
 قیانی باید و او تا باشد طایفه اگر باز نماند اما صفت او  
 اسپ تازی و غیر تازی باید که چنان که پوسته او را جوید  
 صفت باشد چنانکه کینوت مسینه خورد و باز آید صفت  
 بسیار بجز زنیان فایده ندارد و خاصه در زمانی که اسپ کابریا  
 فرموده باشد که از آن هر چه آید و از آن جهت تر نشینی  
 که با سبب میرسد و اسپ باید که جو کینوت و دهند بعضی  
 که چون جو تمام شود اندر خورد باید و قدری جو میدهند و آن  
 بزرگست و علمتا از آن را نیت میکنند مثل قویج و اسپ باید  
 که حد بزرگانه دارند که زیاده و اندک ضررست باز میگوید  
 جو بکسب بزرگ و کوچک بسیار است چو اسپ بزرگ را  
 هشت من تا دهن است و مرغی دویست شصت من و اسپ

راهفت من واپس که جکس من تاش من چون زیاد  
 با سپه من روده و سپه من را کرده و علف که من خورد  
 در روده باز ماند و نماند که است علف من را خورد و در  
 روده سخت کرد و بر آما سپه من کوش بر آید و خط تمام  
 داشت باشد و چون بعد از آن که من کوشید که باشد و  
 یکنوبت باز کم آوری روده من شک شود و مرا وای  
 که شد و داشت اما بعد از باب تالنج و علف بسیار  
 درون من یک چشم آورد و اسید اول مرده و کمال کرد و دیگر  
 قوی کرده و طاق که ماند شسته باشد و برادر را شربت  
 کرد و کوشش نام مست بود اما هر علف بسیار بود  
 را خوب کند و اسید ام غریب باشد و اگر اسپی علف باشد  
 که مرشد چند من من خورد و در آشی که شیب جواز علف

مکونه

کم خورد شاید که با ماد و هافند که از جواز ماند بود و بوی و  
 نه آنکه علف کند فی الحقیقه اسپی جویان باید داد که  
 من خورد و از جواز منینه و اگر اسپی علف است که من خورد  
 جوی خورد و بواسطه آنکه از زهری نوده باشد علف باشد  
 جوی که کم کند یا سرانجام جوی از جوی پیش او باید داشت که  
 اگر خست باشد باید که آن شب جوی از علف خود که کم کرد  
 و سوار را خنک کند که اسپی من است که در آن شب  
 اگر چه در هفت شب که من جویان کم کند بسیار فایده دارد و اسید  
**باب بیستم** در بیماری اسهال و تبستان باید که علف  
 چنان باشد که اسهال را زنی غیر تازی در میستان چنان  
 که من بنده و جیل و من علف کند که از جویان که در است  
 همیشه باشد اسط بود و علف من خورد و مادام غریب باشد



و چون بی محل و بقیع و جای کم کند چون در نرسپستان اتفاق  
 سفری افتد اسب را بر بازند و لاته کرده و او را صفت باریخته  
 و آب چشم و پیدی اینی بر او اندوده بسیار باشد که چنان  
 سر را زده شود که بر و پس عادی چنان باید که در دست پنا  
 از پایگاه پرورن را در مکر که بر و باران سخت باشد که در  
 جایگاه ایاید و اشتغال صفت گذشت و در باشد چنانچه در  
 و باران می رسد و اگر زیاده از سخت باشد شاید که در باران  
 باز ایستد اما اگر اتفاق غریب افتد و در میان باران را می رسد  
 و مطلق و اشتد باشد اما سپاس کی چشمی که در حرا  
 پرورده اند و در برف و باران اشتغال و قی نیست چنانچه  
 سر را شست و سر و تر باشد ایشان صفت بیشتر خورد و شست و تر باشد  
 اما در چند طاقس راه و اگر بیشتر از اسپان از نرسپستان از نرسپستان

سایه باشد و هم از سرمای سرد و در چند کشته شده که بی محل و بقیع  
 باید داشت اما شاید که بی محل و بقیع بکشد و در دانه و در سرما  
 به اندک زیاده و غلیم و از بی چوب و پستان و پستان اسب که در  
 پرورن باشد و چنان باید داشت تا به تیر چنانچه سر را می آید  
 او را خوب بکشد و چون ما سخت کرده و او را باید که بی محل و بقیع  
 و چون ایستد که اسب خوب بکشد و او را زحمت زنده بدارد  
 کل و در خورد و بکشد و خورد و پامیز و در تن اسب مالده و در  
 او را بر سر بازند و از نرسپستان رسد و در نرسپستان بکشد  
 جایگاه اسب باز داشته و باید که مرشید بود تا بای اسب بزرگ  
 نیاید که چون اسب بظرف بالا باشد و نرسپستان اسب بای اسب  
 شست کشته و از آن صفا نیند و در جایگاه اسب باید که نام  
 سکن یا یک بسیار نرسپستان باشند تا چون خسته و خسته

روی زنده دست پا و پهلویش را بشکند و یک ریختن بهتر  
 نهاده اند از کین و سرکین سپاسی تری می خورد نیک نیست  
 و نباید که مراغه بسیار زنده که چون کینه چون بر او نشاء  
 باشد بخفتد و مراغه زنده زین بشکند و خواهر که این  
 سو کرده و شوازه و بعضا باز زنده و در دکان از جای کرد  
 و زنده افتد و میباید که اسب را هر روز و نو باشد  
 و کف زدن اسب پاک باشد و افزون تر تواند کرد  
 و قمر مراغه و او را بد که در جای کاهی نشاء باشد خنجر  
 و پای و بد و ارسیده و جای نرم باید که یا سرکین یا ریک  
 تمام ریخته باشد و سرش دراز باید که یار باید کرد و  
 چنانچه خواهد بعلقه چون خنجر و خود را پیش اندازد و باید  
 و مراغه هر چه اسب را سو و نداشت اما در وقت تیر می کشد

در زمانی که علت تیر می خورد چه اگر در آن مان هر روز بکنوبت  
 او را مراغه ای پوست فراخ کند و گوشت بسیار بکشد و دیگر  
 که او را زنی نوده باشد بعد از آنکه عرق خشک کند او را  
 و بند تانج و گوشت کی از روی برود و چون اسب جام و قمر باشد  
 قطعا او را مراغه نباید داد که خطر بسیار است و ان شاء الله  
**باب بیستم** در خرید و آست بوی او را که اول بخونیک  
 را شرط باید نگاه داشت چه خرید را باید چنان کار کند که چند  
 روز بعضی از آن در رود که اسب را چون خرید خواهد و او را  
 که از اول خرید تا آخر کایه خرید باشد چون چنان شده باشد  
 میده و عرض از خرید با سپرد او آنست که روده و او را  
 اسب از احتیاط پاک کند و این خاصیت در خرید است چه  
 وقت که شک شود چند افایده ندارد و اول او را در یک فصل

باب



کاهست و خویده تاز و تریب کوهست تا شکم آب براند و  
 کند و پوست روشن کرد و اندر سنگام خویده او را باید که  
 یکینوبت بعد از آنکه یک مشت توانکفت پیش او می اندازد  
 تا بر صبیغ خور و چون او بخورد همانقدر دیگر پیش او اندازد  
 تا آن خویده بشوید و بکشد و بر حصه شیره خور و دوایم شش  
 اگر این قاعده نگاه دارد خویده پیشتر خور و شکمش زود تر شود  
 و اگر خویده یکینوبت پیش اندازد زود تر سیر کرد و از آن  
 شود و بسیار خورد و افخ بداد او را و اسودنی کند و پتور  
 بآن هر چند که مشغول باشد اما از بهر آسایش خود حلقه پیا  
 یکبار با سپیده تا اگر کارهای دیگر داشته باشد غول کرد  
 پس سوار باید که کند و در که پتوره ابرین نوع خویده باشد  
 و در وقت تردد او را آلتی است که عدا کسی را سر سپاند و

و در زمان خویده او را باید که آب جاکهای بسته باشد فراخ زیاد  
 روشن شود تا یکت و سر و یکینوبت یاد و نوبت او را مراد  
 و پیش از آنکه آب را خویده شود و او را آورد و اندک او را  
 سه روز کیزه بدست بعد از آن خویده و چون خویده خواهند کرد  
 هم سه روز آخر کیزه بدست و بعد از آن خویده و اگر آب  
 کیزه بسته است بدست زود تر شود و گوشت بر اندام او سخت  
 کرد و او گوشت را بر نکند و کیزه چنان باید که در دهن  
 است و بیک کوزه در آن میزد و پس از خویده باید که کیزه چهار  
 روز با سپیده بند و اگر بخت باشد او را خویده باید که پیش  
 از بر آمدن شهاب در دود باشد تا بنشیند و نشسته  
 باشد چنانچه بنشیند و روز اسپ و در پاک شود و شکم زود  
 تر براند و بعضی مردم بر آنند که در زمان خویده و خویده با سپیده

و این غلط است زیرا که چون اسب بخود شها خور و جو داد و این غلط  
 باشد و چهار و بد و ز کرد و بی نفیس و ضعیف اگر چه در  
 صدمین خود خور و جو داد اسب بهیوی رود و نهاده  
 و چون از جو خالی کرد و بهم در جوشد و رود و نیز بهم در آشوب  
 شود و علف او میسازد که بگذرد و اسب از آن هیچ رسد  
 حق آنست که چون میخور و در روز یکم و نیز میسازد و میسازد  
 همین که در آب کند و بگذارد تا زرد افتد و آب تر شود و  
 ده بعد از آن که او را کینه و خواهی او هر روز یکبار و ده مرتبه  
 پاک بشود و اسب بعد از آن خود با سبب پاک بشود یعنی باید  
 داد که علف ترا و با هر سار و اما خسی مادی از سار که بگوید  
 که ذکر رفت بد و چون اسب فحل را علف تر از او داد و او را  
 و خسی اسب است و جو تمام قاعده در این مرتبه است

تمام کپرد و انداخته است کند اسب چون هر ماه و باشد  
 نمی باید او که زبان بسیار دارد و چون بخورد با سبب و او را  
 که اسب بخورد و خدمت بفرماید و اسب از کند تا سبب تواند داشت  
 و اسبانی وقت تر دادن نزدیک است نباید که اسب  
 آترمان غره میسازد و اسب اگر یک دیگر را کند و نه و شکلی  
 قوی بر دست ایشان نمیدانند و اسب است و اسب از اسب  
 بست تا مرغی که گرسنه است و هر یک بسیار اسب از زمان دارد  
 و اسب علم **باب بیستم** در علف که اسب را بخورد کند  
 حال آنکه علف تر که در بهار میسازد چهار یا از اسب  
 از هر چیز اسب را تر است و زود تر بخورد و علف تر نرم  
 تازه سازگار تر است و علف که خشک است که مناسب نیست  
 موسم علف باشد و اسب که اسب را بخورد و اسب که



باید که فتنه جویم گفت و مرد و جدا طرف باید کرد آب بر  
آن کردن و ساعتی گذشت بعد از آن مرد و از آن آب با  
کشد و بر دهن است یعنی جویم که باید اینست و با آب  
میاید و او چنانچه مناسب است و اندک اندک با هم می  
چاکر میگوید با هم آمیزد ترش کرد و دو اسپه این است  
تمام و چنان اسپه که هر صبح بخورد تا زود فرو برد و  
نیم کوفه اسپه را فرسازگار باشد زیرا که او را قوی سازد  
که جود است زود بگذرد و اسپه که را این صفت سازگار  
نیست و این صفت از دست سازگار باشد و دیگر آنکه اسپه  
نخستین نیکو باید کوفت و با است تر باید بخت و جو باید  
و گذشت تا سرد شود و چندین نخه با آب و او نیم تر خورد  
و هم زود تر فرو شود و اگر در میان صفت تر با آب و او نیم تر

تغذیه

تغذیه نیست فاما باید که رنج بسیار تمام کرد آن غلظت و بسیار  
کنند و در تاب است که هم است با آب و او نیم تر خورد  
فرو شود پس اگر ضرورت باشد و تاب است با آب  
و باید که جای خنک میزند و پوسته که بدن خنک  
میزند و اگر آب و آب میاید و میزند تا مضر است که باشد  
و از هر چنانچه کرده و اندک سیب فرو برد و دیگر رنج و گوشت  
و رنج چنان اسپه میاید و اگر رنج نخه که نیست شد  
فرو برد و چنانچه کند و بگذرد تا سرد و سرد شود و گوشت را چنانچه  
و با رنج چنانچه فرو برد و اسپه میزند و روز وقت جوید و  
جو باید و او را جوید و این را نباشد گوشت جوید که با آب و او نیم تر  
اسپه را فرو بگذرد و در تاب است شش تر تباعث نیک است  
تا ببرد و در وقت رنج چنانچه فرو برد و چنانچه شش تر تباعث نیک

شیر که سفید یا شیر اسپم بریت اما شیر شتر سبکتر باشد و آب  
 که در شیر لغایت سوخت است و شیر و خرمانیز که را فایده  
 میدهد ولی هرگز که را که شیر و خرمانیز باید که بنویزی او را میخوابان  
 و برنج خندان را بپزاید و بر پستان هر چند روز باره چو  
 که رضاعی که آب کم خورده باشد در میان یک یا دو پستان باید  
 سوخت تا دو و آنکه پستان پس که فایده بسیار در آن  
 اما پس که اصل سبزه کشند و دوزیر و کج کشند  
 و نشاید و اسپ را چون علف تر و خوی میدهد و روزی  
 کلام پاره نمک باید داد و اگر علف خشک بخورد و بپزد و نکند  
 و باید که شکر کند و که اسپ چون نمک خورده علف بکارد  
 و شیر خورده و اگر خود بخورد یکد و نوبت و دانش را باید که بکشد  
 در دانه کردن کاش بکشد تا این که بعد از آن کاش شود و خود

بخورد و اسپ را وقت آب علف نگاه داشتن از ضرر است  
 چنانکه اگر پیش رفت آب در پستان را نوبت با اسپ باید  
 تا حرارت ساکن گردد و پیش روشن و فراخ گردد و بکشد و بول  
 قوی گردد و علف بیشتر و آذخیز و شب اطرب و اما اسپ را  
 چون آذخیز باشد باید و آینه آب می باید داد و آن زمان که یکی  
 بکشد و که زبانی عظیم دارد و باد و آذخیز شکافد و علف را  
 نیز احتیاط باید کرد و چنانکه در پیش می باید داد و علف شیرین  
 چون راه دراز کرده باشد نباید گذاشت که یکبار علف  
 شیر خورده که زبان ارد و مضرت است و اسپ جام را بسیار داد  
 مضرت است و اسپ را چون جانی باشد و پرکوشش و باز نم  
 و ساکن پس که جانی می شود می آفریند تا بعد خود رسد و  
 بجز جب که در وقت چون تمام فریب باشد او را بعد از آن



بجای آورد و کاری از او نیست اما سر کسی زنده کرده باشد و  
 راجحی آری همچنان نج باشد و نشاء میکند یکی است  
 و انکشافت کار داشته باشد و اندک علم **باب سی و نهم**  
 در معرفت حر و مد او ای آن نماید است که هر چند کونا  
 و مد او ای صفت و بعضی حر است که گناه سوار می شود  
 گاهی پستور را که گناه سوار باشد است که است پریا  
 و اندک و رانده باشد و چون فرود آید پستور را که وید و  
 کند و یک جایگاه دارد و خود بجای دیگر مشغول شود بعد  
 ساعتی که بگذرد خواه که است پریا بجای دیگر برود و اندر رفت  
 از بند که بندگاه باشد و شانه و اعضای او بدر آمده باشد  
 و کوفته شده باشد و دست از دست توانمند اند و چون  
 خواهی که رو بگردانی چنان بود که سفینه و علامت دیگر آن باشد

کفر

که چون چشم و سرنگی که چشمش روشن و تازه باشد و گویا  
 بر جایگاه خویش دارد و چون پنی او دست فوگیری و زمانی  
 پر مد او ای این حر است که با آب بر سرش نشاند و هر که  
 به مش و شکل کوفته یعنی که کوفته و آب زنده و یک چرخ  
 و مد آن آب بندگاه و پسینه و شانه و بازوی است که در  
 ساکن شود و در سر و در پیشین شود و بهر مد که او را  
 میداده بایک نیمه و در مسیده یک شود است  
 دیگر حر می باشد که گناه پستور را بود است که چون است رکا  
 فرود و باشد و زجر را کرده و بار پس او رند و با سورا که  
 که است رکب و اندک از آن زمانی تمسک آن گاهی بکوبت  
 آب و عسل بسیار باشد و او است یک شود و تمام امعاد  
 او را کرد و به نجا صید او را روده که با و در او نیست و هم

آن باشد که از هم برود و نه کاه دست پایش شود و آب  
که خورده باشد و نه کاه ریزه چون چشم و سر پخته کنی  
آب از چشمش می آید و کوه شاست کرد و چشش کمی برود و  
و پای از زمین بر شود و گرفت و چون پنی او کیری و رگانی شود که  
پرسه علاج او است که اسهال کام بر کمر نشاند و کاه و کاه  
نخورد تا شب بر آید و هر چهار دست پای او شکل نمند و آب  
می آرد و بر پهلوشکم و میان آن او میرزند و میرزند تا آرد  
که از سر باله ز آب در حلقه نمند تا زمانی که خود  
حلقه کند و دست بر زمین نهاده و آرد و آرد و چون این مرتبه  
یکم چون دیگر کاه با هم در میسند و بدیند و در شب از روی  
روز و دم حلقه تمام نباید و او چنان باید کرد که بدیند  
بسمه خود رسد و این حلقه شتر در تابستان و بخار و دیگر چیزی

که اسهالش از آن طاعت داشته باشد کار فرماید و نه کاه  
و اسهال نیم کاه بود و کاه است اذام او کاه شود و بر سرش  
نیک کرد و پرهای پنی او چشش آید و سرش است که در پنی  
در پیش انگشت نه و راست تواند داشت و پایش برود و  
باشد و چون او که کاه انگشت نه و کاه که بخند و نه کاه  
خفت و بر چشش همین پس و چشش آب و حلقه شش او در سر  
بگرداند علاج است که او را و حال از سر و دست که کاه  
زیر چشم نیم کاه باشد و اگر آن در کاه پنهان باشد پرهای پنی  
سوزان نماید که تا خونی چند از آن می آید و او را میسند  
و مقدار شش هم که کاه بخورد شش باید داد که مفید باشد  
نعمت نباید داد تا آن زمان که بشود و این نوع حمرا حمرا است  
که سر که بدین تملاک و دما کسالی از نهال خود نیاید و دیگر



نیز نصیاتی پیدا شود زیرا که اسب چندانکه فرماید که طاعت  
 باشد اگر او را زیاد و ریاضت نماید پس اسب را صحت دهد و از دست  
 و اندام علم **باب پنجم** در بیان پاسبان شرعی حال آنکه هر کس که می  
 شرعاً جایز نیست و اگر کسی که در باب اسب حق و ایندگی را  
 از آن پس شتر و اسب و در از کوش همین معنی دارد اما آنچه هم  
 میدوانند باید که از اسب هر یک را بشنود و فعلی را بشناسد که با  
 یا غیر آن است و اسب با اسب شتر باشد باید که بداند  
 اما غیر اسب نیز جایز است و کرد که می بیند اگر خداوند است  
 مقرر میدارد باید که غیر از میان ایشان باشد که اگر اسب و بق  
 برود و بپاشد از ایشان و دو و اگر باز ماندند و این است از  
 یکدیگر می دانند و آنکس محلی می خوانند تا با باشد و اگر غیر یکی از  
 ایشان اسب و بق میدواند و حق می فرماید که اسب که اسب است

چهارم

و هر یک که محبت محل نیست و باید که موضع مقرر کرده اند که چون اسب  
 و یا شتر آنجا رسند سابق باشند و اگر در میان یکی در پیش باشد  
 اعتبارند از او تا زمانی که موضع مقرر کرده اند رسد و از آن  
 اسب اعتبار بکردن است که در پیش باشد اما که در پیش دیگری  
 کونی و آنکه شتر و شکی که در پیش و چون در شتر باطن قطع  
 جایز نیست اما باطن بعضی از اینها را که جایز است مثل شتر  
 با غنچه و غنچه و پس و مثل اینها در جگانه شتر جانبا  
 نیست زیرا که زنی که در پیش است که رسول صلی الله علیه و آله  
 و عایشه با هم دو اینده اند و این عمل زیاده صحیح ندارد تمام  
 کتاب اول از نعل نایب و آنست

م

کتاب او شصت و شصت باب  
 باب اول در معالجه علقی که بر سر اسب باشد **باب دوم**  
 در معالجه اسپی که پیدی منور دارد **باب سوم** در علاج سترگی  
 اسب **باب چهارم** در علاج عیندی که در چشم اسب افتد  
**باب پنجم** در معالجه اسپی که او را در چشمش دوش و آب سیاه  
 افتد **باب ششم** در معالجه اسپی که آب از چشمش میریزد **باب هفتم**  
 در معالجه شب کوری اسب **باب هشتم** در ناخن که در چشم اسب  
 برآید **باب نهم** در معالجه دیوانگی اسب **باب دهم**  
 در معالجه اسپی که علقی خورده **باب یازدهم** در معالجه اسپی که  
 در وی جگر سیاه باشد **باب بیستم** در معالجه اسپی که کرباش  
 رسیده باشد **باب سی و دوم** در معالجه اسپی که او را سرازرد  
**باب سی و چهارم** در معالجه اسپی که او را قصه زده باشد **باب سی و پنجم**

در معالجه اسپی که او را سرفه باشد **باب سی و ششم** در معالجه اسپی که  
 با او کوفه باشد **باب سی و هفتم** در معالجه اسپی که از نازن تابستان  
 مخالفت او باشد **باب سی و هشتم** در معالجه اسپی که توله کوفه باشد  
**باب سی و نهم** در معالجه اسپی که او را باد سحر گرفته باشد  
**باب سی و دهم** در معالجه اسپی که او را باد قیض بود **باب سی و یازدهم**  
 در معالجه اسپی که او را در شکم بود **باب سی و بیستم** در معالجه اسپی که او را  
 داشت باشد **باب سی و سی و دوم** در معالجه اسپی که او را عجل  
 باشد **باب سی و سی و سوم** در معالجه اسپی که او را تب گرفته باشد  
**باب سی و سی و چهارم** در معالجه اسپی که او را تب شکمی است **باب سی و سی و پنجم** در معالجه  
 دانه ناز **باب سی و سی و ششم** در معالجه ناسور **باب سی و سی و هفتم**  
 در معالجه دمنه **باب سی و سی و هشتم** در معالجه خنک **باب سی و سی و نهم**  
 در معالجه اسپی که او را دهنه خارش بدیده باشد **باب سی و سی و دهم**



در معالجه خارش مال و دم سپ **باب ششم** در معالجه  
 آما پس لب **باب هفتم** در معالجه اسپی که از برش پش پش  
 ریش شده باشد **باب هشتم** در معالجه اسپی که ریش او از جرح  
 سبب شده **باب نهم** در معالجه اسپی که از تنق و ترید  
 باشد **باب دهم** در معالجه ریشهای شکست **باب یازدهم**  
 در معالجه کرم که در ریش است **باب بیستم** در معالجه  
 کاه و ریش صابون **باب سی و نهم** در معالجه کرمی **باب سی و دهم**  
 در معالجه ای که ریشش **باب سی و یکم** در معالجه اسپی که او را  
 کاه داده باشد **باب سی و دو** در معالجه خسته شده باشد **باب سی و سوم**  
 در معالجه الیقه **باب سی و چهارم** در معالجه آب زرد و استفا  
**باب سی و پنجم** در معالجه جیفه شکست **باب سی و ششم** در معالجه  
 جیفه **باب سی و هفتم** در معالجه بادام **باب سی و هشتم** در معالجه

کاه و اسکت خوانند **باب سی و نهم** در معالجه شیرین **باب سی و دهم**  
 در معالجه خورده **باب سی و یکم** در معالجه اسپی که او را کش خنده کرده  
 باشد **باب سی و دو** در معالجه اسپی که دمشتی آورده باشد  
**باب سی و سوم** در معالجه آما پس خفیه **باب سی و چهارم**  
 در معالجه اسپی که او را قنیه پروان آمده باشد **باب سی و پنجم**  
 در معالجه اسپی که او را جدام **باب سی و ششم** در معالجه  
 شدن پس لب **باب سی و هفتم** در معالجه درد کسین  
**باب سی و هشتم** در معالجه اسپی که او را کرم کشیده **باب سی و نهم**  
 در معالجه سوده شدن پس لب **باب سی و دهم** در معالجه  
 متفرقه **باب سی و یازدهم** در معالجه اسپی که او را کرم کشیده **باب سی و بیستم**  
 در معالجه اسپی که او را کرم کشیده **باب سی و سی و یکم** در معالجه  
 که پوسته ای پی او میدی یا و یا علف نیک نخورد و یا

آب از شش میزد و بنیب علاج او است که گیر ی یک ی  
 روغن جبهه بنیب و باستری یک در کجوی پستور کنی  
 تا درست شود و یک گیر قدری قطره جوی و قدری کنزد و یک  
 بسای و باله کی استنجان جاده و پنی اسپانکن و نخی  
 بست که از نازا و دم میگویند آخ از ابر کنی و نخی یک گوش  
 و اکلنی و نخی توبره اسپانکن بوی آن بروی اندازد و در دوز غر  
 اشد ترو پاک شود و درست کرد و یک گیر قدری نخی پستور  
 و شراب کند و اسپانکن باده کند که درست کرد و یک گیر  
 حب بنیب و نخبه پاید و در روغن کاک و کنه اکلند و  
 بکوی پستور فرو کند و درست کرد و **باب دوم** در معالجه  
 اکلنی در سر پنی اروا بعد از آنکه علامت آن اسپانکن  
 پیدای ارد و سر کو قیاس است که دم او گرفته بود و بعد تن او

خشک شده و خشک شده و آب شانه خرد و علی یک گیر در صحن  
 و نوسا در از نیک و دوم و باج در هم شکری جو کن و چمکت  
 کند بکوی لب فرو کند تا درست شود و این علاج آویز  
 شاید و سودا و در کله پنی می باشد یا کش و یک گیر در خرق  
 و بسا و نخبه فارسی از نیک و دوم سنگ فرو کنی آن  
 پنی توری کنی چون پنی پستور و اکلنی و نخی باری تا آب چشم  
 وی بود و چون دید که در پستور نشیب فرو کنی و علت  
 ندی یک ساعت بگذاری تا پلیدی که در سرش بود و پودش  
 و دیگر روز آتش نخی پس از چهار روز نخبه و یک گیر در  
 تا زو با هم پانیز و بکوی اسپانکن فرو کنی و توبره بر سر کنی  
 تا بوی دماغ او باز شود و آن کشتی از سر اسپانکن فرو داند و در  
 سونکها میگویند از آب از سرش فرو داند تا تمام پالاید



درست شود و اگر این پستی و خونی بجای علاج اوانست که  
 بر دست او بربندی تا خون را ایستد و الله اعلم **باب ششم**  
 در علاج چرندگی لب بداند علامت سرزدگی لب است که  
 بسیار حساس باشد که چون سوز بود در روی چشم او تاریکی باشد و این  
 نوعی است از مضایجی علاج کبر دستا بترده دم و در روز چوب دوم  
 و زعفران و دم و شکر سفید ده دم و قنطاری و دم و حبه اکو  
 و در یکی که کند و منست لب در وی کند تا بقدری که آید  
 پس از این ترش کم کند و به سوز و دانه بخورد که درست  
 شود اما اگر بسیار بی تاب باشد علاج آن که هفت روز بیشتر  
 چهار طبل شیر تازه یک طبل شکر سفید و سفیدان سرخ پانزده تا  
 بخورد که نیک شود و دیگر غرغره بهرم با مغز زهره بر کوی این را  
 را که با گرم حرا با وی آمیزد و دینی پستی و خونی تا نیک شود

و نیز اگر چرندی از لب و انگشت خاصه که مادر زاد بود و دیگر زمره کجاست  
 باید و از برش شخم کشیدن تا علت برود و دیگر کبر و سوزش  
 و جود با ناله و بد که بخورد که بدخوی و دوی از وی برود و نیک  
 کرده و الله اعلم **باب هفتم** در علاج سفیدی چشم  
 بگوید و چشم او آردی و فرو بساید و در روز چشم کشد و بگوید  
 شود علاج دیگر بگوید و پاره نیک طبرزد و در شیر کاه و بختا نخل  
 و پاره کرباس اندازد و در چشم لب بزند تا نیک شود علاج دیگر  
 بگوید و سفال کوزه فرو بول آبی در کشد و سپه کوزه بکشد که کند  
 شوری و بزند و آنکه پروان در و بول که سوختن کبر و چوب  
 سر بساید و در چشم لب بکشد تا نیک شود و مشک در شود  
 دیگر بگوید و قد آبی که کند و بهر شد و در شومند و تا بسوزد و فرو  
 بساید و در چشم پستی و خونی نیک شود و دیگر کبر و آرد و شخم

و یک نفر فلان یک دم نک و یکو چون سرد و سرد و در چشم می کشد  
 تا نیک شود و دیگر که پوست خایسته مرغ و پوست خایط از  
 یکی که میقال است و آن در آن گوش و صدف منته یکدم  
 و یکا یکدم و شکسته کاغذ از زیر کی نیم درم چهار پاید و چون  
 در چشم می کشد که سفیدی کن اید و دیگر که قدری کشیدند  
 و به زخم که با آب بنین نیک بساید و در چشم می کشد تا نیک  
 شود و دیگر که پستانه و درم جو بویا و دو درم مایه زرد و انگلی  
 و او کی فلان سفید و جلد را خرد پاید و در چشم می کشد  
 و دیگر که قدری زرد و زیره برابر پاید و در چشم می کشد  
 که درست شود و دیگر که قدری و آنده و تخم شاه تره با هم بشا  
 چون سرد و در چشم می کشد که نیک شود و دیگر که دو  
 خیار و بوز و چون سرد کند و در چشم می کشد تا درست شود

دیگر که

و دیگر که چغندر خال خرس و در سایه خشک کند و خرب پاید و در چشم  
 می کشد که درست شود و دیگر که سپهر را با آب بنین میچون کند  
 و در چشم می کشد تا نیک شود و آنرا آدی را سود دارد و دیگر که صبر  
 و زعفران و کفت دریا از زیر کی برابر و خرب پاید و سفید کند از  
 پنه و با بکین که دانه و دیرین را و با کبره اند و در چشم می کشد  
 شود و دیگر که قطره جوی و با آنده پاید و بد آن کش که از جاب  
 علت باشد و نهند درست شود و الا باید که زرد و کجا یکدم  
 سوراخ زان را و بسوزاند و دیگر که کپس که آبی خشک  
 کرده و خرب پاید و در چشم می کشد تا درست شود و دیگر که  
 سفیدی که کشتی از زخم تا زان بود پیش که در جامه پاشد و  
 و در چشم می کشد و چشم او در بند و دیگر که نان بکند و سفیدی  
 پاک اید و اگر آب بنین شد و در چشم او کشی نیک بود و دیگر که چغندر



ابی و مک طبرزد و سرکین مک سرور با چشم خود باید و چشم  
 ستورچی مندر روز باید که درست شود و دیگر که قدری اش  
 و شیش کند و کلاس بر بالایی و زیر و بعد از سر و چشم او  
 که نافع است ان شاء الله تعالی **باب پنجم** در معالجه آبی  
 که او را در چشم ریش بود و آب سیاه باید که ریشت جو یا رغن  
 برسد و بر کوفه پاکیزه اندازد و در چشم ستور بند و بعد از آن  
 بکیر قدری مک طبرزد و فاسیند بر ابرم و همچو کند و بر کوفه  
 انداید و رغن ان دانی و دو درم مک سیاه و بدین معجون  
 و در چشم ستور کشد و آن کوفه پاره می بندد و درست شود  
 بعد از آن آب سرد در چشم باید زد و کوشش تو بر رغن کافور  
 میاید کرد و اندکی کوشش او فرو میاید کرد که این علاج نهی  
 و ریش را که در چشم باشد و منداست درست کرد اند و دیگر

ستور را که آب از چشم فرو میرزد و چشم وی تاریک شود و او را در  
 روان میاید کشد چنانکه بر آب گل بنامد و قور و راجر  
 آب سرد روز باید کرد و نداد تا شب بخانه و در آن میاید  
 از چشم وی بدر رود و ان شاء الله **باب ششم** در معالجه آب  
 که او را در چشم میرزد و پاکیزه جلش است که بر کوفه خطی و خ  
 با هم بکوبند و پاره پاره شود و کوفه مالند و بخواب  
 کوفه سفند تر کنند و در چشم بپاشند که دفع آن کنند و ان شاء الله  
**باب هفتم** در معالجه شب کوری آب بداند علاج او است  
 که جگر کوفه سفند آب کشند و خوابانی که از آن آید بخون  
 که تو را میخندند و پاره رغن کچند و آن کنند و چشم است  
 مالند و چند قطره نین در چشم وی بپاشند که سفید باشد  
 ان شاء الله تعالی **باب هشتم** در تیر ناخن که در چشم آب بد

آید به آنکه ناخیزید بایست که گرفت و بعد از آن بر رخ میسباید  
 چشم او بستن تا درست شود و علاج اگر از بریدن ترسی که ناسود  
 شود که زعفران و مشک و سنبل و صبر از هر یکی یکی و یک قندیل  
 و باد و دم گنبدین چون کن شب اندر چشم تو ربکش خند با  
 تا ناخیزد و آب برود و آب سیاه یا آب خند آید را بریز  
 و دیگر اگر ناخیزد چشم چون لب و چشم است و بگوید در دم گنبد  
 خشک کند و بپاید و چشم تو چون بر میگردد تا پاک شود  
 و این آبی را نیز سود دارد و دیگر اگر از کوفتگی چشم تو  
 خوش باید گرفت و آرد و جو و خایه مرغ گنبد و در چشم تو  
 بنده تا درست شود و دیگر اگر از زدن چشم تو از کندی  
 باشد که در چشم تو زدن و زخمی که دریا و کوفت و زخم را  
 برابر و بگوید چون در دم چشم تو که کشتا درست شود است

و تعالی **باب نهم** در معالجه دیوانگی اسپ به آنکه علاج  
 دیوانگی آنست که دندان سپرد و پس را پیش خود را کند و اگر  
 نزدیک می آید و دهن آن کند که به دندان یا بکند چراغی بوی  
 و علف نیادنی خورد و باید که او را کیمبندی که در چشم تو  
 محکم بنماید از سر و شقیقه که زدن و شارب که خسته کردن  
 علف بازو است و تا لاغر شود و نیک شود و احاطه علم است  
**باب دهم** در تدریس کیمیایی علف غلظت خورد به آنکه  
 که علف تو در و سر و زدن بر آید علف خورد که تر کند یا بپزد  
 مقدار شصت مثقال و مرغ کا و تازه وی هر نیم مثقال و بگوید  
 فرویزد و آنکه را پایش مالده که خد کند و دکن تا علف  
 بخورد و دیگر که و کمر و رخ کا و کیمین و نیم شکر با نیز و باید  
 بگوید اسپ ریخته تا ناشایسته و علف شربت و قدری شیرین



کرده باد و من آب بگوشتان و بر روز پنجشنبه که علف در آ  
 و خوش فرزند و دیگر قدری بر سر پس و با قدری شراب  
 که نه پائیزه است و بختی که زود فرزند و دیگر پستی  
 که علف بخورد و روغن گل چاه درم با چند درم شکر پائیزه و بخوا  
 شود و فرزند که دست شود و بعلف نماید دیگر اگر فرزند  
 باشد و علف تمام بخورد و دیگر دود درم پس که فایده دود درم  
 پنج درم و درم اگر دود پنج عدد نماید و زود قدری زیزه  
 و ناخواه و پسندان مرغ و آوین مرغ و پایی و در  
 مراد اگر حل میکن در روز دیگر و من آب دیگر بروی  
 و مرغ و زیم من از آن گلهای آب فرو میکن تا بعلف خوردن  
 دیگر که پشست درم که زود که در آن بالغ و در پی پستی و ز  
 تا بصلح با آید و علف نیک خورد و فرزند و دود اسهال

بروز

**باب بیستم** در تیرا چکی علف در وی بدین آید اما  
 علامت علف بروی پیدا شود آنست که شکم و زنا بر  
 کشیده باشد و میان یک باشد یا کشیده باشد که کشیده  
 کشیده است و یک کف است شکم مقدار و من آب  
 در وی که بر روز و بخواهد آب افکند و خواه افکند علف  
 بعد از آن علاج بپزند مای تازه و دود درم با دود و دود درم  
 زعفران قدری پسندان مرغ و دود درم پس با چاه  
 آب بخورند تا بایک کوزه آید پس پالایه و سی درم روغن  
 با شیر خرد و روغن افکند و بخواهد آب فرو کند تا علف کشد  
 و دیگر که یک سری که نغذیه بچوشت تا نغمه شود و با آب یک  
 کرده و بر روز و بخواهد آب افکند و علف بروی  
 فایده کشد و زنا بر آورد و دیگر که بر روز و بخواهد آب افکند

درم سنگی خون او با چندان شکر یکدم زعفران و مقداری زیره  
 بکوی آب فرویزد و البته است برود و فریب شود و دیگر نشیند زرد  
 پنج عدد دیگر و پاید و مرکا که آب را جویند و حبای قدری  
 شبت پامیزد و همیشه داخل کنند و با جو بد که بخورد فریب  
 دیگر اگر ز پستی فریب نشود و سیر و شنان در آب بخوشاند  
 و پای تور بدان آب بشوید پس روغن موم بکند از دو بیت  
 و پای او می تابد درست شود دیگر اگر آب زرد آب دارد  
 و از آن فریب نشود و کبر و صبر و زینخ از هر یکی ده درم بکند زرد  
 و نمک از هر یکی مقدار چند هم آب در آن است با کد از او  
 اختلاط و آب بخوشاند و صفائی کنند و بکوی توریزند  
 شود آنکه اسپت ترمیده تا درست شود **باب دوازدهم**  
 و معالجه اسپی که او را سرازده باشد علاج آنست که شبت

روغن کاه و صد درم و یکم پسته استخراچ و با هم بکوبند و بدین  
 و دو درم خرقه و دو درم نشا و با چند هم فایده چون کهنه  
 و آنکه بخت جویند و سر و زینکی بکوی آب فرو کنند تا درست  
 شود و دیگر کبر و روغن نیم من سیر پاک کرده سی درم بکوبند  
 و در کوی آب فرو کنند و زرد تا درست شود و اگر چمن زرد  
 و دو کد چند یا سود دارد و اسه علم **باب سیزدهم**  
 و معالجه اسپی که گوش سبیده باشد یا کد اسپی که گوش  
 رسیده باشد یا آنکه تب داشته باشد باید که او را با روغن  
 و کل سرخ قهقهه کنند و بعد از آن می سوزانند و خنکتر  
 آن آب بکشند و بر آب مننه نافع باشد علاج باید که  
 یکدسته برگ کبریا با آب سر بخورد و آب که کینک است و از  
 و چون است پانی از زنج و کرمانخی سبیده باشد و لاغری



در اکثر کشته رنج و غم بار و غم کل و نیم مثل بخورد و شش و کچل  
 و خسته چشمن کند و فریب و دو پشت و دم را سود و ده و خاکیست  
 پاکیزد و پرورش منند و دیگر آرد و در غنم که خدایا باشد و آ  
 اعلم **باب چهارم** در علاج اسهال که او را قهزده باشد اما  
 آن اسهال که او را قهزده باشد آنست که اسهال بر زمین  
 و چشم رجم شود و از سواد و بهر جا که مسکن در هر چند چشم در وی  
 و آب چشم می میرد و دو گوش و چشم می بیند و در علاج  
 او آنست که سرهای گش و او را شست با داغ و کشتند  
 و خانه تاریک بزند تا روشن می شود و جوار و دهند و آب  
 شود و دیگر است و چند هم باید سیاه و دو درم نکند و  
 و دو درم آنکه و دو درم کافور یک هم هم سفید و بکداری  
 و در او می بود و با هم پانیزی و بکوی اسهال کنی بکشد

و دیگر قدری بنفشه صافان مقدار صد دم و چهارم من و شش  
 و با هم پاشند و بکوی اسهال فرو کنند و دست شود و دیگر که  
 قدری نعرو زود و شش اسهال که منجوشاند و بکوی اسهال  
 فرو کنند و بکشد و دیگر آنکه اسهال قهزده را در دم روز که زاید  
 و او را بهتر شود و اسهال علم **باب پنجم** در تدبیر اسهال که او را  
 سرفه باشد اما که علامت آن اسهال آنست که سر و کفش  
 باشد و کلمه را با پاسیده و دستها پاک شود و کشته بود و نیک  
 شود و رفت و سر و زیر سر و علاج او آنست که دو درم پاشند  
 و بنفشه صافان که در خرد پاشند و دیگر در نیم اسهال که  
 و در کوی اسهال زود دست شود و دیگر است و شش پاک  
 کرده و در کوی اسهال پاشند و بکشد و در کف نام که پاره  
 کرده و آنکه شش اسهال که بخورد و دست شود و چند و چنین کند

دیگر که در یک روز نه چاه درم و با یکین بچو شاد بکند از  
 و چون کند از در آب سرد ریزد تا مانند کهنه شود باز اندازد  
 آنگاه در خرباسب اید و چندان سکر در وی لکنت و در آ  
 سردنیکو شود و در سه روز پانی در بکوی اسپ فرویزد تا پنج  
 دیگر که سرخ را از سر و کمر هفت باشد بکیر هفت خایه  
 و در سر که ترش ساغاز و یکیش باز روز و با سپه گداز  
 شود و یک بعضی است او را این صفت گفته اند که خایه سر  
 و بکوی پستو بخین و چون سر و کم شود بکیر و شست و در روز  
 و از آن پاک کند و با تخم بادیان بکین بس بکوی آ  
 ریزد تا درست شود و دیگر که سرخ را از سر است باشد بکیر  
 یکم شین تازه و نیم من شک و چندم روغن کشیده در آن کند  
 و بکوی اسپ فرویزد تا درست شود و دیگر که در صد درم

روغن تازه و یک تدراسب در وی لکنت و بچو شاد تا طعم سرد  
 بکیر و صافی کند و بکوی اسپ فرویزد تا درست شود و دیگر که  
 سر و کهنه شده باشد بکیر و نیم شرباب کهنه و روغن کاه  
 نیم من سر و کم کند و سه روز در بکوی اسپ فرویزد تا درست  
 و دیگر که در می هم حیدان شست و در کمک و با هم ساییده  
 بمقدار یک جز بکوی پستو فرویزد تا دفع باشد و دیگر که  
 میوز را سفیدان سرخ از میری پست درم و زیره و تا حوا  
 میری خردم و جگر را خور و با سپاید و با شیر تازه و پامیز و  
 بخش کن چون نری دستور علف با کیر و خیش تا آقا  
 تمام بر آید پس یک بهر از آن بکوی پستور و آنگاه در وقت روز  
 چن کیند و این پس ایچ از او و صد درم شرباب کهنه و تا  
 بخورد که نیک است شود و دیگر که پاره میوز و دانه و پرون





و درم روغن که در شراب کند از نری که بین پنج مثقال چون و  
 جاشوی خرد بکوبد و در هر که شراب پامیزد و برست نیکو  
 و بکلوی تنور فرو کند در دست شود و دیگر که در روغن کافور  
 نیم و نطفه سفید و درم و درم آب و اویان بعد از این  
 و بکلوی تنور فرویزد و دیگر که اندامش از باد خشک شده  
 باشد قدری پودر سپید یا بیهوشانه آرد و آرد آرد آرد  
 شود و دیگر که کوبیده می باشد و دو بیت درم فایده و پودر  
 سپندان سرخ و یک کف تخم کرفس و باد و آب بیهوشانه  
 من با آرد بعد از آن لای بکند و تا سرد شود پس سر و زبانه  
 تا بخورد که یک کوب شود و دیگر که در روغن کوه سفید و با یک کافور  
 با هم پامیزد و قدری سکه تار که بوشهای سپید فرو کند و آرد  
 از سرش فرو کند و آتش شیر را فرویزد و زانیم کم کرد و دوی

و در دست کرد و در خارش مال و درم را سود دهد و دیگر که سر را  
 باد کرد و جگرش پامیزد و دیگر که در روغن کوه سفید و درم و درم  
 و درم جاشوی و با هم پامیزد و بستورده تا بخورد که یک کافور  
 و اگر استندام باشد یا کوفتی یا زخمی رسیده باشد یا بیهوشانه  
 باد کرد و باشد نطفه را با کافور یا بیهوشانه و بدان موضع  
 طلا نماید و در میان اسپان استن و دیگر که باد می بکند  
 و درم کج کند و موئی بریزد و بکوبد و قدری روغن پند  
 و نطفه سفید و درم را با لایه تخم سپید یا بیهوشانه  
 نیک شود و دیگر که پودر سپید و درم و درم و درم و درم  
 علت میزد و دیگر که در روغن نطفه سفید و روغن کوه سفید  
 یا بیهوشانه یا پای اسپان و درم یا بیهوشانه یا نطفه و روغن  
 یا بیهوشانه و روغن کوه سفید و درم و درم و درم و درم



بکذازی بکلوی پستور فروغی صلتها برود و نافع باشد  
 ان شاء الله تعالی **باب هفتم** در معالجه اسکی از ران  
 تابستان خالص باشد و اسکی او را خالص باشد  
 آنست که سر کردن محمد دارد و اسکی بر تن همیگز چشم او  
 تا یک بود و گوش کرد و انگشت ده دارد و اندامهاش در  
 و سر از مردمی سیکر اند عالج است که کمر و مخرج و نبل  
 و اطفا الطیب و جاشیر و کند و از مردم و مقام  
 چهار دم و زرد چوب و زعفران از هر یکی مدم و در مخرج و نبل  
 و در چشم اسب و چشمان با یکدیگر نیم آید و بر روی بکلوی اسکی  
 کند تا بهتر شود و دیگر اگر در پستان او درد و کوشای است  
 و انگر کردن بکلوی و چون بستر شود و گوش بفرزند عالج باید  
 کردن پنج روز جزاوی از کیره و کاه و اسبست باید داد

دست شود و اگر در عالج بپشت و کمر خاستنی و در کوه حکم  
 و در من آب دروی بکند و اسب آب نهد و بکند و تا  
 خاکستر و آب سد و به تا بخورد و بهتر شود و دیگر زرد چوب و کمر  
 و با پنج عدد و خایه مرغ و یک طل و عن تاره با هم پانیزد و بر  
 هم زند و بکلوی اسب فرویزد تا نیک شود و الله اعلم **باب هشتم**  
 در معالجه اسکی تو لوج و اسبته باشد و از پنجه نوع باشد اول  
 انکه اسکی سر کین و اندام است و زمانی خیزد و زمانی نشیند  
 عالج او است که نوار پس از کردن او انگشت و یکی از هر  
 و دیگری از آن سوی نگاه دارند و اندک میکشند و یکی از قضا  
 بایستد تا ناریا میزند تا اگر خفت باشد بخیزد و بعد از آن  
 رانست میکشد تا نفس اسب گرفته شود و بعد از آن میکشد  
 تا اسب نفس نبرد و دیگر باره نخست بایست کشیدن و تا ناریا نشیند

باید نوزاد آنرا که پنج روزه و حرکت بداند از آن فرار کرد  
 بکشد و یکی بنشیند و او را سینه مادر که این چکند نوع دوم  
 از قلع بدان است پرده در پهلوی خود آنست و این آواز  
 که چون آب بقطره میرود آنرا بخامی آید وقت که چون آب  
 بر اعین نوزاد آن پرده در آن پهلوی رود و حرکت در نوزاد آن  
 بدو آید علاج او آنست که استخوان خار پشت که تباری از  
 دلدل میخوانند با دندان یکی بر دارد و آن دندانها بر روی کلاه  
 و زینات و کلاه میمالند که آب بواسطه تیزی دندان بر کلاه  
 جنبه می اندازد و خود را در حرکت می آورد و در هوا میرود باشد  
 که بواسطه حرکت آن پرده باز جای خود رود و در ساکن گردد  
 و اگر خار پشت نباشد مقصد آنست که هر چند که تیزی داشته باشد  
 در تمام آنجا بکشد و آب از آن حرکت آید فایده باز دارد

نوع سوم از قلع وقت باشد که آب چون صفت خود را در دهان  
 یا یکی از یکجا در روز باران مذکور بواسطه آن است آنست که بکشد  
 علاج او آنست که آب گرم است را بخند کند اگر چیزی در  
 روده باشد بگذرد و در و پس کش شود و نوع چهارم از قلع آنست  
 که آب خاک آفرین یا دیوار خورده باشد و کش بدرد آید  
 علاج او آنست که پاره شتر بقدر دهن نیم گرم باید کرد که در کلو  
 است بر نوزاد آورده ساکن شود و نوع پنجم از قلع آنست که آب  
 بواسطه آنکه سر را زده باشد کش بدرد آید علاج او آنست که  
 در خانه تاریک که روزی شش باشد بنشیند و در آنجا پیش  
 بسیار باید کرد و آب را بخامی قوی باید پوشید و او را حرکت  
 باید داد و جوهر شش باید کرد که بدینند و سر روزی در نوزاد دو  
 طلح عمل گرم باید کرد چنانکه در این آب نوزاد و در کلوای است



ریخت که بر شوخ و ششم از قوای آنست که آب کرم و دارا  
 پنج رسه علاج آنست که بگوید آن آب را بر غنیم کرم برین  
 و آب را در خانه کرم بنشیند و یک طبل شراب کهنه یک طبل  
 عمل مایه زرد و دکلوی اسپ ریزند و تخم مایه زرد باید بود  
 بقدر دو دم و در پی اسپ باید دید که بر شوخ و غنیم  
 از قوای آنست که بر کرم لعل چکند و آماش کرم برید آید  
 و میخند چون او را میزنند و سر وقت که خواهر بخشد و حتی  
 کاه و بن کوشش عرق کند و علاج او آنست که چهار  
 پنج پا زخم را پوست اول باز کند و پاره پاره کرده آنست  
 متعدد است که باید که آب را بر سر کاه و از نمدادی  
 پروا آید و چند نوبت بنشیند که شایان **بانی**  
 و علاج این کرم او را باد نموده باشد و شش آنست که چون قو

باشد و کش را بید و آماش کرم و دکلوی کهنه شوی اندازد  
 و بنشیند بر زمین نرزد و از احاطت کرم و دکلوی کهنه  
 و می چید علاج کرم و بنشیند آب کرم بنشیند که بنشیند  
 و یکدم آنکه و یک کس دم را با هم مایه زرد و دکلوی  
 کهنه و اسپ را در آن تخم نکند آنکه بنشیند آب کهنه زرد دکلوی  
 و ریزد و علف نهد تا بر شوخ و دکلوی کهنه کاه و دکلوی  
 دکلوی اسپ ریزد که بر شوخ و دکلوی کهنه کاه و دکلوی  
 پالاید کجاست پس آنرا دکلوی کهنه و دکلوی کهنه  
 بروی نمد تانینک شود و یک کرم کهنه و دکلوی کهنه او پروا  
 و با قدری ادیان اکبر بنشیند و قدری پسندان در می  
 کند و اگر بر شوخ و دکلوی کهنه بنشیند شود و دکلوی  
 کهنه و دکلوی کهنه پسندان در میزنند و سر کرم کهنه

و قدری روغن زیت بکوی اسپ ریزد بهتر شود و همچنین باشد  
 انشا الله تعالی **باب پنجم** در معالجه اسپ که او را با قطع بود  
 اما علامت این را چنان باشد که شکم وی برآمد و پادشاهش  
 آساییده و غش انداخته شود و کمر وی بسیار خسته و کمر  
 و کمر پشت وی آفتد و در سهای بزرگ ریزد و علاقه کمر کمر  
 آرد و غیر این آب کام و نفی تب و قدری آب بنیاد در کتف  
 بچشاند و با دیان و سر و انگیزه از مری که در وی است  
 و بد و پس باقی اسپ را راند و بعد از آن در کمر که در میان  
 ران چنانکه بشاید و پس از آن آب و نمک در آن اسپ بچشد  
 و دست و پایش روغن چرب کند و باله و روغن نرم در  
 برش مالده چنانکه بشاید و می سده بهتر شود و دیگر که در تخم چاشنی  
 و از بزرگی می چند که خواصی و چون غرما با سرکه لب بچشاند

و چنانکه و بکوی اسپ ریزد که بهتر شود **باب ششم** در معالجه  
 اسپ که او را در شکم کند و علامت آن است که از پی می  
 ریزد و از چشم او آب آید و از علق باز آید و است  
 کرد و علاجه آن است که دهان وی بچشاید و میزند که زبان و پی  
 اگر دیده باشد و کاشک شسته آنجا بکشد و آن را باید کرد و زرد  
 زبان بیشتر باید از زردن باید که تمام در ساعت که می کشند  
 و خوشتر کرد و در این علاجه خوب است و دیگر که در چاه درم چاشنی  
 و کمر روغن بکوی اسپ ریزد تا سبب شود و دیگر که در کتف  
 فامید با زرد و کوی اسپ ریزد و سرپ بالا که در تار است  
 و چون خاک خورده بود و در آب و نمک در آن ریزد و کوی  
 اسپ ریزد و آنکه بر نشیند و سبب را از تار ملت که در شکم دارد  
 را از دینک شود و اگر از همه ارد با عاجر شود و از اول کال این فو



بر خواندن این سحر و تعالی شفا دهد و افسون نیست  
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و با الله و لا یؤمن الا  
 بالله اشف انت الشافی لا شافی الا انت  
**باب دوم** در پیرایه گرم داشته باشد علامت می  
 که مویهای او بر خسته باشد و زبانه کشیده و پرستیده  
 خشک شده اما علت نیک خوردن دل در دوا می آید علامت  
 آنست که یکم چوب شسته با چوب میزد و بر روز به تا بخورد  
 که موی در شکم دارد و میزد و دیگر که در سپند انخیزد و  
 نخی سپهر به تا بخورد که تمام میزد و دیگر که در مخیر با و با  
 یکم و نیم آب بخوراند تا یکم آید و یکدم صبر و صفت درم  
 که بخورد و می کشند و دیگر که پستوریزد تا از غلظتها پاک شود  
 و دیگر که یکم موی بخورد و بر آب که می کشند شانه زور

بکوی آب فرو کند و سودا دارد و دیگر که در موی یکم پستان کوفته  
 و چوبه چا درم و با هم میزد و بکوی تور زرد بهشت و شانه  
 تعالی **باب پنجم** در صابون کرمی او را علت می کشند  
 علامت علت می کشد زغال که در کوفته باشد و توده  
 که بکوبد علت می کشد است و در کوفته که او را در شکم بر وضع  
 کرم بود علت می کشد که بران بپزند و دیگر که در موی کشند و بر سر  
 که در کوفته اندک شانه زور بر سر روز و بکوی آب کرم  
 تا بخورد و دیگر سپند انخیزد و با موی بخورد و موی سفید  
 و یک شانه زور آب علت بر آب نهد تا یکم کشند و شسته  
 که یکم سپند به تا بخورد و موی سفید شربت کرم که یکم  
 که بر او در موی فرو کند و تا در شود و بجای آب به تا بخورد  
 بخورد و زور یا آب می کشند که در موی کشند و اگر شانه

بود و خوش بخت بود او تا میخورد و پس از آن خوش آب وادن  
 و پست یکجا و تری و پیش و غلبه میخورد تا بهر شود و به  
 علت و زیادتان حکم بود و الله اعلم **باب بیست و چهارم**  
 در تیر اسب که اورا تیر گرفت باشد علامت تیر گرفتن است  
 آنست که مرقه کند و اندامهای او پست بود و خوشتر  
 و کشیده و دست و پای مضطرب میشود و علت مکرر خوردن و نوشیدن  
 و سوار زنده و شخم خوردن و آب و شبنم و نانی میخورد باشد و زمانی که  
 علاج آنست که سوار را یک شب آب نهد و چون کشایدگاه  
 پنجم آب و دهن میوز و اندکی شبنم و خیار با در  
 و قدری کشنیز یا شکست اینها را در آب بجوشاند تا بوی  
 دهن آید و صافی کند و بکلوی سوار فرویزد که در سرفه  
 شود و در غیرین شرب کند و غیرین یک و شبنم بکلوی سرفه فرویزد

و از چهار دست و پای اسب نعل بردارد و پاک کند و خوش بخت  
 و نعل بهر یک دست و پای اسب کند و جواز وی با نیکو و چپا  
 روز و دو هفته کشاید بهر سید و بهر شود و دیگر کشاید شب  
 با نیکو و میوز و غیرین شبنم و پاره و دهن و قدری خیار با در  
 و قدری کشنیز و دهن با دیان و شبنم آب بجوشاند تا بوی  
 و این را در دست و میسان نعل یکبار پس از آن پالا بکشد  
 اسب فرویزد که بهر شود و الله اعلم **باب بیست و پنجم**  
 در علاج چرخگی اسب علامت چرخگی آنست که پست و برکت  
 تیر و دهن و علت باز استاده و سینه پنی اسب آسیده  
 باشد و خوشتر است که اگر کوفه علاج او است که مکرر و علت  
 وی با نیکو و دهن و غیرین و در غنای از سربک و قدری بکلوی  
 ریزی و از آن آب نعلی نمازد و یکسپ است و شبنم یا زردشت





اما علامت دهنده ناسور بود و آب پس گرفتار شد و از  
 بازایستاد و گوی آساید و اگر دایان شرف و بی نصیب  
 و روی چشم و تیره و دم سخت میزد علاج او آنست که کپرد  
 کیمیزه و شراب کیمیزه را بر و جام پانیزه و کلوی پس بزد و آرد  
 شود و اگر نیک نشود اما پس که دیگر وقت نکند و در  
 گوش پس بزد و اما پس بر می افتد که پس نکند و نکند  
 که کند نیک شود و دیگر بگوید و یا زور می کشد تا خون برون آید  
 و اگر بکشد و نساغی کرده **باب بیست و نهم** در معالجه ختام  
 علامت ختام آنست که چشمها بر تن آب بدید آید و خواستی  
 چشمها پس کرد و زرد آب و پیدی از آن بد علاج او آنست  
 که کپرد و روغن کافور و گندم بکشد و بر آن می کشد تا آبها کشند  
 ختام چشمها را با پاک پاکند و آب را که برفت و رفت

و یک شود و دیگر بگوید و ختم ختم و پوست چسبند و بگویند و آب  
 آرد و آن آب پس و شیمی بند و این معالجه است که باید کرد  
 که هنوز ختام کرده باشد و چشمها که بگوید و زرد و صفی و شام  
 از سر کینه و دم باید و چشمها ختام بند بر میند تا پاک شود  
 و بجای آنکه علاج دیگر اگر چشم ختام بر آرد زرد و زرد  
 و عطوی خا و سپید و نکند و بگوید و بگوید و زرد از سر کینه  
 و دم و با سپید و بگوید و بگوید که شود دیگر اگر آنکه ختام  
 بروی شد بکشد ای تا خون بی برود و وقت نکند و چشمها  
 و اگر زرد و زرد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
 و اگر زرد و سپید و نکند و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
 برو و دیگر و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
 و آب بزد و تا از هم باز جدا شود و چون آب پس نه شود و بگوید



و اگر ای کسب بخورد و روزی ده تا ختم برود و بشود و من ختم بر  
 موضع که پیشتر بود زیرا آن عینه بود چون بناید کرد و دانه باید  
 کرد تا خشک شود و اندک علم **باب سی و نهم** در معالجه کسبی  
 به منا خارش می آید و وظیم درج نباشد که در هر پی  
 و باش میوراند آنکه آتش بر کسب و چون بر سپاید  
 نعلت را بکشد و دستور نشسته کند و بدنه تا بخورد که خارش  
 او بشود اگر چه کینه باشد علاج کسب درین و غن کسب چندیم  
 که کرد و خارش هم چندان نمک کرم کند و دستور مالده کسب  
 شود و این معالجه آدمی را نیز نشاید دیگر اگر اسپه آبا بسپاید  
 بشوند نیک است و انشاء الله تعالی **باب سی و دهم** در معالجه  
 خارش مال و دم بستادن باز و غن تازه و سپیدان کسب با  
 پیروز و در مالده خارش مال و دم برود دیگر که در نعلت نایاب و غن

حکایت تا چون نعلت شود آنکه در تر مال و دم سپتور مالده و سپاید  
 که خارش برود و نیک است شود و دیگر اگر خارش از سپتور مال  
 بود راجع و شینر و بسپاید و بر غن زیت بر شد و در مال و دم  
 اسپه مالده کسبی خوشتر بشود و دیگر اگر دستور دم و شینر کسب  
 به نعلت یا کسب است یا بر پیروز و سپتور دم اسپه را بر کسب  
 بشود و در مال که کسب مالده که بشود و دیگر اگر سپتور زرد کسب و  
 شده باشد کسب در حد و خنچه و غن و غن شینر نعلت تا کسب  
 شرب کسب و با هم پیانر و بکوی اسپه فروزد که کسب است  
 و موی بر آرد و فرید کرد و اگر سپتور دم و شینر کسب  
 میاید کسب و دانه باید کرد که کسب است و اندک بشود **باب سی و نهم**  
 در معالجه آمارش است اسپه مالده کسبی در پشت و غن کسب  
 چنانکه اندک که در غن کسبی و غن کسبی اسپه است بر نیاید و کسب

نشو و نهرو و فرسخ که برانی فرو د باید آمدن شکست است کردن  
 را جنبانیدن و باز شکست سخت کردن و بر پشت تا که بکشد  
 و چون بزل فرو د آید اسپ بکشد اگر تابستان بودین  
 بر کوه و مراغه و وزیران جای نهند اگر نپستان و تانق  
 خشک کشند بر پا بکشد و پستید و اتر از غلته پاک شود  
 و این باشد از غلته پاک اگر اسپ را پشت پاماسد و را  
 بکشد و پاره خیک کشند و با شش کرم کشند و بر پشت او بندد که  
 شود و اما سخت نباید بست و بر شش بازو نباید کشد و بکرم  
 باید شست که میخند باشد و اگر خیک باشد پوستین کشند  
 میخ کار کنند و یک قدری آب را میخشانند و دود خانه میخ  
 در روی کشند و بزند و بر آما پس نهند که نیک شود و دیگر پاره آما  
 آید پاره قطران را میخ سودن بار و فرسخ طلا کردن تا نیک شود

و دیگر کرم اندوهی خشک شده باشد سر کرم بد و اندک میخند باشد  
 و اگر بهار باشد که دود که پشت اسب بر آید شش میخند باشد  
 موضع باید زدن بخون بر آید و سرخونی که در آن موضع که آمده بود  
 پاک برود و انگاه نرین نهند و بر اندک بشود و اگر در سفر باشد بهتر  
 است که بر نشینند و بر اندک اگر در سینه داشته باشد و بکشد  
 او از مری سید و باشد بخت سفید طلا یا دیگر در آن مری  
 در آب که راضی بر آن باشد و چند بار که نیک شود و اگر کرم  
 بود یا بالان کبیر و پارچه چکانه سوز کرم باشد و حشر  
 با کرم کرم بر کوه آموغند که آما پس باشد و کبیر و کبیر  
 و زیرین و بالان کشند و اگر شش یا زدن ازین شده باشد  
 و کشنده آما تاب و نک میخ شش بر کبیر و کبیر بر آن  
 بستن که شش تا بر خشک شود تا وصل آن پاک میخند باشد



هیچ نماند چون بوی پاک شده باشد الله تعالی **باب سی و دوم**  
 در تندرستی که پیشتر ریش شده باشد علامت است  
 که در صفا شده و چون تور را برین خراپ کرده و نیز باید کرد آن  
 سوهان است که چون پسته شود و شکر و مغز با و در عسل  
 کرده و چنانکه با دست از او کندن بپایه دست و پای  
 و او را بر پسته است چون از عسل و شکر و کاشان  
 برده و بس تا بماند برادر و مجامعت کند و نیز چنانکه پسته  
 کرده اند علاج ریش که شکر و شکر و کبر و کبر است  
 بساید و ریش پاک کند یک شب از روز بکشد مرده را بکشد  
 و ریش را هم بدان پاک کند و ریش پاک کند تا کشته شود و تمام  
 و دیگر بنهار و ششمان خرد بگوید و بار و ریش و تازه برین  
 گوشت بکشد چنانکه هیچ نماند و کبر که برین نیک نشود و کبر

و خرمند از روی نماند نیک شود و دیگر چوب پسته و پوست  
 جوهر و را بسوزاند و خاکش را آب و کاشان طلا کند و بدان  
 موضع بکشد که بشود و باید که نیم روز پیش بگذارد و آلا و خراپ بخورد  
 و دیگر که در عسل و مغز و پسته و با هم بکشد و در مرغی  
 و بر مرغی صغیر بکشد که در کشته شود و اگر ریش خورده و چنانکه  
 و نقصان است بکشد و بپزند و پوست را از ریش و زنجیر  
 و خرد بگوید و در آن ریش بکشد که شود و اگر ریش ازین بپزد  
 نشود هم ازین را بگوید و همچون کف در ریش بکشد و کف در  
 سوراخ نماند که زود بشود و انشا الله تعالی **باب سی و سوم**  
 در تندرستی که ریش از جرح و سبب بپزد و با سبب  
 در او ای این جرح است که در تابانی و ششمان  
 که باشد با بپزد و ششمان در روز چند بار که هیچ نماند و تندرستی

اما براحت بکنک خاصه را در آواست که صفتی که بکنک  
 بشکافند و بران جراحت بازند که بهتر شود و اگر جراحت از جایی  
 افتاده باشد و پشت و پیش ریش شده و بستن قدری شک  
 آهین با کتانها طیس میخوانند و آب پیاده بر روی طلا  
 کنند چنانکه بار که بهتر شود است و الله تعالی **باب سی و نهم**  
 در معالجه زخمی که از تیر و تیغ رسیده باشد که شکم در زیر  
 میباید که بکنک و شکم کنند و بسانند و بران جراحت پرت  
 که سودمند باشد علاج دیگر زراوند خرد میسباید که فواید بسیار  
 حل کردن را بجا نهند که فایده دهد و اگر کفانی یا استخوانی در  
 جراحت مانده باشد بستن قدری پنبه بر قدری آب که نمینند  
 و بر جراحت میهند تا آنکه کفانی یا استخوان بیرون آید و اگر کفانی  
 نباشد ماسی خوشترین میسر کند و الله تعالی **باب سی و دهم**

در معالجه ریشهای خشک این معالجی است که باید کرد که مایه و کافور  
 باشد که بکنک و شکم رسیده و موم چهار شغال و خرده کند و دو  
 شغال و سرکه کهن دو و قیوه در وی کشاید پس با تخم و بعد از آن  
 مرهم از آن ساختن و بر ریش نهادن سودمند خواهد بود و دیگر  
 مرهمی که ریشهای شست را سودمند بود شب یا می سودمند  
 که پس کند و با تیشی زخم چپته کرده اند و بعد از آن ضمیمه  
 برده و الله تعالی **باب سی و نهم** در معالجه کرم ریش است  
 اول همان تیشی که کرم در او افتاده باشد با آب کشاید تا کرمها  
 شست بعد از آن را بوج آب بدان رسیده و قطعه که زخمی  
 از آنجا است مرده و با هم را بسباید و در جراحت کشاید که کرمها  
 طرف شود بعد از آن مرهم از خشک کرده یک شهاب از زرد  
 سیاه نهند تا زخم شود و نیکو پیاده اندکی از زخم نیت کند و بر



مندی و جوشانده و مالایه و دیگر باره بر سرش بپاشند و پاره شیب  
 و گندم کوفته و سوده در آن زود می خورد تا بقوام عسل آید  
 پس آن مکر که گفته در آن کند و بریش نه که نافع باشد و اعظم  
**باب سی و هشتم** در معالجه پستی نیکاهای آب و برش  
 صابون کرم و دود و سیکی و شراب پاره بر سرش بنداشته  
 شود و پستی آن تون در آب کردن معجون ساختن و رگها  
 مایلین سو و ده و اگر نیز بریش نه نافع باشد و چون اند  
 کبر ساینده و برینه کاه مالیده بارش نه منفعیل کند و اعظم  
**باب سی و نهم** در معالجه کراین علت براسان از عوار  
 و خون و خنجر مرغ غالب شدن شود و دفع میکند و ظاهر است  
 می اندازد علاج آنست که اسهال تحت از کردن که بخت  
 و از نمره و دست نیز پس سبیل اگر تر باشد علاج او را بپاش

و بعد از آن که گردیده آید و باشد بقوه و خاسته نماید  
 تا اگر ضعیف باشد پیرون آید و با اسطوخودوس خاسته شود  
 و اگر با اسطوخودوس خاسته تریش شود و در غرض نیست  
 جوشانده و بر آن یک سیباید مالیده تا تریش کرد و در خون کرد  
 پس آن با پاسبان پاره بکیر و همان موضع را سخت مالید  
 بعد از آن تر و در غرض نیست و قهقهه و بمار و بطور و من را با هم  
 راست میباید بخت که بگویند و در آب کهنس حل کنند  
 و در کلوی آب نیز که بهتر شود و اگر کرده بود یک ل و اگر در  
 زیر ناسه یا سر زین و لیل یا شتر بخت است و در غرض نیست  
 و نیز کوفته و نمک با هم سیباید بخت که بگویند و بکند  
 تا سرد شود و بر جای که کرمی کند که نافع بود و دیگر شیوه و کرم  
 و سپندار و نمک و در غرض نیست با هم بخت کند و در اینجا

نفع دهد و دیگر پاره زراوند سپید با پاره زعفران و زعفران و زعفران  
 بچون شده تا سیاه کرد و بعد از آن بر پشت و دم بکشد که شود  
 بعون باشد **باب پنجم** در مداوای ریش شش و علقه  
 او است که قهقهه میزدن و در سینه و سینه و سینه و سینه  
 ناختن بود علاج او آب قهقهه است که از آن تر قهقهه بخورند  
 و قدری و قدری کل و قهقهه میزدن که چرخ و زیا به سوز  
 هر روز که بکوبند و کلوی سپید میزنند و بعد از آن که بشوید  
 و شیر در سینه و کلوی و زرد و اگر شیر نباشد بجای او آب  
 جو یا دیگر که در یک سیر و قهقهه و چهار و قهقهه میزدن که  
 و بچرخ که در سینه آب میزنند که در کلوی سپید میزنند  
 نافع باشد و اندک علم **باب ششم** در مداوای سگی که او را  
 بجاده داده باشند چون شسته باشد علامت او آنست که

اسپ از آن بزرگ شایسته در چهار دست و پای او شسته  
 و هم برقی که آنکه از زخم است حرا باشد و چون را زراوند و چوب  
 بگردانند شش بپوشید و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 او بر ریش که با لکه و لکه بپوشد و او را آب روان باز  
 که روی علقه بال باشد فایده و پانزده است **باب هفتم**  
**پنجم** و معالجه آه البقره و این قهقهه است که با سپید  
 و اسپ را کلوا کند و معالجه است و علامت او آنست که کینه  
 او سیاه کند و باشد و چون اسپ این علت بدید که قهقهه  
 با هم چندان مایه که میباید کوفت که بخورد اسپ میزند  
 و پس چوب و آرد کنند و آنرا در ترش میباید بخت بکند و چنان  
 که در سینه و چاه و دم و زنی که در کلوی سپید میباید  
 که نافع باشد و اگر این علت در ریش است و هر که این را روا



نباشد بهترین و ای آنست که چنانچه از راه رسیده باشد  
 او را آب دهند تا هر که غالب آنست که این صحت خلط  
 یابد و بعد از آن معالج هر که آب باشد او را بروی کمرین  
 خشک بپاشند و اگر کمرین خراب باشد بهتر پس از آن که  
 آب بکاهد او را باشد تا بدور روز او را آب ندهد و روز  
 مقدار و من آن را جو باید و در چندی بکشد و پس از دو روز  
 چون خفگی او را آب بقی بماند آن را در دهان جو باید  
 و با هم بگوید که در آن گشتن تا خفگی شود و بخورد تا این  
 زحمت خلاص شود ان شاء الله **باب پنجم** در معالجه آب  
 زرد و استعلاست آب زرد آن باشد که شکم آب ماکند  
 و آب در آن داده باشد و چون است با ما پس نهی آنست  
 با ما سر فرو در چهار دست و پای استراحت ماکند و بناگاه

داشت تیز چینی پس آب پس گیرد علاج او آنست که اول آن آب  
 باید پوشیده و در آب باید بست تا عرق تمام کند بعد از آن  
 آب را به پلاسی بوی نیک بمالد و او را علف در آن بکشد  
 و برگ کرفس بکاهد ترا که باشد و دهند و اگر علف تر باشد  
 یکیش از روز آب بپاشد که بدینند و از زرافان بعد  
 آنست سوراخی بکند که در فستق باشد بپاشند تا آب بپاشند  
 باشد پروان و آن خم را بعد از آن آب را بپاشند  
 مرهم نهند تا نیک شود پس آن را در هیچ بپاشد که  
 اگر چندی مانده باشد تحلیل رود و چون آب را بپاشند  
 باید کلام در میان آب بپاشد تا زمانی که عرق بکشد  
 زیرا که در آن است **باب ششم** در معالجه ضعیف  
 خشک علقش آنست که دست آب گرم بود و اندام خشک

گرم باشد و پیکر بی شادی انگشت علاج است که باید از  
 زیت و کنیس و بطرون مایه و با سپید مهند و حلقه بناید  
 و اگر حلقه بنشاند حلقه خشک از باید کرد با کنیس و  
 و با سپید مهند تا بخورد و شراب شیرین و بطرون در کلویش  
 میاید بخیت و اگر دست و پیکر او را میزد و شراب  
 با کنیس در کلویش ریزد و شکش دست میماند که بهتر شود و اعلم  
**باب بیستم** در معالجه حنظل و حنظل دردی و جوشی بود که  
 در بر و سینه سپید و مد و علاتش آن باشد که چون تور  
 آخر باز کشاید شود و دست و پای هم بر می آورد و هم  
 بر میزند و چون مانی بر آید دست کند و شکند و این از سر جوشی  
 که بیش سید بود و علاتش آنست که گوشت نول نمک خور  
 بر آتش نهند تا جوشش آورد و بعد از آن چربی بر سر و سینه

باله و پس از آن آب را و آب بزرگ بزرگ باید انداخت  
 که نشاند و بهتر کرد و او را اگر که بر نند نافع باشد و اند  
 اعلم **باب بیست و نهم** در معرفت با و در معالجه آن حال  
 که از زحمات با و از آن پیدا می شود که اسهال پیش از آنکه  
 طاقت باشد میفرمایند و خدمت میفرمایند و از آری  
 و زخمی بر روی سینه سپید میزد پس بدیج همان را و در عصب  
 که از پس دست باشد و فر میزد و در بر نند که جوش شود  
 و چون و را در او ایل علاج کنند و چون فی کرد و بر نند  
 سخت کرد و مانند استخوان آن را با انواع استخوان علاج کنند  
 علاج در اول آن میاید که باید که نمک کوفته و خرد را با  
 میاید کرد و آب پاره پاره بر سر آن نمک کوفته و میاید  
 بعد از آن پاره پاره با پس قوی لبان نمک نیک میاید



اند و که بر پی دست و پای آب بربندند و هر روز سه نوبت بآ  
 تر میکنند تا سرد و زکند و که امید است که یک شو و آن با و آ  
 زایل گردد و دیگر زنده و درم و زنده ایدم و سرش را با هم میاید  
 و بر پی آب باید اندودن بر کوه پاره میت یا چیدن یک  
 و در روز زکند و چو خنای که از دست آب بچشای تخت باید  
 که اسپاد آب باری آب بسیار بران زنی مانی چنک  
 شطرت تر شود بعد از آن کوه پاره باز کند چه اگر تحمل نکند  
 موی کند شو و بلکه پوست نیز ریش کند و هم باشد کفی را  
 بازارد علاج دیگر که هم در او اهل میاید کرد است که کفی  
 پرون خرد و کاست که از آن کوشی میاید میاید و  
 و میاید کسی آن که نیز نه بهیت طاهر چنما تر باشد و نوی  
 کند که بیشتر از آن که بکند و بعبص رسد که بسبب آن است

آب ضایع شود و چون که زنده است باید آب را پس که کسک مانی  
 را اندن تا خونی و ما و که در اینجا جمع شده باشد و پاره قطره  
 و شتر کند و یکد و در این پار کشته خود کرد و هم خوشانده  
 نختن شود پس اگر پاره بر سر چنی بندند و این را و مار انچه  
 کرم باشد بخشی که دست است نوزاد بر صعب است آب  
 باید اندود و هر روز بدین نوع باید کرد و چون این را و کسک  
 باید که مکرار کند که اسپ قطعا دست را بداند انچه را یا بخری  
 بساید که چو نخی رو هم هلاک باشد و چون هر روز بکند و انچه  
 را بر روغن کجند نیکت بمانند و اسپ را بعد از آن میاید  
 میاید داشت و در میان حل نیز نیکوست علاج دیگر که  
 این رحمت را پس بدید آید انچه در سپر که باید نما و مانی  
 که در و کسک نشاند و عصب کا اندانند و زبر و زنا فرو

که به آید باشد کم شود و دیگر قدری بنده بر کلیم پاره نمند و در پی  
 آب و زردمان آن نفع و آما پس که بر بند کا ایستاده باشد  
 پاکند و شود و علاج اسهال کرده و اگر بدین اسطه دست آب  
 آما پس که در میس باید که آب در آب سرد میدارند و بعد از این  
 تا آن آما پس را می که در علاج دیگر آن که آب چای و چمن است  
 پدید آید و در موضع داغ میهند و یک کاسی که عصب یک  
 باشد خط نکست بمبادا که داغ عصب سرد دست از دست  
 شود و باید که چون داغ خواهد نمود پی اسطه صافی و روشن و پدید  
 و داغ با حیات باید است و باید که تا بش داغ به استخوان  
 زرد و زیاد و نیست نمیدارند سوخت و زیاد و از آن است که  
 که زیر و اغشت بر یک کاسی حال داغ برانجا نمیدارند و اگر  
 بعضی سرد و زیان باشد و اگر خواهند که زیاد و میسود

و پوست دست آب که قطران بر جایگاه باید اندود و تا چون  
 بنهند قطران بکشد و پوست بر که چون داغ کرده شده باشد  
 نکند آید برانجا میس باید مالید تا دست است سخت کرد و اما  
 موی قیر و پیو خوک و روغن نیت و نمک هم چندان باید که  
 پامیزد و جایگاه داغ برانجا و تا هفت روز بعد از آن کافی  
 که قدری خاکستر آن کرده باشد و دست در روغن نیت  
 موضع را میساید شست و پس از آن شراب و روغن نیت  
 مالد و دیگر اندکی در پر کنند و بهر روز بآب باید شست  
 و بعد از آنکه شسته باشد پاره روغن کل برانجا مالیدن  
 باشد و قطعاً میساید که داشت که بدست یا بدین آنجا  
 بخار و اول روز که اسطه داغ کرده باشند بعد از آن  
 نرم باید راندن پس از آن آب سرد میساید و اشتاید شود



چراپی که داغ کرده باشد پنج خمر و دمنند ترا ز آب سرد  
که آن موضع را میسوزند علاج او در وقتی که این خمر دراز  
کشد و آن عقده که گفتیم چون پستخوان گردد آنست که آنرا  
را فعل یا کنند بعد از آن موضع همان جهت را پاره آهن  
در آن کند موی زان برود و با سبب نیکو شود تا عصب را  
چنانچه شرطت بدید آید بعد از آن شیری پهن بر کرد و بپزد  
عصب را پستخوان را بشکافد چنانچه عصب را از آن میسوزند  
بشکافند و کاه را فرا بیازد و بپزد و پستخوان را پاره را بکشد  
باید آورد و چون بنشیند کرده باشی پاره نکند و بجا بیاورد  
و بکوبد و پاره بخت چنانچه بست تا اگر فصد مانده باشد  
نکند و از ایل که کرده اند و اسد علم **باب پنجم** در علاج  
شش که اثر المظ شکست میگویند و علامت آن است

که

که چون مهره پیاشته بر اعضای آب و پشته آنست که بر پس  
دست و شکست کاه بدیدی آید و آنرا علاج بانواع کرده اند علاج  
او آنست که از آب و روز بدست میمالند تا برود و گو  
نزد که باز از آن مهره از زیر چربی بپازند و بر سر آن  
نهند و یک کوبند و بهر یک روز بار یک شایند و میمالند  
و دیگر بار می بندند تا بهتر شود آنست اسد و دیگر علاج آنست  
که دو جزه از پیاز کرس و کچر و از کوبان شتر مرغ یک را جدا  
بکوبند بعد از آن با هم پامینند و معجون در کوه پاره را با نفعیت  
کند بر طبعه قهار همان مهره حلقه بسیارند و پیرامون همان  
نهند و آن معجون که از پیاز کرس و کوبان شتر مرغ ساخته باشند  
در میان حلقه نهند و بر کی درخت بر سر دار و نهند و بر کوه پاره  
و در روز بکوبند و در نیمه روز بکوبند اگر چنان بود

که همان مهر و نرم شده باشد و الا دیگر بار چون اگر بر  
 کتد و باید که باز بر نفس نیاورد از کوهان شتر کتند و عشا  
 که گفتم بر این منته و دور و نزدیک دارند و بعد از آن بجا  
 اگر چنان شده باشد که آنخت بر اینجا نهند چنانچه  
 که بترکند از آب شتر کتند و نیکی کنند تا بالایشی که باشد  
 تمام باید و پس از آنکه بالایش تمام شده باشد پاره ها  
 شود و بسیارند و چند و زبران یکجا و نهند تا نیک شود  
 و بسیار است تا سلامت بماند علاج دیگر است که پاره  
 آبی نیکو بگوید و بر غول کا و چون کتند و بران مهر می نهند  
 و چون باز گیرد همان موضع را بدست نیکو بماند و بدین  
 مداومت می نماید که امید است که نافع باشد و در زمانه که  
 دست در آن موضع می آید این عمار بخواند بسم الله کن

اعظم الله قدرته الله تعالی ایسک بجلال الله کن  
 لاحل لاقوه الا بالله العسی العظيم و کفر و دل سرخ و بود  
 که نافی از سر کی و دوم با آب بر که جنبه میجو کند و برین  
 مهر طلا کند و کندارد که از جای این مهره بگذرد که موی پشته  
 اسپ خراب شود و و کوه پاره و بدنه و کیش بگذارد  
 چون چند نوبت چنین کنند زایل شود علاج دیگر است  
 که در اول که بدید آید و نرم باشد شکر منده بعد از آن  
 بهشت کار میمالد تا همان مهره پروانید و پس از آن یک  
 پاکند تا اگر چیزی مانده باشد شک آنرا بخورد و اگر چنان  
 باشد که مهره بزرگ کرده باشد حلقه آهنین در آن انداخته  
 بسازد و از دو سوی حلقه بر بند می حکم میزند و حلقه را  
 بر مهره نهند و سخت در چند تا ده روز بگذارند بعد از آن



بجا نهد آن مهر را بشکافند و پشت کار و نیک بجا  
 تا آنکه که خیری در او نماند و دیگر مانده همان طبع را اگر نماند  
 خنجر سوزاند و بگوید اگر در آن مهر نماند و اسب را بکند از  
 که نیک کرد و الله اعلم **باب پنجم** در معالجه شیرین بکند  
 شیرین مادی بود که در خرده کا و دست پای است  
 مانند شقاق آبی زرد می آید و اسب بواسطه آن بکند علاج  
 آنست که اول از بنظر و آب گرم نکشاید و بستر  
 و دیگر باره آب و جگر بشوید پس سر و زخم و عرق  
 زیت و زنجار بر او اندازد و سر و زخم را پس از آنکه بشوید  
 و اتفاقاً آب عالمه باشد و در هر تراب یا میز و  
 آنجا مالده که بشود آنست که تعالی باید که وقتی که معالجه  
 قطع کند از او که اسب دست پای را بکند علاج دیگر است

اگر که شیرین بکند و بدانست و پای اسب که شیرین  
 رسیده باشد می اندازد علاج دیگر آنست که شیرین که خشک کرده  
 با سیکی ساییده و بدان موضع اندازد علاج دیگر اسبی که این  
 زخم است رسیده باشد و یونجه چینی بخوردش هر دو اگر دروغ  
 و یونجه خواهد داد باید که پنج قطره روغن باشد و سرخ و در آن  
 بکند و منجبتانده و میگذارد و آنکه چهار دانگ یونجه بکشد  
 خود میان روغن کند و اسب را بشنود که داند و بخوردش و بد  
 که نافع باشد و این اسب اسود دارد و از مادیان و غل  
 و خنجر اما پس که گره باشد بوی نمی باید داد که قوت بخورد  
 چند آنست که و طاقینا و رد و هم باشد که مخلوط کرد و  
 اسب بخورد و روغن و یونجه داد و با شنی و در علف تره کا  
 و خیار باید داد و در تابستانی اسب را دو نوبت دو قطره

بر منده کانی باشد و اندام اعظم **باب پنجم** در معالجه  
 خوره و علامت خوره آنست که ریش ابرو خورده شود  
 و با کوفتاده و از گوشت پاره سپهرن دانه و ارسده باشد  
 و سر و زهر منبر شود و نیز باشد که این بر دم ابرو  
 افتد و اگر علاج نکند غالب آن باشد که دم نکند علاج او  
 آنست که زرنج سرخ و زرد قلیه و اقاقیا از زیر کی سوهیده  
 و ششانی آب ز سیده از زیر یک کچهار و قیصر  
 جدا جدا بگویند و بعد از آن در سبکی با هم کتد و با قاشق  
 تان خشک شود پس یک کو خور کنند و رکوده پاره بکنند  
 و داری سو و در او پراکنند بسیار و بروی همان چهره کنند  
 از شام تا با صبح و چند نوبت چسب کنند امید که بشیر  
 و اگر جایی باشد که رکوده بر آنجا نماند و در او بر آنجا چسبند

و بر کدورت بروی منده و بگذارد و یک مرتبه بنده و آنه پختن  
 و گوشت و بر آنجا پراکنند سوخته باشد علاج دیگر بستن  
 زرنج زرد و زرنج سرخ از زیر کی و در دم و آب که هفت  
 باب خوش نیک شسته باشد و خشک کرده و کو قیصر  
 بر کی جدا بگویند و در سر که کتد چنانکه سر که در  
 بروی آن در آید و چون سپهر که با زخوره و دیگر باره در آن  
 تاسه چهار نوبت و سر و زهر منبر باشد و در ساینه کتد  
 و بر خورده که و اندام همان وضع که خوره در آن افتاده باشد  
 بر که تر کند و این در بروی می بر کند که نیک شود و انشا الله  
**باب پنجم** در معالجه اسپکی او را کسر غلبه کرده باشد  
 اما علامت این صحت چنان باشد که از دست و پای  
 ناله و جرم می چید و چشم خوانند و باشد و نیک شواهد



و کینه شش و سر آمان سیده و عرق باریک بود و آب آ  
 خوردن علاج او است که یک کوزه است اسفنج و قدری نمک  
 خاکی خرد بکوبد و در پی آب کند و یک روز آب بنده  
 روز دیگر یک کوزه عیند خایه مرغ و روغن و از سر کینی  
 درم و با باده کرا میزد و در کلوی اسپ کند تا بخورد که بی شود  
 دیگر یک کوزه عرق انوشاد و زرد چوبه از هر یک دو درم  
 خور و بساید و در کلوی اسپ ریزد تا بخورد که نافع باشد این  
 سرد و خالی کشند و است و اگر کش بسیار بود دیگر  
 قدری کرم سرد با سه درم نوش در بساید و با کینه کور و ک  
 در کلوی اسپ فرویزد که نافع باشد انوشاد است تعالی  
**باب پنجم و نیم** در معالجه اسهال و شستی آورده باشد اما  
 علامت اسهال که شستی آورده باشد آنست که دیگر او اگر شستی

باشد و اما سیده و پنجه میوز و و شش بود و چشما  
 تیره و کرد بر کردی اما سیده و پنجه باشد اگر اسهال یا  
 بود صحت ناسور بود اما شستی را از آن آرد که ماله شده  
 و بر جای نمک و سر خنثی باشد علاج او است که روغن  
 زیت با پیاز مرغ پانزده صفت روز بوی در مالش کند  
 روغن کنجد بار غش از هر یک یک کوزه اسپ فرویزد و شستی  
 اما اگر ما دیان افج پر و آید بسبب نجی که بوی رسیده  
 آنرا ناسور گویند علاج او است که فرج وی بکر یک  
 دو نوبت بشوید و بر روغن کند و پنداید تا بخاشیش باز شود  
**باب ششم و نیم** در معالجه اسهال و شستی آورده باشد اما  
 و میوز اند پر و کرم با هم راست بر آب یا به بل و شستی  
 زیت کرم کرده بر دی مالده تا بشود و اسهال و شستی

و معالج اسپکی او را قیض پر آورده باشد بعضی گفته اند  
 که اسپ را در آب روان میاید داشت بسیار که فایده  
 و بعضی گفته اند که او را به قصابخانه میاید و مرد و پایی او را بالا  
 و قیض او را دست میماند و آب سرد که نمک در آن انداخته  
 باشد قیض او را میزند که نافع باشد و اگر آب دریا باشد  
 بهتر علاجی دیگر که قیض اسپ بوزن پانزده و سه که که  
 سخت ترش باشد بریزند و سه است و باشد علاجی دیگر که  
 مشک و دو جبهه چندی است و اندکی سیاه بام میاید  
 و در سوراخ قیض اسپ میاید و پشتر از آنکه این در او  
 استعمال کنند باید که قیض آبش را بی که زعفران در آن  
 مخفوج کرده بشویند که میاید باشد و الله اعلم **باب پنجم**  
 و معالج اسپکی او را جذام باشد که علامت جذام

است که زبان اسپ یاد بود و اما میاید باشد و شبها  
 او سخت آما میاید باشد و آب از او رود و علاج او  
 که کپری روغن کاه می درم و دو عدد سیر پاک کرده و این  
 بچونان چنانکه طعم سیر از وی برود و آنکه فروگیری و روغن  
 صاف کنی و چهار روز این روغن در بینی اسپ فرویزی که  
 بشود و دیگر آنکه پستور را آب سیر میاید و او مکرر اندکی تمام  
 بشود و آب پیش از آن میاید که روغن در بینی آن فرویزی  
 که بشود و دیگر آنکه فرویت میاید و ام و سلاق الی  
 و سیاهی علامت سلاق آن باشد که زبان اسپ سیاه  
 و سیاه باشد علاج سلاق پستانه میوز و حیدر و عمل کند که  
 روز خایه مرغ را سیخند و بخین و زرد و با سپ و آن نش  
 بود و الله اعلم **باب پنجم** در معالج شکاف و شسته



سم آب و آنرا که گویند و شتان و تر گویند علاج او است  
 که ایک قطران نفط و زایح آزا پاکند و بعد از آن پاکند  
 و چون غبار و کوهشیم کرده باشد و غبار و باید که کله  
 که این جام باشد و استاده او را بر چایند و راند  
 که باز ایستد و چند همان جهت بهتر شود و چون بنشیند  
 دیگر بار پس کشا شود و چون آسانی بر او است بر نشیند  
 و میراند و در آن حالت هم باز اندین کشود و هر چند که در آن  
 بنشیند آب کله تفاوت کند که صلاح در آنست که در  
 آن زمان بنشیند تا بهتر شود و دیگر تباهی هم را چنانکه میسیم  
 و بعد و قطران هم که دانه در این سیاه چکانند و بعد از آن  
 با دانه چسبند و نوبت بدان پاکند که معینه باشد و دیگر  
 خیار دشتی که بعد از آن که جوشانند و باشد در سم

ریز که معینه باشد و اندک علم **باب پنجم و هشتم** و معاینه در  
 اکلیل و این جهت که سیم سید و باشد و چون می خرد که آ  
 که نرسد آب را و کند دست انجلی بردارد و هم انجا که  
 باشد چند روز نفط سیاه را بنجا سپاید اندود و بعد از آن  
 نفط و دانه را بنجا طلا باید کرد و اگر دانه را بنجا باید  
 و در غرغره و بنجا میرند ناف باشد و اندک علم **باب پنجم و هشتم**  
 در تکریم که اسیم را از کک کند و بر و یا ندر خنجر خلی آب  
 در و کی بچشاند و هر چهار دست و پای چند از آن آب  
 هم نرم شود و زود بر و یا ندر و بعد از آن که پس که از و کوشند  
 و با هم پانزد و بر سیم آب باز ندر از طرف شیب و پا  
 پوست را بنجا بندد و تشپاره بر کرد و بروی میارند و اگر  
 بدان سپهر و بر سیم پد و زیاد اگر کند و زود تر فایده یار

و بعد از آن آب باروی سپید رنگت کرده باز دارد  
 و در چشمه از آنجا بر می آید و تا نیم رانیک کرده و بر روی  
 علاج دیگر جنبه و قطران است پس آب باید کرد و پس از آن  
 روغن بادام کوی سخت گرم کند و به این میالده که نفع و نه  
 و اندک علم **باب پنجم** و در پیرو و و شدن پس  
 اگر کسی را پس از این فعلی سوده باشد و شود از قرض علاج  
 آنست که یکم و قدری خیره کند تا وید که منتهی بر برابر  
 بگوید و چند جوی کند و بر میان پس آب کند و با همی  
 کند تا و از آنجا که از و سه روز پیش کند و سرکش شک زیر  
 آب آلوده که بهتر شود و علاج دیگر که قطران شامی و سینه  
 و روغن تازه و خوش اند و نیم گرم پس آب فرویز و تا  
 قوی کند و روغن پس چکانیدن نیک باشد و دیگر که در

نیمه و شیر خشک پس نای بگوید و آب می کشاند و  
 بعد از آن که کوه کند و بر پس آب بند و تا شود و دیگر که  
 یکم و خور و پس باید و با این ارد که گشتیم باید و بخیزد  
 و بر پس بند که نیک شود و اندک **باب پنجم**  
 و معالجاتی تفرقه و آن چند فصل نهاد و فصل اول در معالجات  
 بواسیر چون بر آب نینداید آید علاج آن آنست که از دم  
 او بگوید بر یکم و دو و او سیر را بدان چرخ و بند و در و ششم  
 باز کشاید و عرق و در زیر او سوزاند که بهتر شود و علاج دیگر  
 پوست صبور چندم آب و غیره پامیزد و بر آنجا مالده که  
 شود و علاج دیگر آنکه آب زینده خسی بزرگ شده باشد و در  
 و آب روان از او شستن و جای که سر شیب باشد و  
 تمام و در علاج دیگر که کاه و اندکی موم و اندکی نظرون که



که بپوشد و از این باشد هم بسیار میزد و در آبی سرد کند که چون در  
 اینجا مالیدنیک شود و اگر آب دریا باشد اولی فصل  
 و دوم در معالجه ایشش آب اگر ایشش در آب جمد کاهد  
 بجو و رویم گویند چسب داند و بگوید آب بارغن نیامزد  
 و بر همه اندام آب اندازد و روز دیگر آب را آب گرم بشوید  
 و باید خسته در آن آب کرده باشد و دیگر بار طلا کند تا زمان  
 که بهتر شود و علاج دیگر شب بزاج ترکی مشهورست نیک خرد  
 و بارغن نیت پامیزد و اعتضای آب بدان مینداید و بعد از آن  
 است و آفتاب باز دارد و تا عرق کند پس از آن و را  
 بشوید که بهتر شود و است و الله تعالی فصل سیوم در معالجه آب  
 که خرمزهره خورد و باشد و بر من خرمزهره یک سبزه آب در یک کاس  
 کردن نیک است تا بماند آید بعد از آن یک از سرش فرو

گیرد و خرمزهره بدست نیکو مالده و در میان آب مالده که تا دفع باشد  
 علاج دیگر بارغن سوسن باید کوشش با بر چند اشک که  
 باید جوشانیده بعد از آن صافی باید کرد و در میان آب ریزد  
 و از این بر آنست که کشتاید مرا پس کی گیس باقی فالت بخورد  
 در حال بارغن خرمزهره و کاهوی او ریزد که دفع مضرت کند تا آینه  
 فصل چهارم در معالجه عرق آیشی است که در سرم آب  
 علاج آنست که هشنان نمک بگوید و بارغن کاه و پامیزد  
 و در او مالده و باز بجا بون شود که بشود و اگر هفت روز  
 بر روغن پستان لدنیک شود دیگر کج و پ کین آویزد  
 هم بگوید و در او مالدنیک شود و دیگر اگر مغز پسر که سفید باد  
 مالده و بجای آن پاکت بشوید پس قدری نین و رنج شود  
 و هم آمیزد و یک شب باز در آن موضع نند نیک شود و دیگر خرمزهره

سیر و کپل کرده پیکر و بر پای پستور بند و باز بر که  
 بشوید چون سگانی بدید آید و بند باشد که احسن و مفید  
 یکدم زعفران جسد را درم آمیزد و مردم سازد و سه شبانه  
 روز در موضع جدن بندد و روز چهارم بشوید که یک شود  
 فصل نهم در معالجه سرطان علامت سرطان آن که اسپ  
 یکسوی سرش فلکند و سرطان خوره بود که در پوست پسم  
 افتد و پسم رسد و ظاهر گردد و اگر بدقی بود بکنی انجامد اگر  
 این علت در جای دیگر از اندام پیدا شود رست کار عجیب  
 باشد پس بگوید اگر پسم هاش آماس دارد و از دیگر زیاد  
 بود از اسطوخودوس شش راست کند و که کند و اگر نکند  
 آماس بر دست هاش بود آنرا در شش خالص شش راست کند  
 و جایگاه او پشت شست بیشتر میاید زود عجب باید کردن

تا بیشتر دور زود که اگر سخت زند مخاطر باشد و سر که اسپ  
 راست نشود و اگر سخت بود و داغ کنند و اگر نرم بود  
 که اینجا نازک بود و اگر قدری گت بپسند نرم باید و بارک  
 خطی سامیزد و با معصنه نیک شود و فصل ششم  
 خوک و ذبل اما علامت خوک آنی که مفسده دارد و ز  
 و ماده مرد و میباید اما خوک ماده را سه چهار هفته با  
 و علاج آن است که را سورا با خون پوست و گوشه مژم  
 و در خوک میالد تا اثر مانک سورا بخورد و اگر زود یک مفسده  
 دارد و بین روغن و مردم که گفت باید عمل کرد که مفسده  
 اما خوک زرا را سوری زباید و خوک ماده را را سوری ماده  
 علاج دیگر مردم اسپ را باید شکافت و داغ کرد تا خشک شود  
 علاج دیگر آنکه اگر ذبل از اسپ پروا یا از آب یا شکافتن



و باز چشم باین بر او نهادن تا جراحت پاکیزد و خشک گردد  
 فصل ششم در علاج دلو و آس از آن باشد که گدازد و جوش  
 رسته بود علاج آن است که دست در جوش نشاند و آن  
 موضع را بر غش نیت و کا و بچون کنند بدان قدری که بوی  
 اندر شود و رسته بر آن چشم بندد و در دم اسپ بندد و چون  
 خوابد که گش را بر افکند این رسته را بکشد تا چشم پر شود  
 آید و کشت دهد کرد و کشتن قبول کند فصل ششم در علاج  
 برسام اما علت برسام آن باشد که گوشه و شسته و  
 و چشمها مغلوب گردد و پوست بروی خشک شده و علاج آن است  
 که روغن تازه چارکی در گوش اسپ افکند و سر و پوست  
 و اعضای او بر روغن کرم مالند که بشود اما علاج سفیدی که بر  
 افتد آنست که سفیدی بکیرد و بکشد و در کوزه سفالین بپزد

و سر کوزه بگل سپحکم کند و در توری کرم سفید بپزد و کستر  
 شود پس آنرا کستر بار روغن جامیزد و مکرر بدان موضع اندازد  
 که سفیدی بر دایره علاج را آویز نیک باشد فصل هفتم در  
 نفاس و آج زنگاری باشد که اسپا باز دید آید علاج آن است  
 که بتابستان نشسته با کافور و عطران آینه تخت سر و پوست  
 تا خرو زبانش فرو ریزد که نافع باشد و زبستان شود  
 کا و در جوش کشند و در تابستان هم شاید فصل هفتم در  
 و این سفیدی است پرونی و اندرونی در کلوی اسپ اما علاج آن  
 آنست که روغن کافور و روغن لستند و خوب کزیزد و دود  
 تا خفته شود پس دست پیشتان را در او بپاشد و در آن  
 اما اگر اندرونی باشد حلقه شوا اندر رود و هر چه از آب و صفت  
 خورد از پیش او پرود آید علاج آن آنست که روغن کافور و باخرا

استخوان پرون کرده و در مانع کی کنند بعد از آنکه بگویند  
 باشد تا نرم شود پس بر من تمام آنرا بچینه کنند و در باز کنند  
 شود علاج او است و علت خفا آنست که آب پیچیده  
 فصل باز شود و علاج جگر آنست که در هر روز با آب  
 بکام ریش شود علاج او آنست که آرد و خمر سرد و هم در آن  
 موضع مالند که بشود و سریش که باشد سود دارد اما علاج  
 سیفیدگی در چشم آب فند آنست که گند دریا و گیز اسفند  
 طبرزد از مرکب قدری بپایند و بگریزند و در چشم آید  
 کشته و آب پخته دارد تا آنکه باز در علاج دیگر که در فصل و خم  
 درم نکند با هم بچینه کنند و با چندم آرد و پیامیزه بسازند  
 شورند تا چون خم کرد و بسیار شود آنکه بچینه و چون  
 و در روز چشم آب کشته که بشود علاج ریش چشم آنست

که

که قدری زیره با خردل و بایند و در چشم آب کشته که بشود  
 علاج دیگر آرد و فصل و شکرت خم شاتره هم بچینه کنند و بگریزند  
 بزد و در چشم آب کشته که بشود و آنست اما بعد تعالی  
**باب ششم** در قدر ضعیف شدن آب و غیره بدانند  
 آبکی علف تخم زرد و فربش شود علاج آنست که بزرگ قدری  
 بکند از و با نمک کهن با میز و آب بچینه کنند پس بچینه کنند  
 که بشود و اگر خوک بچینه کشته و جو آب را بخون و بچینه کنند  
 و با آب دهند فربش شود و اگر در باطن آب چاری باشد  
 آنست که آب از دغش میزد و از چشم پس علاج آنست  
 که پاره زعفران بچینه کنند و بچینه کنند از مرکب بچینه کنند  
 بگوید و بار و فربش و کلوی آب بچینه کنند که بگوید و بگوید که از  
 و مانع آب پیچیده آید نوش در روز و معطر و عرق کل آب



و دوم در غش چکانه که بشود دیگر اگر از تاقین بجز شود  
 علامت آنکه دیاکشا و در روزگار بر چیده دوم  
 نیز زنده و شش میزد و علاج آنست که زنی بر کردل پ  
 بنده و سر سبکی بر بندد چنانکه نیمه بالای می نشیب  
 باشد و نیمه زیرین در بالا یعنی سر شیب نیم طول و غش کا و  
 با صد دم روغن شیش تحفه کند با ده طول آرد جو هر روز  
 تا دو روز باید کرد که نافع بود و رنج ماندگی و کوفتگی  
 از برود و فریاد و دیگر اگر کسی از کار یا بار یا از دوا  
 بجز شده باشد علاجش آنست که گشیزند از مریجا  
 که خوانند و پاره آرد جو با خون پیامیز و مرهم کند و بکباب  
 هند و برانجا که کوفته تر باشد طلا کنند که نافع باشد دیگر  
 اگر کسی در تاقین یک پله علامت آنست که شکم او آگاهید

و پاهایش لرزان باشد و مردم می افتد و میخیزد و نه بول  
 و نه سر کین کند نفس سرد میزند علاج آنست که یک طول بول کوکبا  
 و نیم چای نام بپوشند و باقیه تخم را زبانه کوفته و روغن  
 شیش جلد و کوشش نیز در بر نشیند که خوبست و باید که نرم  
 نرم را نهد یا دست میکشند و از میان در دوران او کنند  
 آنکه پاره نمک با شش طول آب بکند از ده و صاف کنند  
 و بر آن تحفه کنند که نافع باشد دیگر اگر خوانند که اسهال  
 میخیزد که از اسهال کمره ای که در کنار و مزاج و مریه سپیک  
 از مریه قندری و ماز و سر و جلد را در هم بکوبد و شیر اسپ  
 برشند و در اسپ مالک که سفید شود و دیگر اسپ را که کز گرفته باشد  
 بول کوکبا و کاشنی در کلوی اسپ ریزد که نافع باشد  
 دیگر اگر کسی شوارزاید این آیه قرآن مجید نیست و نبوت خواند

كِرَاسَانِي بِرَأْيِهِ وَرَحْمَتِي بِهِ وَإِيَّائِي  
أَوَّلُ مَنْ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ  
كَانَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ  
الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ  
وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ إِذَا السَّمَاءُ  
اِفْتُتِحَتْ وَادْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ وَ  
الْقَت مَا فِيهَا وَتَحَلَّتْ وَإِنْ يُوَدِّعُ  
لِمَنْ أُرْسِلِينَ إِذَا بَقِيَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ  
فَمَا هُمْ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَقَى  
الْحَوْتَ وَهُوَ مَعْلَمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ  
الْمُسْتَحِينَ لِلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ  
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ

عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ  
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
قَت رَسَالَةِ نَبِيِّنَا  
بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى  
قَمَرٌ





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلى على محمد وآله الطاهرين  
 اما بعد اي سال است موسوم به بازمانه و آن برده  
 نهاده اند قسم اول علی دهم و دوم علی و در قسمی چند  
 باب را آورده اند **قسم اول** در معرفت مریض صید  
 کشته و صفات آن در آن می باشد باب است  
**قسم دوم** در بیان امراض جانوران ذکر علاج مریضی  
 و آن مثل است بر صفت چهار باب و الله اعلم و حکم  
**باب اول** در ذکر افتاد اول کسی باز بدست آورد و بدست

شکار کرد و بود **باب دوم** در ذکر مریض صید کننده  
 و اجناس پس آن **باب سوم** در ذکر مریض که می کشند  
 ایشان را **باب چهارم** در ذکر نرنگه و ما دینه **باب پنجم**  
 در مریض باز و صفت آن **باب ششم** در طبیعت باز و صفت  
 آن **باب هفتم** در نشانهای زیر شیری و آن **باب هشتم**  
 در صفت رنگهای آن **باب نهم** در صفت شکل صید  
 از باز **باب دهم** در صفت باز نرنگه **باب یازدهم**  
 در صفت باز مانده **باب بیستم** در صفت بازی که مریض  
 بزرگ است می کشند **باب سی و دوم** در صفت آن که  
 مریض خود صید کنند **باب سی و سوم** در صفت قوی ترین باز  
 در صید و در جواب فرستادن **باب سی و چهارم** در صفت کنگه  
 که نام باز و صید شاطط دارد **باب سی و پنجم** در صفت





شاخ رسید در آن درخت نشست ملک دم زیر آن در  
 رفت و در وی تامل کرد ملک بسیار خوش آمد با خود اندیشه  
 کرد که مرغی چنین خوب لایق آنست که در خانه پادشاهان  
 باشد حال نواب را بنفرمود تا هر کجا این مرغ را پسند  
 میدکند بفرستد نزد او برند از مرغ کوشش سعی کرد و چند  
 عدد از آن گرفتند ملک بآن فرمود و موافقت میگرفت  
 و چون کس را نشان داشت که حراست و رعایت ایسان کرد  
 روزی تفریح آن پادشاه میسر و ناکاه کبوتری در اندرون  
 آن خانه پرید باز جیبست و آن کبوتر را گرفت و بکشت پادشاه  
 را عجب آید گفت همانا او را نیز چون پادشاه شاهیست  
 روزی دیگر و باهی او دید بازی دیگر بر جیبست و او را بکشت  
 و بفرمود که پادشاه چنین بنشیند گفت همانا طبعش با

دارد او را تعلیم میدی بسیار کرد و بنفرمود تا از تعلیم صید  
 کردند و بآن صید میکرد و اول کسی که صید کرد و بکشته  
 حارث بن یحویه بن قور بود از عرب و بسیار بود که روی  
 صیادی کرده بود و از دور ایستاد و بود و تفریح میکرد  
 ناکاه مرغی در آمد و در دام افتاد حارث او را بکشت و بکشت  
 و بخانه آورد و او را دوست آموز کرد و اینده و بآن انس  
 گرفت و هرگاه طعمه بروی می گذاشت میگرفت و هرگاه کبوتر  
 در هوا میدید او را میبید و او را چنان دست آموز کرد  
 که چون او را بخواندی پند می روزی مرغی را کوشی دید و در محراب  
 میدید او را بخواند کوشش را اند چند نوبت با یکدیگر مصاحبت  
 کردند تا عاقبت مرغ کوشش را بکشت دیگر او را تعلیم هرگز  
 نکرد بعد از آن وقت صبح را از بهر صید کردن میداشتند

اما اول کسی که شایسته است آوردن طنین ملک و مردم  
و بسبب آن بود که روی او را دید که پادشاه و مرغیابی صید کرد  
او عجب داشت بفرمود تا جملها ساختند از بر صید کردن  
او و از غایت آنکه او را بسیار از شایسته خوش آمد بفرمود  
تا آنجا که مرغ آبی که صید کرده بود شهری ساختند  
و از اقسطنین فرستاد اما عقاب اول کسی که با عقاب  
صید کرد اهل مغرب بودند و بعضی گفتند قصه مردم بود و برین  
حکایتی آورده اند **باب دوم** در ذکر مرغان صید کننده  
و اجناس آن که تحت الی اجناس مرغان مختلف آفرید  
و جمل آن پنج جنس است طغریل باز و چرخ و شاهین  
و عقاب جنس اول طغریل بزرگترین مرغان صید کننده است  
و آن عزیز الوجود است و آن کم بدست آید و پادشاهان

او را عزیز دارند و مبارک دارند و از آنرا از خوارزم و بلخ  
ارمین بدست باید آورد و جنس نقل کنند که هر چه بچنگل ببرد  
زهر آلود کند و هر چه بازوشت این صید کند او نیز چنگل  
دوم باز است و آن پنج نوع است یکی از یکی بهتر میباشد  
اما در شکار و پنج را طبیعت کی است و در مرغان هر چه بزرگتر کند  
یکی باز و دیگری نمی و سیوم چرخ باز که آن از راست و مخلوق  
و طبیعت تفاوتی ندارند و دیگر باشد که همه سوار شده و شکار  
وی معلوم دارند و دیگر پنج که بزبان فارسی پسنگام میگویند  
مانند باشد است اما چشم وی از ق و پایش بطول و کوتاهی  
باشد و شکار وی بسیار باشد و بخت بکند و در اوقات  
مرغ بزرگ گرفتن نیست و نقل میکنند که او را چون بکند  
تغذیه کند کلان میگوید چرخسوم چرخست و بسیار است

پیشتر باشد



که او سرگشته است یکی چرخ دوم کرج سیوم بوی اول که  
 مرغهای بزرگ امثال کلنگت میکند و از جانوران آهوتیر  
 میکند بتر و عیز تراش است دوم کرج که خورده  
 از پر خشت اما فوج است و سکار او که بکند از شکا پر  
 سیوم بوی که مرغی که بکند است شیر و سکار او چکا و کت  
 که بکند امثال اینها باشد چن چن چهارم شاهین است او  
 بر سه نوع است و همه را طبعی است یکی شاهین دوم  
 ایانی سیوم قطام چکا که بهترین اصناف باز است  
 شاهین نیز بهترین اصناف شاهین است و عزیزترین و نیکوترین  
 ایشان چکا است و گوی که میرکی وضعی است مشهور که چکا  
 بشرح نیست دوم ایاتی که شاهین که چکت که از جانب  
 بحر باشد غالباً که زشت این چکا است بلکه بعضی چنین است

و صید او نیز پیدا است که چست و دیگر قطام که او مرغی که بکند طایفه  
 و سبک و ایاتی او را کوچ گویند که بکند و مرغهای خود  
 میکند و چن چن خفاقت است او و گویند پشاد اول عقاب  
 بزرگ و او خوبرو و عزیز تر است و سکار او آهوتیر و پشاد  
 پشاد بکند میکند که کرم میکند و دوم مرغی که بکند است  
 از عقاب و سکار او کلنگت و مرغهای بزرگ پشاد  
**باب پنجم** در بیان زنده گی است یکی که بکند  
 که بهترین بازها از این است و بازوهای باز و ترقی و این دو شا  
 باشد ارقیه و باقیه و نشان لایقی است که چشم چشم باشد  
 و نشان باقی است که سیاه چشم باشد و سیاه چشم چون  
 چه باشد سیاه چشم باشد و چون بچه خود در سر چشم که در  
 و بزرگ جسته باشد و بازوهای بزرگ که بکند و بسیار چکا

بکاشاد و از برق چشم باشد و پنجه میفید بود و بهرام برادر  
 کسری گفت بهترین باز ما چیست و دیگر باز منی باشد  
 و بدترین باز چینی باشد و حکما گفته اند باز سفید بزرگ میکلان  
 اما سرج الطیر باشد و زودتر تعلیم گیرد و بر ضد جنگ  
 و دراج و جنگ کند اما باز خنجر سیاه بر پشت او باشد بقا  
 ضعیف باشد اما باز جانی زودتر دست آموز شود و تسلیم  
 پذیرد و اهلان بال حسن گویند که بهترین باز آتشیانی است  
 یعنی آنکه در چنگی او را از آتش مانده دارند و پرورش متدبعا  
 نیکو باشد و چنگی تری از است و صید کردن طعام خوردن و چل  
 طعام خورد و جناح فرو کند و در دنبال بر دارد و پای سینه باشد  
 و چون بحد خود رسد زیاد مرغ نشود و پس از هیچ از قوا  
 رسد و او را ساقها دراز باشد و میهای بنال نمک کز

کوتاه باشد و بعضی از حکما گفت اندک باز چهار نوع است  
 و کاف و از قوا غلبی و بزرگترین او غطراف است چنانکه شرح  
 داده شد اما پنجه و پیکرند و در میان پندهند و از اسپند  
 تخم مرغ و گوشت موش کور و پنجه پرستو که بدینند و چون تمام  
 دم از قوی باشد و درق پذیرد و اندک از موش گوشت که بوتر  
 پر و موش او را میبستد و چون وقت پرواز رسد و پرواز  
 کند گوشت آن مرغ و بر عالمه بره او را میبندند اما پنجه باز  
 او را بعد از آن که بند کرد پرواز کند آنرا کافر گویند اما از قوا  
 آن باشد که در پ با چنان پا باز از آن بازید است و پرهای  
 او روشن شده و چشمهایش سرخ شده باشد **باشیم**  
 و صفت رکنهای از آن نیکو بدانکه اهل روم در کتب  
 گفته اند که آنچه باز از انصیا باشند باین رکنها باشند



سینه و بازو و بازو سیاه و باز سینه بزرگ یعنی باریک  
 کوزه و بازو زکون و بازو کپس رنگ و بازو کوزه و بازو  
 بازو آنست که نقش زیر دنبال و نقش زیر سینه او از آن  
 و چپ سینه که باریک باشد و سر بازی که از این نوع باشد  
 و رنگ رقیق لبر تر باشد و عیار باشد اما بازی که خوبی  
 که بدانی که دل است یا نه که می پندارد اگر در جبهه بداند  
 و خوب و میگوید آنکه علم **باب نهم** در صفت شکل سینه  
 از بازو بماند سینه که در شکل باز آنست که سر و زانوی او  
 قوی و فریب باشد و بند کشان انگشت های او نیز چنانچه و پر بال  
 را و او را باشد چنانچه چرخ از او بر درشت است آن پر بر  
 رسد و سر باز که قوام او در از باشد و حوالی دنبال او کوتاه  
 باشد و در تو اندر پدید چون شایم و مرغ و باز چو شانه

روی است و چشمش در کوتاه و در میان سر و دوش  
 پس در رانم و پس ران کوتاه ساق باشد بغایت کزیده  
 باشد **باب دهم** در صفت بازو بهترین ران باشد  
 که سر مختار و مختب او بزرگ بود و وسط گردن باشد و خطی که  
 دایره کرد و گوشش باشد فراخ بود و پر مایه ترین که تباری  
 قوام خوانند و از بود و کوتاه دم بود و میان فراخ گفت  
 آنگاه ران چون ست بر شکره او نمی اندام وی بر  
 سخت آنگاه مطیع بود و میان انهای می فراخ باشد و  
 کمی تا بود و مختب او سیاه و خط های سینه بزرگ و  
 پهنای سینه فراخ و بزرگ و شوال با عشق و زود خوار  
 و زود کوار باشد و زود افشان فراخ تن و بزرگ پداج  
 و دور پنجه و دور مختار شش سیاهی از رنگ دیگر باشد

و تکان نهمین باز را بجا خور گویند و اگر سیاه زبان باشد  
 و لیس بر نگویند می باشد و همچنین از بهترین باز نامی بر باشد  
**باب یازدهم** در صفت باز ماهی بسترین باز ماهی است  
 که مختارش بزرگ و صفتها می پیش هم ماسته بود و پرنایم باشد  
 و بوزن آن باشد و پرنایم بسیار بود و گوش چشم  
 و مختارش فراخ باشد و کجاست سر دیده صافی و دراز  
 کردن بود و پرنایم زیرینش که آنرا اودم خوانند دراز باشد  
 و پرنایم زیرین کج او را خوانی خوانند کوتا بود و سخت گوشت  
 و میان کتفها فراخ و پایها سبز و کتفها فراخ و منجلها بزرگ  
 و بر خور در صحن و که کوی که سوزنما خنید و اندام نهمین  
 باز ماهی و لایق بادش ایان باشد **باب دوازدهم** در صفت  
 باز که مرغانی که جبهه صید کنند مثل کلنگ مرغانی با بزرگ جبهه

و خوار می باشد چشمهاش بکوشاده و بلند ابرو و کشیده و کوه در  
 که دشت نمینی گراید و نرم پرا باشد و میان دو دوشش پرواز  
 فراخ و دراز و ساقها سفید و کوتا و سخت استخوان مرغی است  
 و منجل سیاه و کران زن باشد و اندام علم **باب سیزدهم**  
 در صفت باز که مرغانی که صید کنند باز که مرغانی که صید  
 کنند مثل کلنگ و دراج و تیهو باز مرغانی و خوار مرغی است  
 و اگر باز که از خود مرغان است و مرغانی که صید کنند  
 و شیرین باز نیز نهمین باشد **باب چهاردهم** در صفت قوی باز  
 در صید و در هوا بر سر استفاق میان جلایا باز که با صید  
 است شب تابند و تیز باز است و سبک و تیز و که طاقت  
 ریاضت بیشتر دارد و بلند پرواز است در هوا از دیگر باز  
 زیرا که مرغی با صید و باز است شب کرم تر است و با صید



کوئی شد ازین و جراح بلا ترک می باشد و سبب کشت  
رفت رنگش ازین کشت و خاقان گویند که باز شرب  
چون بکشد و پروا نکند و مرغابی که در جوف هوا نماند است  
فرو می آورد و غذای بچکان از آن بسیارند و قوت بالا  
پری در ایشان است و کبی که بچکان باز از ایشان  
در ایشان از ایشان مثل این نور دیده اند که از ایشان باز  
و یک ندرند و شرب جالیوس پس و طیناس آورده اند که چنانچه  
در آب و زین حیوان مخصوص است و هوا و آتش حیوان است  
می باشد **حکایت** آورده اند که درون ارشد و در صحنه  
مشغول بود و بازی سیند بغایت خوب داشت و بدست  
می برانند نگاه او را بشکار بگردانند و قصد بالا کرد و چنانکه نظر  
غایت و طبع از آن داشتند بعد از زمانی از هوا فرو آمد

و حکایت

و حیوانی که در شرب بود که هم مرغی است و هم جانوری و بر چوب می نشیند  
پس از آن وقت طشتی می پورند و در آن حیوان در آنجا می نشیند  
و از آنجا پس می آید که اندک اندک از آنجا می باشد و می باشد  
کشته که طی از آنجا می آید از خلفا و عبد الله عباس است  
که که چنان که در زمین آب و حیوانات است و می باشد  
پس از آن می بینیم خوش آمد و آن را از عیز تر از همه باز داشت  
و بدان از خرم می شود **باب پنجم** در بیان آنکه که ام باز  
صید نشاء پشتر دارد و حکایت گویند که بان طرین از  
اجناس باز با زمین است و بهترین را زمین است  
که بزرگ بود و چشم در سوراخ رفته و در آن گردن و فغان گوش  
و در از ران عیز می از زمین است که کم بدست می آید و آن  
است عیز تر و پرند تر از باز است اما شکاری بزرگ

نیکو نشود که گرفت **باب ششم** در صفت بازی که مطبوع  
 تر باشد و زود تر پاموزد و اغلب باز که سیاه بود و از جفا  
 محرومی آید و بر دریا چون لیا میگذرد و شکاری نمیدهد  
 ماهی میگیرد و بدان واسطه ضعیف میشود و قوی چنانچه  
 ندارد و چون مسافت لاشک میطبع تر و نیش تر باشد  
 و زود تر پاموزد **باب هفتم** در صفت بازی که در عت  
 نیکو باشد آورده اند که چون باز را ناله آلت در خور صدیکر باشد  
 نیکو تر بود و چون شش افشاند و خفاش افشاند و چشمهای او  
 فراخ و روشن بود و بدست کران باشد و همیشه نرم و پند  
 دل و دلیر باشد و چون دست بسته بود بلند باشد و آواز داد  
 اندازد و بعضی مردمان باز بوزن احتیاط مینمایند که دام  
 نیکو تر است بهتر پسندند و بعضی احتیاط بزرگ خلق و طبع

میکند و این نیز قاعده کلیه است چه بسیار بازی که بدین  
 صفت و نیک برقی آید و صید مای نیک میکند و الله اعلم  
**باب هشتم** در صفت بازی که در بجا آید آورده اند که باز  
 چون دل باشد و در بجا آید و از جهت بد دل که داشته  
 باشد بد خویش و زمین می کند و بسیار از دست میخیزد و اما  
 مر باز که از بوش چشم فرآمده باشد و چند چشم او سفید  
 بود و رنگش پستینه او فراخ شرح بد آنکه آن باز شوایک باز  
 و این رنگها کوا هست بر بد خویش او و اگر صبر کند و او را بدی  
 نیکو بجا آورد و در شک باز که گرفتن نیت نیکو باشد  
**باب نهم** در صفت بازی که آورده اند که بدترین بازی  
 است که بزرگ چشم و بسیار پر دست گوشت و کوتا و پل  
 و میان بزرگ پهن و سرگردش و پرهای زیر کوتا و در



سابق و کفها شک و زرد و زنگش تنه یک بسیاری و چون  
 نشسته نشسته باشد کوچی در مردم خواهد جست و بدان که  
 بدترین نوزادان بازاران شکراست بد پر و بد عقل  
 شکرا و پهنرا که او را کرسنه کنی از لاغری می پرد و اگر سیر کنی  
 از پوفایی بود و سپحکارا زوی نماید **باب پنجم** در صفت  
 شاهین و موضع ایشان اختلاف در رنگ شاهین از جهت آن  
 که مقام ایشان مختلف است در جزایر و دریا و سواحل  
 و کوهها و اینجا میباشند البته سیاهند و از اجزای میگو  
 و بسیار بود که دهنالش سیاه بود چنانکه سعیدی در آن  
 و حکما چنان گفته اند که ازین صنف بهترین انواع شاهین  
 که میباشند چایشان قوی تر و دلیرتر میباشند و شکرا بر  
 میکنند و آنچه در کوهها و کوهها میباشند زرد و سرخ و سفید

همانک و میباشند و این نوع شاهین شیرتر میباشند و شیرتر  
 آنست که سر مرغی شیرتر از آنست این میت اما میگویند که غله  
 و وفا میکنند و از خایت شیرتری که دارد و قهر است که  
 در شکرا خود را بدستی باز بینی زنده و بتا شود و یکی از حکما  
 آورده است که شاهین را بیک میتم سینه او تاملی رک و پی بود  
 و بغایت سخت قوی پس بود که چه مقدار گوشت اینجا بود و گوشت  
 که از جهت است که چون شکرا رسد اول سینه زنده و بعد از آن  
 بکشد و کفها شکرا که در کوه کفها کاری از نواید و الله اعلم  
**باب ششم** در صفت شاهین که مرغ بزرگ بهتر تواند گرفت  
 بداند که این مرغ چنان است که در دهان شکرا که کلک مرغ برکت  
 بهتر تواند گرفت آنست که از فتنای مرغ بوی آید و علت  
 ایشان آنست که سیاه رنگ باشند و پستان ایشان بغلی سیاه باشد

و خوش شکل باشند و سر بزرگ و چشم بزرگ و آرد و خوشترش  
 و کامش فراخ و سینۀ نه خند فراخ و پشت کوتاه و پایش از  
 حد بزرگشاده و دناش که جفت پوخته و بالها بر خورند  
 اگر بدین صفت شایمی پند میباید که از دست نمند زیر که  
 شایع نسبت مرغ بزرگ با سانی تواند گرفت و صفت شای  
 خوبتر بر شای مرغ رنگ سر بزرگ و چشم فراخ که موی  
 پنی او خفته باشد و گوشت او سینه اش فراخ و میان  
 کشاده و بنوا بر و مخالب بطور قوی موی نرم و دراز و نال  
 چون هم آورده تخت بهم چو چون پر و فر و کداز و در عایت  
 خوبی و یشی باشد **باب پنجم** در صفت چرخ بند که بزرگ  
 عجب چرخ را اغلب بفرز کلنگ معناد میسازند و سکار  
 و شایع که باشد که کلنگ که در آن شایمی که مایه گوشت

و چرخ آهونیز سبک و آورده اند که چرخ که بکار آهونیز  
 آموخت بزودی تباد شود و چر طاقت آهونیز چرخ را بشاید  
 و کشند که صفتی از چرخ است که از آلونی گویند شکار آهونیز  
 کرد و نیز از عراب چرخ که در که کست نیک پسند و بر  
 دانند از چرخ که در خانه که کرد و باشد و در رنگ چرخ  
 بواسطه جا کلاه ایشانست چنانچه در صفت شایع مایه گوشت  
 آنچه در سواد مایه باشد مالا کلام سیاه باشد و آنچه  
 که در و پیا بان پیا شند مرغ و زرد و سفید رنگان گوشت  
 صفت چرخ نیکو است که کف او کشاده باشد و آنچه شایع  
 و زبانش سیاه و کش مرغ و سرش بزرگ و چشم فراخ و  
 را نه سطر و قوی ساق و پشت کوتاه و پر کاش دراز و دم  
 کوتاه بداند که آن چرخ که بایر صفات و صوف باشد در عایت



یکی خواهد بود و شیر پر است یعنی دیگر از پنج می باشد که از آن  
 که پنج می خوانند چرخ کوچک کرد است و مرغ خور و شکار تو  
 کرد و خرگوشن فرساید کند **باب بیستم** در صفت عقاب  
 و از اوصاف سیاهی گویند و او از همه جانوران قوی تر است  
 و شکار او آهو و بزه و میش و خرگوش است و اگر نکند و تعلیم  
 کرد که تیر بگیرد و عقاب بر دو نوع باشد یکی عقاب و پرنه  
 او است که از همه پاهای و منقلب تمام در خود دارد  
 و رنگش سیاه باشد و پیش در سوراخ فرست بود و در  
 بزرگ و منقارش دراز و کمرش منطبق و قطعه در روی باشد  
 و این نوع که نیده تر باشد که در کوچه ها بچکند و دم زنجیر  
 است که رنگ وی سرخ باشد و اعضای مناسب هم دیگر  
 و سر چنان عقاب در کوچه گذر کرده باشد کاری از وی نیاید

و این از خاک گذر کند نیک و پندیده است **باب بیست و یکم**  
 در صفت قرا تو شش و آن جانوری بجای تیشل است پادشاهان  
 آنرا که بدست گیرند در وقت بهار که بصحرای و زندگش را  
 برده امیر شکار او را بر انداخته و بزرگ می کنند و به او پرد و باغی  
 کند و هیچ شکار دیگر نکند بجز آهوچه و اسب و علم **باب بیست و دوم**  
 در صفت شتر آورو و آنکه شتر جانوری هشت نگول  
 و لایق دست پادشاهانست و از عزیز دارند و از وی  
 کم است که تخمین بکر امیر شکارش مدغوی کرد و باشد و فصل  
 که بوقت شکار آورده شود اما امیر شکار اگر ابل باشد بکار  
 او را بطلب شکاری میرد و اگر کمره خوب و آلا آنرا بخواند  
 و اجابت کند تا پاید **باب بیست و سوم** در صفت شیر که بخت  
 فصل است که شیر که بخت را چنان آموزند که بوقت شکار

کور برانند و در ازوی برود و بر چشم کور چسبند آن زمان که  
 سوار بوی رسد و آنرا بگوید اما پس فلانی را و آنچه خلاصه نکند  
 باز و چرخ و شتر و ساین بود و پادشاهان اینها را  
 بدست گیرند اما مرغ خانگی که بکشت بچکان شایان باشند  
 که خورد سگ را نه چون ترسانی و باشد و پشنگ و شیرین  
**باب بیستم** و طعم جانوران بدانند جانور و در رعایت  
 جانور باید که بقصیر نماید و بکتمان از وی باید که حاصل نشد  
 و قدر طعم او را بداند و لاغری و غریبی او را حیثیت طاق  
 کند اگر فربه باشد و خواه که او را بکار آورد و گوشت کمتر ده  
 و اگر خوشنوی و رام شده و لاغر باشد او را فربه کند غرض  
 که معرفت بدین صورتها که رفت و اشته باشد و جانور را  
 در او ایل که جانور بکار در می آورد باید که بداند که بلاغری بکار

بسیار آورد یا بفریغی غرض که مقدار طعم جانور و وقت اشتهای  
 که جانور که باشد زیاد از سر درم گوشت نه بکینست که  
 عبارت از پست و هفت شفا باشد و باید که گوشت فربه  
 پاکیزه باشد چنانچه در آن پی درک و آشوبان باشد و شوت  
 صافی پس مقدار بکار میبرد و خواه که گوشت مرغ و خوا  
 گوشت کوسفند و اگر جانور بزرگ باشد طعم زیاد و جاست  
 بخت چنان بزرگ و کوچک و طعم چندان تفاوت نیست پس  
 جانور فربه باشد و خواه که او را بکار آوری لاغر بختی از  
 طعم او کم کن تا سه روز بعد از آن بانه اول یعنی پاتروده درم  
 مقرر و او را پست محل کند یعنی بر دست میکند تا جوشیدن  
 از آنجا پاک کند و طعم در جوشیده او غذا بعد از آن او را پست  
 بپزند تا آسایش یابد و دیگر باره بر دست اند که شکم بزرگ



و قوتش باشد و چون یک کجا آمده باشد و طبع شده و  
 یکسند و خواهی که او را باز در خود بری بستر طبع باز  
 برده و مادام بجزو جیب او را طبع ده و بستر یکسند  
 و کجاده دارد تا جانور بدخون شود و او را آلت است که جانور  
 چون گوشت جانور میسند به پکنوبت نده و پاره بگذارد  
 بعد از آن که جانور گوشت خورده باشد حیست طبع نماید که گوشت  
 بزیادت و او را باشد به و الا نه غرض که حیست طبع است  
 نده هر گوشت زیاده ای جانور را در فایده میسند به و باشد  
 که بجهتی باز کرد و چون اندک خورده باشد گوشت در صحنه  
 او را نشیند چنانچه جانور از غایت بجهتی شست و تمجیل خورد و  
 حوصله او را نشیند و از آن بجهت رسد و چون نوز شکا  
 کند او را زودی گوشت نده و از صید بگزیند در پانچایه

تا موی یکسند و بدان شغل باشد تا آسوده کرد و دوم  
 زدن اکم شود پس او را بترجید به تا زخمی موی زسد و از آنجا  
 احتیاط کند جانور را که بر خود است و شکای که در حق است  
 از زودی حکمت و طبیعت او چنان آفریده است که موی پر  
 از آن بکنند و گوشت خود مقصود آنکه آسوده شود و نیز از آن  
 سبب که در حق جانور و سور است یکی از طبع و یکی را نفس و در  
 تمامت حیوانات چنین است اگر جانور گوشت تمجیل خورد  
 از غایت حرص شاید که پاره در آن جری افتد که راه است  
 و جانور تا بکشد و اگر گوشت بدان جری افتد که راه است  
 چاره آن است که میانی خوف افس ساخته باشند و در آن  
 سوراخ کند نفس را که نشیند تا همان بکشد و آید و الا خطری  
 داشته باشد و بسیار جانور باشد که از گوشت خاکی نماند

و چون خورد باد در شکم او افتد و بهتر است که گوشت کبوتر را  
 و هند گوشت کبوتر و بچه پرست و گوشت کبوتر است  
 و گوشت عقصی بجا نوزید باید داد که مناسب نیست و او را  
 که گوشت او نخت و گوشت کاه و میس باید که قطعا بجا نوزید  
 هر چند که پیش بعضی است که گوشت کاه و جانور را اسهال  
 میکند اما نادانسته اند چه اسهال از برای کواشی گوشت  
 کاه است و استلا جانور بدید می آید و هر چند که جانور تن  
 باشد باید که گوشت با و در تاشکم جانور براند و نوی  
 سر کردن و در بال مرغ نیند با گوشت باید تا شکم جانور  
 پاک کند و رود او پاکت کرد اند و عقلی که در شکم و رود  
 باشد زایل کرد اند **باب بیستم** در آن نمودن مرغی که تن در  
 یا چار خاقان و شاه ترک چون گوید که چو مرغی که بدانی که مرغ تن

در تن یا چار سر روز را گوشت موش مسلون باید داد  
 که بعد از سر روز نیک خالص در گوشت کند و بدنه تا بخورد  
 که اگر چینی یا عقی است باشد شفا مرشد **باب بیست و نهم**  
 در آن نمودن بجا آوردن اول صیاد باید که چون جانور بدید  
 افتد او را با جیست تا اسهال از دام بد آورد و چشم او را بچشم  
 بد و زود جانور بر جیست ز سپه و در و ان ایای او نهان  
 نیز ملاحظه نماید بعد از آن در نشاندن و اگر جانور سخت باشد  
 او را شب پاسبان میدارد و ساکن چشم او باز میکند و در بال  
 حالت که چشم او باز میکند بدینچه باز میکند و جانور را در بال  
 چشم جانور نگاه کند که جانور از آن تیرسد و آن عادت  
 کند و جانور را از دود و آتش و کرد و غبار کند باید داشت  
 و در رگه ری که کذب جیست تا ترسد و میکند که با داید و آ



یا چیزی نگذارد و پریشان کند گوشت چنانی باشد که مادام حرم  
باشد و او را در میان روز چاشنی میکند تا ترس از وی برود  
و با جانور را پس کشد و بتدریج او را میازارد و در آن گذار  
مردم و کوچه های سنگی میزد و نزدیک لب و سگ و دیگر  
چهارپایان گوشت از پشت اسپ میدهند تا چرخ کار آید این  
چرخ تا شپس و چون چرخ که جانور را بخواند در اول و را چند  
رسمی چنانی باشد و بخواند و باید که جانور را سه روز اول  
گوشت بخواند بعد از آن مرغ و چون جانور بترسد یک آید و بگوید  
که جانور گوشت از آن خور در زمین نهد تا جانور بداند که خور  
که در زمین پیدایش است و اگر نیز بصید برآید هم در زمین نشیند  
و بر بالارزد و چون تسلیم تمام داده باشد بعد از آن او را  
بشکار برد و پرنده و از آن صنف جانور پرایندیش

نوعی دیگر باشد و در اول که شکار کند او را میسر میاید کرد و تا  
چشمتش بویست که شکار کند او را میسر میاید کرد و چون تمام  
شود بعد از آن او را بشکار برد و پرنده تا شکار میکند و هر  
چند روز آنرا بدو میاید خواند تا گوشت از آن بخورد و وقتها  
مرغ نیز بدو ببندد تا طریص گردد و خواندن فراموش نکند  
و هر وقت که او را بشکار بری و بسک کوکیر او را میسر میاید  
کرد اما اگر در پرنده و دیگر گوشت میباید داد تا زمانی  
که یکی کوکیر آید از آن او را گیرند چه اگر یکد و نوبت  
چنین گردد با شنی جانور بی تمام در زود گشتن کند و باز  
را در اول که می پراشد بزرگ و بهتو میباید پراشد در آخر  
روز بعد از آن که گوشتش مقصود از پنجه اگر شکار گرفت  
مبارک او را میسر کند و الا بر زمین نشیند و او را بخواند و

کند و آینه علم **باب سی ام** در بنوی بار و کینه چون کم شود چگونه  
 او را طلب کند که باز بنوی کند از جنل ناکر و جانور و ارباب  
 او را بقا حده اول حمل نماید که تا بعد دست خود رود و اگر نه  
 بواسطه حمل و داشتن بود سایه که از حقی اندر و فی باشد حیاط  
 آن پیدا کرد و مدار کردن اگر بواسطه شتایی باشد او را  
 سبب غلطی اندر و فی بود و حیاط آن پیدا کرد و مدار کردن  
 و باز را پاره نکند کافی چند پسته با گوشت پیدا و او  
 مدار کردن اگر حقی باشد قی کند و معده پاک کند یا آنکه پاره  
 چوب و ج و دیرسان اندک میوه میوه و به پاره پاره گوشت  
 بارینه همک خرد بگویند و در کینه کنند و کیش پاک کنند  
 و کرب صافی کنند و چند پاره گوشت که در آن اند  
 و به باز دهند تا اسهال بکشد یا نوسادر و خچل خرد بگویند

و در رول و یخ و جوش اند و بگذار تا سرد شود و باز را بدست  
 تا آلودگی که باشد دفع کند و نیک کرد و چون باز بشکارت  
 و از نظر غایب شود از جای بلند از اطلب کند و حیاط  
 نماید که از کلان و کج آب آبی که بجا جمع شده اند از آنجا که  
 جمع شده باشد و آواز میدهند تخصیص نماید و چون  
 باز رود و جمعی با خود همراه کنند و در سوراخها و شکافها و کوه  
 و میان درختان و در اطلب کنند و اگر نخله در پای داشته  
 باشد گوش میدارند تا از کجا آواز نخله بشنود و باز در آنجا  
 که مدام کوتری زنده یا کشته با وی باشد تا اگر باز اجابت  
 نکنند بان کوثر از آنجا اند که البته اجابت کند و اگر کوثر نهند  
 باشد بهتر چرا باز با و میست از دیگر مرغان **باب سی و یکم**  
 در تیر باز که شکار کنند از پی شکار زود و این غایت قوی



باشد یا اگر دیر بود که شکار کرده باشد یا اگر بسیار شکار  
 پرانده باشد و یا شکار کرده و طعم نداده باشد و هر یکی از اینها  
 مد او ایست اگر از غایت فریبی باشد چنانکه ذکر رفت طعم  
 او کم کند و بتدریج او را بکار آرد و اگر بواسطه شکاری یا کثرت  
 بسیار پرانده و طعم نداده باشد و طیف آفت کرد و شکار  
 آنرا که پسته داند و از نزدیک آنرا بجا نوزد پراسته چنانچه البته  
 بگوید و او را سیر کرده نیست و یکدوبت چنانکه اگر مثل  
 کبوتری یا دراجی حاصل کند و پرانده باز زنی او را پخته  
 تا بکشد و چنانچه فهم کند که از دست آدمی پریده است بکشد  
 و اگر باز اولی نباشد و ازین اسطفا پنی شکار نرود و کبوتری  
 بگیرد و قدری هر که کس در کلهای او ریزد و او را پرانده چنانکه کس  
 در وقت او فرستد باشد بعد از آن او را بکشد و میاز و پنهان

باشد و اگر ازین یاد و مد او ایست احد در زمان شکار و در سحر  
 کوش را بشناسد که هرگز کند که دیگر کرده و بغایت در شکار  
 حریص شود و اسلحه علم **باب سی و دوم** در تدبیر باز پرانیدن و  
 اوقات شکار بداند و در هر وضعی و هر وقتی شکار را باز  
 را کردن اگر چه سید نزدیک باشد چنانچه بسیار باشد از  
 فوشتن باز در کفار دریا و جوی بزرگ و پشته و جایی که در جوی  
 باشد یا با آید شکار را باز را کردن و چون وقت و موضع  
 را حاکم کند که هرگز نکند و اگر بخشد اینها باشد که یا کوه  
 شاید که پرانده از وقت سحرگاه تا آخر تا که شکاری خوش  
 جوید و طلب شکار باشد و چون شکاری رود و داند که شکاری  
 بکاست اینها کند که حقا که بکاست و از آنجا شکاری طلب  
 نماید **باب سی و سوم** در تدبیر جانور بدست آوردن چنان

دست بود در جانور که از دست بدر رفت چون پروا میکند  
و بلند میشود و پر میفشند غالب آنست که نخواهد رفت و آن  
نیز از دست رفت حالی از تو کفار که گرفت و روی بگوشه  
نماه اما چون که از دست رفت از پر امون بدر زد و کرد  
جانور را میگرداند امید چنانست که بدست باز آید و بهتر قدر  
که دست جانور را بر باید که آواز میدهد و او را بچشمینانند و بر  
زین می اندازد و اگر مرغ زند و آشتی باشد می پزند و دود  
می اندازد تا که اجابت کند و باز آید و حال آنکه جانور  
که چنین میکند یا از مرغی فرط باشد یا آنکه او را از  
دو شیشه خری در جود باقی مانده باشد و مرغی از جمل چشم  
باز میخواند آنست چون فریاد کرد و گوشت را با جیت ساط  
میپایند و او کم کند تا بعد خود رسد و باخته آل آید و چون

و چون پروا از رفتن عادت کند باید که زمان پراگندن در بنا  
او میداند آورده اند که جانور در زمان کشتن چندان گفتار  
بدانند و جانور را بکنند باید که در آن زمان پاره زنجیر منخ  
با گوشت میخورند و تا شصت او بشکنند و از فریق باز جانور  
و ارامین باشد و عادت رفتن جانور را بشکند که چون  
جانور را برتر دیکت او در دیر خیزد و بگریزد و از کجا آید  
ثقل است که در ولایت ایشان که پیشها و سکار بسیار  
چون حکم کز ایشان برسد باز را بکنند تا در پیشه و  
و اینجا بر خود کز کنند و چون تمام بر تار آورده باشد آن  
حوالی روند و اتم نبندد و اگر توانست و بیکر ایشان را بکنند  
العهد علی الراوی العلم عند الله الملك العلام **باب**  
**سی چهارم** در بیان کز و طغی و کج و آ و درون بعد از کز



آورده اند که در آن مایه موسوم گز باشد خانگی سفید و  
 پاک میسازند که دود و جنب را در آنجا بکشد و کسی برام  
 او تر و دکنه که خاک فرو نیشنه و بر در آن خانه غوغا و جنب  
 و دود و مایه سرد و بطریق اولی که میباید و باز از آن  
 و خود را بخوری زنده و پرباشد و باید که مرغ خانگی در آن  
 نزدیک نباشد بواسطه آنکه پیشی چند مرغ است که چون باز  
 نشینند فریاد بکند و حضرت رسد و از گز نیک بر نیاید و  
 باز را بگز نخواهد بست باید فریاد باشد و مرغ و جنب او را  
 که ماه کند و آورده اند که در بناش را میسازند که تازه و تر باز  
 آورد و در آن پیش او بکشد و باید و طریقی آب مادام  
 ننهد باشد و جایگاه و مادام آب زده و مرغ کرده باشد  
 و گوشت بکشد اگر بدست آید و بدید نافع باشد و چون نیست روز

چون گوشت داده باشد و دیگر و نیک باشد سر و زرد که  
 مرغ بدید و کینه یا دود و گوشت باشد و مرغ بکشد و مرغ  
 میدید و اگر سر و زرد و گوشت از نوعی از انواع مرغان و بجز  
 و مرغی خورده آورده اند که بهترین کشتی که در گز نیاید و  
 گوشت زرد است که مرغی از اصفه میخوانست و باید که پخته  
 کرده باشد که زرد از گز بر آید و مرغ شود و زرد و پخته  
 و همچنین زده اگر مرغی بکشد چرب کند بهتر باشد و گوشت شتر  
 نیم بکشد و گوشت موش شتر مرغی بکشد و تر کند و بهر که  
 نافع باشد و زرد و بکشد و باز رسد و در میان گوشت کافور  
 و او را بست باز را فرج کند و پراور و نیک باشد و هر وقت  
 که خواهد که جانور میزند و باز آورد و ماری بر بست آورد و چنان  
 گوشت از طرف سر و چهار گوش از طرف دم او چند از دود پخته

و بشوید و با شایسته خشک کند و بگوید و میزد و قدری از آن  
گوشت باشد و بجای آورد و بگوید و میزد از دست بکند و آورد  
و اگر نخورد با گوشت بجای آورد و میزد و اگر به دندان دریا  
جانور انداخته و او را بکشد و بخورد و سخت نیکو باشد و اگر غده  
که بزودیک حلقوم کوفته باشد و بجای آورد و سخت نافع باشد  
و فربگرد و پرزد و پندارد و اگر همان غده را نخورد و او را  
خشک کند و بهر سخت اندکی از آن گوشت پراکند و بجای آورد  
نیک باشد و اگر مایه تازه به دست آید و بجای آورد و مفید باشد  
آورده اند که اگر تحصیل نشده از اینچه یا درخت خیری بجای  
نهد و بهرگز از گوشت تا بوقت خود پرمندارد و باز آورد و بهر  
و بهر گوشتی باز او تمامست جانوران بچه گوشت و بچه ترگو  
و بچه خشک بر خون چرب کرده است و هر آن گوشتی که گرم تر

باشد بهتر باشد و چون وقت آن باشد که آنرا از گزند بر آورد  
بجای گوشت که بسیار فریخته و پدیدار داشته باشد و او را  
بدرج باز خورده بسیار آید و اگر در شکم گند و بهرین  
تیره می سپارد که اگر شتر شود آنست که شش بزرگ پاک بشوید  
تا بهر گوشت در او باشد برود و میازد که بهر یک دارد و لا شتر  
نی آنکه به معنی بوی سده و شیشه باز با کل تر سپاید اند و دیگر  
نشسته باشد و خواهر چنانچه شربت شود اندک و بهر یک دارد  
و لا خوش و بعد از آن که بجهت دل آید چند روز آنرا به لب  
بخواند و پس از آن آنرا بشکارد بر اندک خط نمکند و آنرا  
**باب بیستم** در اسپتال امراض پوشیده چون از مرد  
سورخ منی او رطوبت میرود و عطسه بسیار میکند و چشم و گوش  
نشان آنست که از دو درج آید و است و چون چشم می افتد



آب از آن می آید نشان طرود است و چون چشم او سرخ شود  
بر کماش خشک می شود و سرخ کردن بود نشان بر باد  
و چون از دندان او طرودت بیرون آید و از چشم او آب نشانی  
نکاست و چون چشم فرسوده و پایی بیند و یکی برسد اردو  
بمنقار بر یکست بر ما باشد و چون ماکش دوات  
و زبان دندان بیرون انداخت و چشمها بیرون فرزند که ما  
یا ضمه و چون ملاقه سیاه بیند و مخرج آفاز شک کرد و نشان  
خورد است و چون از دهاکش آید چنانکه مرغ خاکلی مرغ چنان  
و زبان بیرون انداخت و چون او را بر دست نیست انداخت  
بکند یا ده تریش و نشان فقر است و چون لرزه بر او افتد  
ساعتی روی می آید که نشان فقر است و چون غلبه می  
و سینه بر زمین میزند و طعام نمیخورد نشان فقر است و چون

میان ساق و کف پای آید پس کند و شیر از شکم میگذشت  
که گرم بزرگ دارد و اسهال علم **باب سی و هشتم** در فضیلت که  
از مرغ جدا میشود که در یکست دلالتی بر صحت میکند به آنکه  
چیز از مرغ بد می آید که دلالت بر صحت میکند اول آب اگر چشم  
او می آید و چون خاشاک در او افتد دوم آب که از خاکی آید  
بسیب عراقی که باور سید باشد یا دود می سیم در کتبه  
که مندا از دچهار می که میکند چون کوار باشد چشم بر کف می آید  
ششم آفاز که بعد از هضم طعام می آید از هضم عرق ششم  
روغن که از شام او بیرون می آید نیم چون موه که در طفلان  
میباشد **باب سی و نهم** در استبدال از آفاز مرغ و امر  
او از روی آفاز و بنای تحیل بر داکش و صند مرغ آبی که در  
دلالت کند بر یکی مخرج بول بعضی که میند دلالت کند بر سست

و چون فاجر گشته باشد دلیل جبر بود و آن نجی است که در  
 مخفی بول پیدا شود و از پیش تقریر کرده شد و چون فاجر باشد  
 و یکدیگر پوست و آب می کشند و بنهار و بنال بسیار  
 میکشد و جرح بول شکسته است و چون آفامه است که  
 بزودی می کشد و سیاهی او آینه است و غلیظ است دلیل  
 ناکواری است و چون سفیدی سیاهی آفامه است که  
 و سفید و خشک باشد دلیل علی دیگر باشد و چون در آفتاب  
 خورشید و زردی دلیل لیس بود و اگر در آن باشد بوم بود  
 دلیل رنج شکم باشد و چون بزرگ باشد نشان ملکوت  
 و نشان این امراض در اینجا یاد کردیم و در قسم دوم  
 آنها یاد کردیم و بنویسند تعالی **قسم دوم** در ذکر امراض  
 جانوران که در علاج هر مرضی آن شصت و شصت و چهل

حقیق

**باب اول** در صفت و مایه و علاج **باب دوم**  
 در طرز و مداوی آن **باب سوم** در معالجه در چشم باز  
**باب چهارم** در مداوی کلام و نر که نیازمند **باب پنجم**  
 در نر و علاج آن **باب ششم** در علاج کلام در دست  
**باب هفتم** در علاج پده **باب هشتم** در معالجه هر  
**باب نهم** در تدریس که **باب دهم** در علت جرس  
 و مداوی آن **باب یازدهم** در علت جرس و مداوی آن  
**باب دوازدهم** در علاج امده ای علت جرس و مداوی آن  
**باب سیزدهم** در علت حرق و مداوی آن **باب چهاردهم**  
 در علت خوره که در سر پیدا شود و مداوی آن **باب پانزدهم**  
 در آکال که در شکم باز پیدا آید **باب شانزدهم** در علاج آکال  
 که در دست **باب هجدهم** در علاج ربو **باب نوزدهم**



و مداوای علت با نفوس **باب نهم** در علاج باد که در  
 سر او پیدا شود **باب دهم** در معالجه صدمه **باب یازدهم**  
 در باد که در جناح افتد **باب دهم** در باد که در پشت پیدا  
 شود **باب سیم** در علاج باد که در اندام متفرق شود **باب**  
**پنجم** در علاج در پشت **باب پانزدهم** در سستی  
 و بنال **باب ششم** در باد که در سوراخ می افتد **باب هفتم**  
 در علت انقباض مداوای او **باب ششم** در علت  
 عشاوه و مداوای او **باب پنجم** در علت در جگر و مداوای  
**باب سیام** در علت کرم که در شکم و زنده باز **باب بیستم**  
 در علت شکم و مداوای او **باب بی دهم** در علاج کرم که در عروق  
 و ان افتد **باب بی بیوم** در علاج کرم که در مقلع افتد  
**باب سی چهارم** در علت بواسیر **باب بی بی نهم** در علاج حنا

که در پای پیدا آید **باب بی بی ششم** در علاج درد ران **باب**  
**باب بی بی هفتم** در علاج نفوس مداوای او **باب بی بی دهم**  
 در علاج آزار که بکشت رسد **باب بی بی نهم** در افساد و بنال  
 و شکستن ران **باب سیم** در علاج شیشه **باب بی بی دهم**  
 در پر کردن بی علتی **باب بی بی دهم** در علاج کردن پر کشتن  
**باب بی بی بیوم** در کرم کردن پر کشتن **باب بی بی چهارم**  
 و تدبیر باز آوردن بنال **باب بی بی نهم** در علاج جگر و حنا  
**باب بی بی ششم** در علاج یکم کردن کشتن **باب**  
**باب بی بی هفتم** در معالجه نمد **باب بی بی دهم** در داروی قوی و کشتن  
 کربار و نمد **باب بی بی نهم** در علاج کشتن بر کشتن  
**باب بی بی چهارم** در مداوای دو کربار رسد و علاج کلاغ  
 یعنی جو شیدن نان **باب بی بی چهارم** و یکم در علاج شیشه و مداوای

**باب پنجاه و دوم** در تیرنگه کردن طعم **باب پنجاه و سوم**  
 در علاج آما پس **باب پنجاه و چهارم** در تیریدگی شدن از  
**باب پنجاه و پنجم** در تیریدگی کردن جانور **باب پنجاه و ششم**  
 در تیریدگی کردن جانور **باب پنجاه و هفتم** در علاج تیریدگی  
 کردن آب چشم **باب پنجاه و هشتم** در صفت کواش جانور  
**باب پنجاه و نهم** در علاج کواش **باب پنجاه و دهم** در علاج  
 ناسور **باب پنجاه و یازدهم** در صفت لقو و مداوای آن **باب**  
**پنجاه و دهم** در علاج برائتی تشنج **باب پنجاه و یازدهم**  
 در تیریدگی کردن جانور **باب پنجاه و دهم** در علاج  
 باز درست از چهار و بانگ بسیار کردن **باب اول**  
 در صفت دماه باز و علاج آن علامت دماه آن است  
 که باز سر فرو نهد باشد و برن کوشا و برن لها فراموش

بود و نفس آهسته و اندک زند و آهسته که اندازد سبز باشد  
 علاج کمر و قدر و دمانک از آفارش در سپاه کوشش  
 میش کند و چون از روی یک است بگذرد میازد و تا بخورد  
 و باز را بر دست انداخته پندارد بعد از آن شب است  
 پیروز و در شتی کند و در پیش باز نه تا بخار آن شب بخفت  
 میازد بعد از آن سبب میازد تا نیمه روز اگر بشود  
 نیکو و اگر نه علاج دیگر یکدیگر کند و صبر و نیکو  
 سین و زنج و زنجین چند از هر یکی بعد از خودی و پاره نیک  
 و هر یکی جدا کوبد و با هم میامیزد و همه را در زنج کاه میاند  
 و فرود کند و تا سرد شود و بعد از آن از آب میسوزد و باز را روی  
 بگذارد و تا سخت کرسپید شود و بعد از آن آن را و با شمشیر باز  
 کوشش میازد تا بخورد و اگر بدین نشود علاج دیگر بستاند



حسن او پوست از او باریکند و بگوید و پیزد و قدری از  
 سوسن که سه ساله گویند بروی افکند و با کپس خید پز  
 و در میان گوشت سر و زپوسته یازده تا بخورد نیکو شود  
 و این عمل سلطان بکلیکس است اما علاجی دیگر است که  
 روحم قولت که بخت و مانت که در باز پیدا شود و بخورد  
 که هلاک شود چنین فرموده اند که کمر و قدری نیکو شوی پز  
 کوشند و با قنصل که قه بر گوشت لطیف آمیزد و با  
 تا بخورد اما یک روز به یک روز و یک روز به یک روز و اگر  
 ترکان فارس در خدمت زکی بخت دما کرده اند و گفته اند  
 که کمر و تربی زکری در وی سوراخی کنند و اندرون سوراخ  
 فراخ بایزد و در غش کا و در وی کنند و در آتش نهند و  
 سوراخ کمر که در آتش بپزد و در غش در وی بخشد

و فرو آورد و از آتش و کبزار و تاسر شود و قدری از آن  
 ده تا بخورد و اگر تخم و گوشت ببالد تا بخورد و بسیار بیش  
 نکند تا تمام از این روغن می گوشت بخورد و شفا یابد اما دما  
 شایه با شایه از اعلا جی جیست کمر و قدری نیکو  
 و کمد از و بعد از آن شیرین سر و زید و تا بخورد و بعد از  
 قدری گوشت نازک با کپس صبی و شکر طبرزد و تا بخورد  
 و صابون که احش به تا بخورد که خلاص یابد تا سر و زید  
 و هیچ شکار نکند و هم بدین و اینک شود و فایده دهد و تبه  
 اعلم **باب دوم** در طرز و مداوی آن چون طرفه در چشم باز  
 پیدا شود و عکاش آن باشد که چشم بسیار بهرم زنده آبی مانند  
 انگ می آید بکمر جده فرو داده باشد شاید که عکاش  
 او رسیده باشد یا چیزی که که بخشد که کسی که بگوید و خورشید

چشم جانور نشد که بهتر شود یا اگر پاره شراب که چشم  
 چکاند و اگر بی آنکه جاری از غنی چشم او رسیده باشد آب  
 از چشم او می آید خون به چشم او باید کشید و در جاست  
 تا یک باید بست و گوشت کبوتر زعفران باید اندود که بد  
 و در ماه سه نوبت گوشت ستور و کهن آمیخته کند و بد  
 اگر زستان باشد و اگر تابستان باشد بکثر طرز و میاید  
 که بهتر شود ان شاء الله **باب بیستم** در علاج چشمت  
 باز علامت در چشم باز است که چشم وی هیچ باشد  
 بلکه کرده باشد چشم وی فرو گرفته باشد علاج نیز برشته  
 کند و سر و زمر و زیک لقمه از آن او را مید و بعضی از  
 حکما گویند که پخته سفید بآن اسپند است سرور از آن  
 لقمه دهند نافع باشد **باب هجدهم** در مداوای زکام

و نزل که یازدهم هر وقت که باز را عطش آید چشم برهنه  
 باشد و از پنبه او آب میخورد و پنبه را با نهند زکام  
 علاج آنست که گوی در زمین بکند مقدار دو کز و در آن کو  
 آتش میزند تا سخت گرم شود و شش از اینجا بر آید  
 و قدری سر که در اینجا ریخته و یک خشت در میان آن کنند  
 و باز او یک دستار چسبند و بقیه آن بر آن  
 خشت خوابانند تا آن که می بخار بوی رسد و از آن هر  
 پلیدی که باشد بیرون آید پس از اینجا آزار بر آورد  
 و آزار سر و زور اسپست خشک حید شده باشد  
 که بهتر شود علاجی که فضل سفید و میوز کوی بسطیل  
 مساوی بپزند و کوفته و چخت با آب بپزند و ببلان  
 طلا کنند که نافع باشد و از زکام و نزل خلاص نماید



**باب پنجم** در زنده و علاج آن علامت آنست که عطسه بسیار  
کند و آب از بینی و دهان چشم او روان باشد علاج او است  
که خشکیت فلفل مساوی بسایند و با یکدیگر بر سر آب  
ریحانی حل کنند و کام و بینی را زبان طلا کنند و با قند  
بدرارند و از آن گوشت کلاغ سیاه دهند و بهترین آن  
دماغ و چشم کلاغ باشد و اگر بر نشود دماغ باید کرد  
چنانکه پوست نشوزد و همه طلا که یاد کرده شد بدان نمند  
**باب ششم** در علاج زکام در ریهستان علامت زکام در  
زستان آنست که مرد و سوراخ بینی و نفیس او گرم باشد  
و آنرا نشاء لکم شود و از چشم او آب چکه که علاج آنست که  
فلفل خرد بسیار و بجز بر میزد و اندکی از آن در سوراخ بینی او  
افشانند و مرغی که در اعضای او پی بسیار باشد پیش او

اندازند تا بقوت تمام او را بخلب و چنگال از نم بردارند تا  
ماده روی از شیب کند و آن را علی از وی زایل شود  
**باب هفتم** در علاج پیده علامت آنست که  
بی چید و چشم فرو میگردد و گردن را کمی میکند و چرخ در دست  
دارد و فرو میبرد و پیده از رطوبت پیدا میشود یا از صدمه مرغی  
که بوی آورد یا از نم دار یا از بسیاری خون باشد و چون سده  
پیدا شد فلفل کند و فصد کردن از زیر بغل خواهد از جانب است  
و خواهد از جانب چپ آنجا که بزرگتر نماید و فراج ترا افتد  
که او را کحل باشد خون برداشتن تا زیاده از آن شود **باب هشتم**  
در معالجه سرما علامت سرما آنست که مرد و جناب با هم آورد  
و پر نا و چیده میکند و گردن فرو می افتد میان مرد و  
دوش و یکپای بر زمین میهند و یکپای بر زمین میهند و دیگری

برسد از و خود را بسیار می افشاند و چشم را میزد و فرود گیرد  
و دمان بسیار از هم باز میکند بداند که اصل این علت از  
باد است و باد و ای آه است که او را در پست تارچه  
و پست او را آب گرم نهند و با چوبه نجار بر پست تارچه  
اعضای او برسد تا عرق کند پس او را برودن آورد  
و زمانی بگذارد و بعد از آن اندکی گوشت بد که بهتر شود  
علاج دیگر آنکه سنگ که کم کند پس مازده شراب بر آن بریزد  
و بعد از آن شپ او را بداند آن سنگ باز نهد تا با عصاره  
باز رود و اندکی عرق بکشد و نکند شود و الی و غرض با این  
در دمان و چکاند و اگر نشود در آب فرو برد و قطره در  
صلی او چکاند و اگر نشود در آب فرو برد و قطره در حلق او  
چکاند و گوشت بچکه بود و در خون بچکه بود و بول و حبه

بدنه تا بخورد که نافع باشد و اسهال **باب** در پسر  
که علامت کراست که باز پوسته نشکرش ده باشد  
نفس میزند و باله از هم کشاده میدارد و چشمانی او کو یا  
پیر و رخ ایدافت و موی تن بر خود کوفه باشد و طبعه کثرت  
عادت خوردن شش پست باشد و موی تن اتم کشاده  
باشد و پرکار و فرو گذارد و چهار شود علاج او است که کاه  
سرخ و کاه کوفه کند و متنه دارد و گوشت کاه کند و موی تن  
و قدری آب در آن بر سرش نهد تا بچشد و بچسته  
شود و سرش بخیزی شک پوشاند و چکاند اگر باز بر سرش نشاند  
باز فرو برد و دو سه نوبت بدین وجه میکند بهتر شود  
و باید که باز در جایی بنهد و قدری کاه فوراً آب آینه کشند  
و میازد و نیز در سوراخ بینی او چکاند که فایده تمام دارد



و درین حالت باز را گوشت خروپس بپزد و کجک هر دو گوشت  
 که در کله پی و اسپشمان باشد با سکه و اگر سکه طرز با  
 گوشت آمیخته کند و میازد به موقع باشد **باب دهم**  
 در علت حمص و مد او ای آن سرگاه که نهج در شکم باز بپزد  
 رو دمای او سرد کند و طعام مضاعف نشود و قوی او را  
 پیدا شود و آفای که منید از دپاره پاره باشد و خشک  
 و لانش بزدی کراید و این از نهج حمص که منید زیر آفای  
 او از خشکی بچ ماند و علامت این نهج آن باشد  
 که چشمها فرو گیرد و جناح در جناح میمالد و آفای پاره  
 پاره می اندازد و متوجع میشود و اگر این علامت متصاعد  
 شود خورده در سر پیدا شود علاج آن آفتاب باید داد  
 تا طبیعت او نرم شود و اگر پیش از آنکه نهج مستوی شود پند

باید

و خپس گوشت و خنده بر یک بجز یا کجک یا قمر دی که پرتو ک  
 یا موش کوچک یا پشوان پرون کرده افشاند و پاره مسکه  
 بر آن اندازد و خپسین اگر مقدار کمی باز گوشت خروپس در  
 روغن زیت یا روغن جود آغازد و بوی و دلیاتی فایده باشد  
**باب یازدهم** در علت حصا و مد او ای آن را علاجی باشد  
 که چون پس که یزد از بازجه امی شود و این از درایری باشد  
 که بوقت سکار در باطن باز منته باشد تا بوقت خوردن  
 گوشت در اندرون اوجع شده باشد و در خانه تار  
 او را بیند و در روز آنرا گوشت موش با مسکه میداد  
 و روز چهارم آنرا گوشت مرغ خاکی فربه باید داد و علاج دیگر  
 نیم شب تخم کزپس و دانه فلفل و تخم ترب و تخم باد بونج  
 بمسای گوشت و خنده بر روغن کهنج حل کند و شام پزند

علاج دیگر که کبر کو سفید که حال از شکم او پیرون آورده باشد  
 و روغن کچند در آن لده و شکم سفید را در آن خورد کنند  
 و بر آن افشانند و او را از آن به تابانند و علاج دیگر که غلظت و کثرت  
 کوفته و خفته بر روغن کچک و کحل کنند و سفید سازد و دیگر  
 پنج تمک خور و کوبد و در خمر نالو کند و آب اندک کند  
 بر سر آن ریزد و بعد از آن صاف کند و غلظت آن بپزند و در  
 آب صافی بپوشانند و دیگر از سرش فرو گیرند و گوشت  
 کا و پاره کنند و در آن اندازد و ساعتی بماند و بعد از آن  
 بد به تابانند و دیگر غسل زرد مقداری بپوشانند و کثرت  
 بگیرد و بپزند و مقداری در آن اندازد و چون بپزد و آید از  
 آتش بردارد و در ظرفی کثرت و چون د شود بپوشانند  
 اندکی بردارد و در دهان او مالند علاج دیگر که قدری شیر خربیا

پستان و قدری روغن گل بروی افشانند و بر سرش بپزند  
 پس باز را بدین کار بدارد تا از آن شیر و روغن یا خاسته ک ببرد  
 و اگر بهتر شود در میان سر و مشاوش وانی باریک کنند  
 که بیکرود **باب اول** در علاج ابتدای حبس و حصا بدانکه  
 لول قافری نباشد و پاره پاره می اندازد و بمقدار ده سال  
 خود هر ساعت از خارش بکشد آن است که موضع ک  
 او شک شده و علت حبس و حصا از آن تولد کند مسک  
 بول طلا کند بر روغن کچند یا روغن زیت یا روغن بنفشه چند مال  
 که نرم شود علاجی بکیر نشاد بقدر خودی و کند و روغن  
 و زفت متاوی کوفت و خفته کند و بعضی بگذارند و روغن  
 کا و کحل کنند و نسبت به میس بچند یا این را و طلا کنند و او را مال  
 کنند و بماند تا این را و با اندرون در آمده بکند از د و بعد از آن



پروان و طعانی که او را در پسر روز بروز نیست آواز  
 دهد و بعد از آن بدید و اندک علم **باب سیزدهم** در علت حرق  
 و دوا و آتش علامت زحمت حرق است که باز با ناکه اگر کولکن  
 و کاشمش نشسته باشد و این از گرمی و زحمت کج باشد  
 که بر سر سینه باشد و نیز نوئی باشد که از نوزده ویش اینچ  
 شود که درین پایداید و سور امش و بگوشت رسد علاج است  
 کفی پاره سوزاند و بگوید با آب سرد و پامیزد و بنهد تا شفا  
 شود و با آب را زبانه پامیزد و گوشت بز فربه در آن  
 و میازده سر روز بنویسب میکند که بهتر شود و اگر بدین دوا  
 بهتر نشود بول حشری که سنبله و در احض نماید باشد  
 و کلوی از زیر ناف باشد و اگر بن برایش شود و مانند  
 خوره ریش شود و میهارا از پروان نکند و شیر خردان

چنانچه خون از پاید سر که و مازوی گفت بر طلا که تیر شود  
**باب چهاردهم** در علت خوره که در سر پیدا شود و دوا و این  
 بدانکه چون ملازه باز یعنی کام سیاه باشد سینه شود و طعان  
 و جنب در و مان گیرد و خارش میکند تا خون آلود گردد و دوا  
 طعم خوردن از آب نمد علامت خوره است که از جوی  
 کرده است علاج او است که فلفل کوفته و خخته بر خوراک  
 حل کرده و بر آنجا طلا کند نافع باشد علاج دیگر زنجبیل خرد  
 کرده در آب بکشد و طلا کند علاج دیگر نوسه در زنج  
 و بوره از منی مساوی کوفته و خخته بشیرک و روغن کچند  
 حل کنند و سه روز ملازه آن طلا کنند علاج دیگر زنجبیل و بوره  
 از منی مساوی فلفل قدری کوفته و خخته با عسل بعد از آن که  
 کت آلوده کت بکشد و حل کنند و ملازه آن را بدان طلا کنند

دیگر و بکند و بعد از آن که با را در آب سرد بشوید و ورق کل  
 کوفته و چوبه بر آن نشاند و سه روز چوبه کشت نافع باشد  
 و اگر بدین روش نبیند منقار را و را سرد و جانب داغ کند  
 و ملازه نیز چوب در نه که بر نشود و من داغ کند و در غن داغ  
 زرد آلود و بجای داغ چکان نافع باشد یا تریاق بر غن است  
 یا روغن کهنه کل کت و در منقار و چکان و روز دوم در آب  
 ترب با فضل می کرده و در منقار و چکان نافع **باب بیستم**  
 و علت کال علل سایر آنست که پر از منقار بر سکنه  
 قدری شاد در سینه نهادن و می خندان ملینه زرد و ده  
 و آن اسفند آن پاک کرده و بر می آید و بگوید و من و با  
 روغن مایند و بر سرش و شافا کند یا یک و تخم باز  
 را سبک شود و علاج دیگر نیز منقار منقار و آن کوفته

داغ کند

و در خرقه شک حکم کنند و اگر نستان باشد در آب گرم بماند  
 و اگر نستان باشد در آب سرد و کام بایزدان خرقه بماند  
 همچنین کند اگر چو شود و روغن کا و منقار و چکان و بعد  
 یک روز در حلق او اندازد و آنرا سیج غذا انداختن روز  
 شود آنگاه او را چوبه کبوتر و ده علاج دیگر نوشتار و کند  
 مساوی کوفته و چوبه بر غن کل کرده شافا پخته  
 عمل کند علاج دیگر است نماند کس نوشتار در سینه و منقار  
 و حر و چوبه چینی مساوی کوفته و نمک سیاه و منقار  
 از آن سه عدد و فصل کوفته و چوبه با عمل کت کوفته بر سر  
 و سه روز پاک کند و سران پوشد و بعد از سه روز از آن و را  
 میدهد و روزی کوفته کبوتر از امید نافع باشد و انعم  
**باب شانزدهم** و علاج منقار آنکه که در پرافتد چوبه کل و پر



اشد یعنی خورده پرا ازین برکنه آنرا بر کوبیده و جالده و بوره  
 و زنجار بسته اند و بر منبت پراخته اند اگر بهتر شود زشت  
 و قرض و عک با یکدیگر بایند و در دمان از آنکه نافع باشد  
**باب هفتم** در علاج ریه چون باز را بوسه شود و عک  
 آن باشد که چون دست باز را نشسته دمان یکسان شود  
 میجند و اگر نفس متواتر نماند از سردی باشد یا فست  
 که با و رسیده باشد یا از فروخت بغم باشد و شکم علاج  
 آنست که کثیرا و صغیرا و کثرت و کثرت در ریه  
 اندازد و بکوبد اندازد و در دمان باز جالده علاج میگوید  
 در ریه که جلد کند و میازد و در ریه و ریه و ریه  
 باشد **باب هشتم** در علت مداوای نفس که با و شکم  
 اشد علامت آنست که در حوض او باد بدید و بی که گوشت

خورده باشد و صمد کوی پاست و سر می افشاند و با علت بر  
 میشود و دمان او دوسنده باشد علاج او آنست که فست  
 و شکم بزد و بخرسپیل کوبد و میازد که نافع باشد از فست  
 بدنی فاید و در و طهر و گوشت کوبد و کچک و کچک شک  
 نیک باشد و اگر باز از کثرت نفس باشد علامت آنست  
 که شکم کثرت او باشد و سر بسیار افشاند و چون نشسته  
 باشد و بنال بسیار جماند و مضطرب باشد و این رحمت یا  
 بسیاری دود و بخار باشد که میازد یا اگر کثرت گوشت باشد  
 و از آن بچ آنده علاج آنست که از کثیرا و صغیرا  
 ریزد و قطعاً شکم بزد و از آسایش میدد و پاره می  
 بر ریه و ریه اگر بدمنند نافع باشد و اگر پاره نیست یعنی  
 کثرت کند بدمنند تا عطش چند بکشد نافع باشد و پاره

نموده میان هر کوب و نموده اند کندیک باشد و چون بپزد  
 معالجه بهتر نشود و پس است که پس رسیده باشد از این  
 کار و میاید و او اگر فلفل کوفته در آن باشد شاید بود  
 پاره کند پس بر کوب و بشکند و پودش میزند و نموده و نموده  
 پیش مرغ خاکی اندازد تا بخورد اگر از این جهت نرسد بعد از  
 پاره میازد و نافع باشد و یکسبب غیر مفضل و نوشاد و  
 زکافور و زنجبیل و نمک مندی و زنجبیل و نمک مندی  
 یک تخم و یک افیض انجیر که بگوید و نموده و بر روغن کاه  
 و آب بچشاند تا آب رود و بعد از آن در کوه پاره  
 و سفشار و تا روغن نیز رود و بچشاند کند و نموده و نموده  
 میازد و در مدت شش روز یکبار و نموده و نموده و نموده  
 که در او داده باشد کاسه آب پیش از نموده تا اگر نشسته شود

نموده و از روز که در او داده باشد گوشت مرغ نموده با کوب  
 بچشاند و بعد از آن پس کین مردم که با فلفل خشک  
 شده باشد پاره با نمک چندان شکسته و نموده و نموده و نموده  
 طعم نیازد که بهتر شود و سر کین سبک بر روغن کاه و گوشت  
 بچشاند و کوب و نموده و نموده و نموده و نموده و نموده  
 بدین راه و بهتر نشود و روزی پایی گوشت خوک با نمک سیاه  
 و نموده و نموده و نموده و نموده و نموده و نموده و نموده  
 پاره گوشت آمیخته کند و میازد و نموده و نموده و نموده  
 یا در خانه که گرم باشد اما باید که دو دو باشد و کاسه  
 پیش از نموده باشد و اگر بدین راه و نموده و نموده و نموده  
 بداند هیچ علاج آزار ندهد **باب نهم** در علاج  
 که در سر او پیدا شود علامت این صفت آنست که عکس سیاه



بندی روغن بوسن یا روغن خاجل کنند و حبس زنند  
 و از گوش مرغ خاکی احمر از گند **باب بیست و نهم** در علاج باد  
 که در جمادات پیدا شود بسته قدری نیل و در کوه پاره  
 و قدری کره کاه و در یکی گند و آن کوه پاره در آن روغن انداخته  
 تا بپزد بعد از آن نیل از وی باز کنند و روغن بکوبند  
 بنهند و با حاشاک میازند و اگر بشود بکوبند بکوبند  
 فربه و با سوزن نیل بکوبند و بوقت نماز پیشین میازند و بکوبند  
 و آب صافی در نظر باز بنهند و روز دیگر باید از خون کوبند  
 او را میزند که نیک است شود **باب بیست و دهم** در مداوای  
 پشت علامت در پشت آنست که چون دست بر پشت بماند  
 نهی تمام شود علاج او آنست که با بونج و خشک نمک کز پنس  
 و حبس ایندو بکشد تا آب چیده کند در نم نموده شود و از آنش

فرو کند و در کدی ریزد و زیر آن سوراخ کند سوزن چو آن  
 و در بالای سر او سپاویز دمان قطرات بروی چکد که  
 نافع باشد و اندک علم **باب بیست و نهم** در پستی دنبال علامت  
 آنست که کسینه و بخار و در استخوان میل دنبال  
 میکند علاج سر که قدری یا نیم چند آن آب بچوشاند و بخیخند  
 در پای او اندازد با پاره عذره زیر دنبال او بند که نافع باشد  
**باب بیست و دهم** در باد که در سوراخ منی افتد علامت او آنست  
 که باد از سوراخ منی او بیرون آید بی آنکه صفای کجاید نفس  
 بسیار میزند علاج او آنست که صبر و کرویاقه و خنجر  
 بطعام افشاند و بدین روش در روز پنج بست بماند  
 که بزرگ بر شد و سوط کند علاج دیگر خاکی گستره زرد آب انداخته  
 و آب پامیزد تا صافی شود و آن خنجر صافی باشد و ظرفی ریزد

و یک کج غل در آن اندازد و باب پامیزد و گوشت در آن  
 کند تا طعم کمر و بوی کناف باشد **باب هفتم** در پستان  
 انقباض و مداوای آن که انقباض عظمی است که در خنجران  
 پیدا میشود چون نشی و علامت آن است که خود را بسیار  
 افشاند و پرمای او تمام چپه شود علاج آنست که دور نو  
 متوالی او را در رخ کوبیده تا بخورد و رو سیوم دمان او بکشد  
 و زبان از دمان او بیرون آورد و دو قطره روغن کج در  
 بن بان او چکاند و روز چهارم موشی کوچک پوست بان  
 کرده و کندش تا تخم حنظل کوفته و پنج حبه انکا از اسکرادی  
 گیرند و بدان افشاند و پخته تا بخورد و لقمه در نیمه روز  
 گوشت پنجه مرغ و گوشت میش نافع بود **باب هشتم**  
 در پستان عشاوه و مداوای آن بان فارسی عشاوه را قم کوبیده

و علامت آن است که چون شتم و نیک تامل کنی چنانچه  
 باشد اما هر دو چشم او از دور صافی نماید علاج آنست  
 که گوشت بوم بدست کناف باشد و در شکم را نیز نیک باشد  
**باب نهم** در صحت در و بکر و علامت در و بکر  
 که بیشتر پهلوی چپ است بسیار بخار و علاج آنست که  
 سفیدان سفید کوفته و چغندر و خدای آن کشند و باز را  
 و خاند که سرد باشد پس بندند سر و زنجیر خدایند  
 که چون او نشا صید بدید آید نشان مهر شد است  
**باب دهم** در صحت کرم که در شکم و زنده باز افشاند  
 آن باشد که ایم پراز زنده شکم در آن میکنند علاج آنست که  
 خدای او در آب ناک شیرین اندازند و بپزند تا بخورد و علاج  
 و یک پنج حنظل سفید در پوست موش کوچک که روغن کج در آن



نالیده باشد تفریکند و بعد از آن بخورند و در او انداخته تا بخورد  
 که نافع باشد علاجی که هر سه در هر یک از این روش  
 اندازند و آب انار شیرین بپزند و گوشت میش در او انداخته  
 و او را بپزند نافع باشد **باب سی و یکم** در پهلعلت  
 شکم و دواهای آن اگر باز پاهای در شکم باشد یا کرفاری  
 در شکم باشد علامت آنست که آغاز و باخون میخورد  
 باشد علاج آنست که قدری شوخیز نیک بکوبند و پاره بپزند  
 در آن عالمه و بدست نرم کنند آنگاه در کوزه بپزند و بپزند  
 و آب اندازند و زردی که در او در آن آب بماند و آن  
 آب بکرم کنند و گوشت بوی افکند و بکزنمان بگذارد  
 بعد از آن میاز دهنده شفا یا به علاجی که هر پوست آهن  
 که چون از آتش برودن آورند و بر پند ان میسند آنست

جدا میشود و نیک بپایند و جگر زرد و بر شند پس از آنکه  
 سرد شود بوی دهند و اگر حسد که آوراد و بپزند بنشیند  
 و لاغر میشود نشان برکت **باب سی و دوم** در دواهای کرم  
 و علت دواها علاج آنست که شلغم را میان می کشند و  
 سرش نهند تا بچشم بعد از آن فرو گیرند و گوشت پاره شده  
 و در آنجا بزنند و میاز دهند که نافع باشد **باب سی و سوم**  
 در دواهای کرم که در مقعد افتد علامت آنست که بخت  
 پراخویش تن میکند و رنگه غایب میگردد علاج آنست که ترب  
 و میوز کوفته و چغندر طعام اوافسانند و سرد و زرد بپزند  
 تا بخورد که مفید باشد **باب سی و چهارم** در علت بواسیر  
 آنست که آغاز طول باشد و با او خون همراه باشد علاج او  
 آنست که او را در خون بزد و در خون بپزند با دما و در خون خسته انداخته

نیم کرم خنک کند که نافع باشد **باب سی و هشتم** در مداوای شقاق  
 که در پای می آید علامت آنست که پای و تبر که و اما پس کند  
 و زرد آب از آن می آید علاج آنست که عاقر قرحا خورده  
 بکوبند و آب پیامیزه و آب بخاطلا کنند که بهتر شود و اسهال  
**باب سی و نهم** در مداوای درد ران مساق علامت آنست  
 که گوشت نیکو چنگال شود اندک گرفت علاج آنست که گوشت  
 حیدر و بابونج با اندکی آب کرم در آنجا طلا کنند یا آرد و سبزی  
 سدی کنند که آب کرم در آن باشد و باز را بر سر آن نشاند  
 تا بخار بد و رید بشود و دو طبع گوشت کج شک یا کوبه ترنج  
 بار و غن با و ام قش و شکر و فایند بپزند و اندکی بپزند  
 و از نو و پیریزند **باب سی و دهم** در شکر پس و مداوای  
 علامت شکر آنست که بر نشیند را نشیند و شکر نشیند

و چون نشیند لرزان باشد و چنگالها در هم شده و بر روی  
 می افتد و قند کمتر خورد علاج آنست که اول گوشت کج شک بپزند  
 و اگر کاس در پای او دیده آمده باشد یا با کینیا آمیخته  
 آنرا بشکافند تا اگر خون آب زرد در آن باشد پروان آید  
 پس بر سقوی و صغی غبی و غفران و صغیده نیم مرغ در هم  
 کرده کرم کنند و پایی او اندازند و بر کوه پاره بپزند که نافع  
 و آورده اند که مرغی فربه بشد و خون می بایرد و او را  
 پیامیزه و پار و جضض یکی در آن کنند و بر آنجا نهند که بهتر شود  
 و اگر کوب مورد و هان وضع و انغ کنند سیو باشد **باب سی و یازدهم**  
**در مداوای زاری که کفت پای با رید باشد**  
 چون باز پای بریدارد و دنبال برین بیند و گردن آید  
 و چون دست بر پای او بیند احترا ر بکند از زاری خالی باشد



یکم شب باشد و یا سه شب است علاج آنست که کند بگوید  
 و مرد و دم از خون نیم کوفته کند و بیکه و شراب گرم کند  
 و همان را بر پاره کتان انداید و کتان را چند جای اندازد  
 که شتان باز سرخ کند و بای از بد آن نهند و بیک گویند  
 که نیک شود **باب بیستم** در افتادن مجلب و مسکن را  
 اگر باز را مجلب بخت بر فوج که باشد صبر و حشمت می  
 و مرد و دختران که بر اینجا طلبا باید کرد و بعد از آن اشوب  
 طبرزد بگوید و بر پاره نهند و بر مجلب او بندد که زود بیا  
 آورد و سخت شود **باب سی و نهم** در مداوای شیشه  
 علامت آنست که شب و روز خود را بمقارن با نوحه و پرا  
 بنها میکشد و معالجا و بانوا که نیست اندامی که در تازمانی  
 که زایل شود علاج آنست که اگر پاره رسیمان بسیار باشد

و بر کردن او بندد تا مست شیشه نیست شود و علاج دیگر  
 آنکه پاره نهند بر کون و نچند پاره بر پایهای او و پاره کلنج  
 بر آتش گرم کند و پیرون آورد و پاره شراب کهن را در زرد  
 و باز را بر سر آن ارد تا بخار بوی رسد و تمام شیشه را  
 پنهان و بعد از آن پنهان پسته اند و پنهان از علاج دیگر  
 پاره تخم حنظل و آب نیکو بچشاند و بعد از آن که نیم گرم شود  
 باز را و آنشاند که اندام خود را بدان شود که تمام شیشه  
 پسته علاج دیگر در مناسبتی خورد بگوید و در زیر بغل و زیر دینا  
 او پرا کند و بویهای او که تمام پنهان علاج دیگر روغن زیتون  
 او انداید که شیشه را بجا جمع شود بگوید و بکشد علاج دیگر  
 زنجبیل کوفته با خن بر سینه نهد و بر طعام او بچسباند  
 و سه روز آنرا دهنند که پاک شود و اگر هنوز مانده باشد

ثم بقدر الحاجة ودر نه روی گوشت و خجسته و شکم و انشا که اگر است  
 باشد و اگر نیستان باشد میز گوشت نیک گوشت کند و هم ول  
 پزبان تر کند و بعد از آن این رو با بران خشانند که پاک شود  
**باب پنجم** در مداوای کرم که در پراختند و پر پنهان  
 بر اندازد آب لبلاب با حوضیاری که در و بر که چوشت  
 در بین پر مال که باز آورد و خجسته کند و اگر باز خورد  
 میسند و می اندازد و سودا میسند و زنجفر و سرخ با سرخ میسند  
 کند و بر این که موی پر کند و باشد مال که گوشت با آب  
 ترش پاکند و بدج یا کند و فضل گوشت با گوشت بدج کند  
 گوشت و سر که کفند و اگر بخورد و غسل نمایند و بدج تا  
 بخورد که نافع باشد **باب ششم** در مداوای کج کردن کج  
 رستن او اگر باز پر کج شود و پنهان سر بران مال که در رشت و

و اگر پنهان سر باشد پنهان سر نیک باشد و بعد از آن که پنهان  
 انجانها و باشد که از جوفه در جالیه و اسهال کند که  
 عاقبت پر بد کند و اگر باز پر کج بد آورد و غالباً از لاغری  
 او را فریباید که گوشت کج و پنهان گوشت کج یا خور گوشت  
 اگر ترشند فموراد و الا همان پر آب کرم نند و در کوفه  
 چند دالت کند که بدج نیک میشود و اگر پنهان سر کند  
 روغن کج در بن حمال پر باید اندود تا نرم شود بعد از آن  
 باب کرم بشود که چربی برود و پنهان سر شکسته وصل کند که  
 شود **باب هفتم** در پنهان سر پنهان سر با آرد و بنال که در کج  
 پاکر بنند و لاغری شود و خواهد که زود باز آورد و او را فریباید  
 تا زود باز آورد و طعم او گوشت بز فریباید و گوشت پنهان  
 بار روغن کج و میساید و او سر و ز گوشت از روغن آردن



باشد تا بعضی خورد و روز فریاد شود و پر باز رسد و اعظم  
**باب چهل و پنجم** در مداوی جراحت شدن از چون عضوی از  
 اعضای تازه شده شود همچون علف دان و شکم از اسهال و فی با  
 نده و رویشم بدوزد و یکایکی از اموی پری گویند حرد  
 و بران افشاند و اگر پوست با یکدیگر نمی آید مرغی دیگر بکشد  
 و پوست مرغ بر آن موضع نهد و از سر و جانب بدوزد  
 و بر او افشاند دیگر چون کلنگت از اجروح کرده باشد  
 پیکار و رانیکو بگوید و جراحت را پاک کند و همین گها بر او افشاند  
 بعد از آنکه او را بدوزد و دیگر خورد و پس که در وقت تنگ  
 ریخته شود و می کشند و بر جراحت پاکستند نافع باشد  
**باب چهل و ششم** در مداوی غلج انچه از زخمت باز کنند و  
 که از و پدید آید و در سرفوت بر آنجا مالند نافع باشد و اعظم

در مداوی

**باب چهل و هفتم** در مداوی روی قی سخت و از یونج کوخوری  
 بگوید و در میان کینه که گوشت نهد و کند و از نکه باز بوی آن  
 نشو و که مسبا و انخورد و چون بخورد باز دهنده خلط  
 و رطوبت قی کند و پاک شود از آن باز بزرگ سخت و در  
 و اما از این نیم باز پنج دان و سرچ باز خورد و دانه و نیم دیگر  
 جان و همین حساب هر چه بزرگتر شتر و مرغ که بگوید و چوب  
 دانسته باشد که انچه خلط بود و دهنه دفع کرد و باشد گوشت  
 که بر تریچ یا مرغ فریاد گوشت موش یا گوشت بکشت تا بکشد  
 بنشاط آید و گوشت خرد و مرغی باشد و شکم بکشد و دم  
 دارد و اسهال همچو اسهال که باز اسهال است و پاد  
 و بنه تازه نیک باز کند و بصلی که آتش نگیرد باشد بنده  
 و میاز نه که نیک باشد و اسهال که اسهال و فایده نم یابو

فایده کند **باب پنجم** در مداوای گوشت پخته شدن  
 باز خوردن و پختن و قوتش از نریکی و دوا کند گوشت و خجسته در  
 میان گوشت میازده و اگر نه ایستد مگر طبع زرد و خجسته  
 از نریکی هم درم کوبد و پیامیزد و سپاره گوشت تازه کپز  
 و در سرپا بختی از این رو و روی کند در وقت که پختگی  
 میازده و تا بخورد بعد از آن گوشت لطیف چند کزین  
 میازده که بخورد و مکش بر آید و می کند و از گوشت بزرگ  
 باز ایستد **باب ششم** در مداوای دود که بیمار سپید  
 و علاج کلاغ یعنی جو شیدن مان باز آ آب انبی  
 و از طبعت کرده ویده با کدو امطه و دواست که بوی آید  
 باشد علاج رغن غنچه باشد شیر زمان آمیخته کند و بکوبد  
 باز نیز که بشود و اگر دمان باز جو شیده باشد و ریش

شده پاره ز رخ سرخ بپوشد و میازده که نافع باشد  
**باب هفتم** در میان علت تجرد و مداوای آن بازی که اوراد  
 شکر باشد علت است که پربسیار باشد و دمان بسیار  
 کشاید و زرد با هم آورد و گوشت بجز حی تجرد و نیز اگر خورد  
 حوضه او قرا کیزد و می کند و نیز که بازی گفت نیکو  
 اکند که قوت هم خوردن باشد و گوشت تواند کند آید  
 و آنرا که اندازد همچون اول میزند باشد و زرد رنگ باشد  
 و سیاهی نیز بزرگ خود باشد و سیاهی و آمارش بپوشد  
 باشد و این صحت از گوشت بدید می آید یا آنکه گوشت بزرگ  
 بجای نور رسد بازه از را و طیفه است که زمانی که گوشت میاز  
 واده باشد تا باز را شکم خالی شده باشد و او گوشت  
 تا سلامت باشد علاج او چون معلوم کرد که باز را شکم است



آرد قطعاً چیزی نیاید و از زمانی که شکم او بکلی خالی گردد  
 و از آن طعمها چیزی نماند بعد از آن اندکی مشک یا صندل و گلاب  
 و گریه و باد و چربی و صفی بگوید و بگوشت بر آید و میازد  
 که نیک باشد علاج دیگر پاره پسندان و بچسب و چوب قز  
 با هم بگوید و اندکی از آن سر پاره گوشت پر کند و میازد  
 نافع باشد و گوشت داد و باشد او را و جای خالی  
 چنانچه بخت تا گوشت بجا برود بعد از آن او را گوشت میسند  
 باید که گوشت در آب گرم کشیده باشد و بوی دهند تا زود  
 بگذرد و یا کله در جای دیک پای نهاده باشد و خفته شده  
 بسته و در آب کفند تا حل شود و آبش صاف کرد و بعد  
 به آب گرم کند و سر پاره گوشت در آنجا اندازد و میازد  
 و چون کار برده باشد شامگاه سر پاره گوشت یا آنکه دار

و بچسب و جوز یا و دار فلفل سر را بکوبند و در ظرفی آینه بکشند  
 و سر پاره گوشت را در آن کشند و بدهد تا بخورد یا گوشت  
 گرم بکشد و بدهد و اگر سبب یاری کند گوشت در حوضه او  
 قرار گیرد پاره افواه لطیف با فلفل کوفته و خنجر در میان طعام  
 بوی دهند نافع باشد **در پنجم** در تپش ناگوار که از شکم طعام  
 میگذرد و سبب بخار و پنهان دارد و تا شب بخانه بعد از آن سر پاره  
 گوشت لطیف با بچسب بدهد که فایده دهد و بکسر ضعیف تر  
 نهند تا نیک بخفته شود و زرد و او بصل و سراب ریختنی در  
 نادن یا یک کبر میامیزد و در میان او یا لایه و دیگر گوشت  
 بچسب و زرد و بوی کافور لایه و بدهد که بخورد نافع باشد  
**در ششم** در دواوی ما پس بوی است کند و خوش بوی  
 و حشمتی در هم میامیزد و بکوبند و اما پس را بدان کنند

**باب پنجم** در تهر بدول شدن باز از صید مرغ کش  
از آنکه افتاده شود بدست که دیر شود دیگر مشک بوزن یک  
طسوج برطعام افشانند و به چنان دیر شود که مرکز از پی  
مید باز کند **باب ششم** در پان فرجه کردن جانور اگر با  
لاغر خوانند که فرجه شود کبوتر چکه زنده باشد پیش وی انداخته  
تا خود بکشد و بخورد و گوشت که مید به چون بر وزن نیم تخم  
باشد بهتر بود و آورده اند که گوشت مرغ درین باب چندین  
نیت اگر صید به اندک بدو گوشت بز فرجه جوان  
بسیار نیک اگر آب گرم اندازد و میازد به زود تر از  
کند و گوشت موش را و مرغ و نیک باشد و از گوشتها  
که مید به هر چند فرجه تر و گوشت مرغ بزرگتری تمام دارد و گوشت  
سگ چو و خوک چه بغایت مفید باشد **باب هفتم**

در میان قهر لاغر کردن باز صید است که در و شیه بعد از کبوتر کش  
بردارد و در طعام مرغ اندازد و ظرف آب پیش نهاده  
آب و دود خود را بشوید و دیگر بچشمش کند و اگر کبوتر کشی  
میرد و خوردن بیا پوست و میازد تا بخورد که هم لاغر کند  
و هم بر صید دیر شود **باب هشتم** در مداوای دل کردن  
از چشم علامت است که مرد چشم او صافی شده و قطع  
نماند که آب ترول کرده اما چشم است اشاره به او کنند  
و گوشت با و بوسند و چند علاج است که به دیگر باشند  
و خوک هم در چشم و چکامه و جای که هم نایک نبند  
و کذا زنده که سگ که بر پیش او روند که او از جای حرکت کند  
و گوشت کبوتر زعفران بران مالند و بوی دهند دیگر که کلنگ  
با خون کبوتر گرم در چشم او چکانند و دیگر که روغن کشمش



آشپز کرده باسل بوی هست که کیفیت **باب پنجم هشتم**  
 در صفت کواش طائران طعام بهضم کند و با بشکند و  
 طعام آرد و بخوبی است بکند و در جوشی جوی بیاورد و برنج  
 مساوی نکند سندی نیم مقدار که غفران یکسان جدا جدا  
 کوفته و خفیه بعد از آن با یکدیگر پائیند و طبرزد و مقدار آن چنان  
 از صید کردن طائر شود و طعام آرد و بپزند و باقی باشد  
 و دیگر با نار تشش و شیر کپرد و چند لقمه گوشت دروی بند  
 و باز از آن سیر کند که نافع باشد **باب پنجم نهم** در مداوی  
 کاهش از نعت از گرمی و خشکی پیدا شود یا از سردی و خشکی  
 علامت آوست که خاشاک خورد و آب بسیار خورد  
 و پیر شود و پنحال است شود و یکبار در روز و روزی از غرض و علامت  
 آنت که گوشت را در آب نیک پزد پس بگذارد تا سرد شود و

و شش درم سنگ و روغن کاه و جوی بیاورد و کوفته پاورد و بعد  
 سازند قدر کم و یک روز در کوی از کفند و آرد و چنانچه  
 دیگر بوی ندهد بعد از آن سرد و ز گوشت میش بوی منافع  
 باشد علاج دیگر تخم حنظل قدر خردی و صبر و شکر طبرزد دیگر  
 قدری کوفته و چخته سرد روز اندک اندک و طعام باز اندازند  
 و بپزند و گوشت خوک و خاار پست بخته و آن است نیک  
 باشد **باب ششم** در مداوی علت ناسور علامت است  
 که باز درم بسیار چنانچه و بوقت پنحال انداختن و قعی از وی  
 ششوی یا از زیر یا از بالا علاج او است که روغن جوز سرد  
 با گوشت میش میازد و تا بخورد که نافع باشد و اگر بن باز  
 پروان آید بر روغن کاه و حنظل نیک شود و اگر بن می جای  
 خود زود پوست آنا کوفته و چخته بر آنجا را کند تا بیاید

خود رود و اگر سوراخ متعده است و شکل مازده قطره آب  
 در آن چکاند و بپزند پاره رغن ان مالند و چرب کنند که تا  
 باشد **باب شصت و یکم** درست لقوه و مداوی آن اینست  
 باز را از سردی جدا شود و علامت آنست که همیشه باز  
 آسمان از او مخصب چیده و دم بر کجانب آکنند و از پروا  
 باز مازده علاج آنست که توری بپزیم رزینک تابد و اش  
 و خاکستر تمام پروان و رو خوشتی در میان شود نهند و یکی  
 پنجه کنند در آن نرود تا بخار بر آید و باز را در قها بپزند و رز  
 و در شور در آنجا دارد و بچنل و عود خام و قنصل و تودری  
 سرخ و صطکی و برنج کلب ری جلد کوفه و پنجه با گوشت  
 پنجه یا گوشت که تر که ام که باشد باز را اندک اندک ده و ک  
 کاه کل اینی یا گوشت بد و از گوشتها سرد چون گوشت

کاد و احتراز نماید **باب شصت و دوم** در مداوی صلت بر اینی  
 تشنج و این صحت باز را از سردی نیز د و علامت آنست  
 که چون باز را بگیرند د ادم کبتر اند و ک کند و کبتر باشد  
 علاج آنست که گوشت که تر چیده گوشت پنجه و کل را بر من  
 بد که نافع باشد علاج دیگر تخم بنک بگوید و در کوفه بپزند  
 و در روغن کاه و پیله اسپنج شانه پس رکوه از روغن  
 بر دارد و بنک سفید رو و خاکشاک بر آن روغن میاز  
 و هند که نافع باشد **باب شصت و سوم** در صفت تدبیر  
 خطا فرودن این صلت از آن خیزد که باز را چون کج بپزند  
 کسی از پس باز بگذرد و باز تر پد و علامت آن باشد  
 که ماد ادم سر می افشاند علاج او آنست که زود آب گرم  
 در کلوئی و ریزد و نکوبد ر کند تا گوشت بپزد و اگر





سوره درینجی نازمانه

و اگر میخند جاده سازد و از کلوشش بر کشد و اگر شود  
بر کشیدن باز از او قیاح چید و چینی بر باد بدید و باز  
باقی کان در آن خجک در افکند و کاشش تاب میوز  
بمالد که نافع باشد **باب شصت چهارم** در معرفت باز  
درست از چهار و معالجه با آنک بسیار زن بکند و یک  
کف کل نم ترو در میان مرد و در آن باز بمالد و آنشب  
چنان بگذارد روز دیگر کف کند و دست در زیر  
سگم باز بندد اگر پوست بود چهار باشد و اگر زیرش  
سخت باشد و چالاک بود درست باشد اما اگر سخت  
بود چهار باشد از گوشت موش و کج شک و کبوتر چو  
سه روزش میخشد و روز چهارم تریاق تازه قدری  
بار و عنق تازه بخورد باز دهد و بعد از نیم دانک بوزن فلفل

